الحمد لله كه التدقيقات الراسخات

فی شرح التحقيقات الشامخات الملقب

بسبيل النجاح الى تحصيل الفلاح

بفرمايش وتصحيح مصنف دام ظله العالى

در مطبع محمدی فی ذی حجه سنه ١٢٥٨ هجری بطبع رسيد

صورة ما نمقه تاج النبلاء همام الكلام المتحلی بمكارم الاخلاق المتروی برداء التواضع من غير شقاق الفطن العريف الذی التبن الغطريف فص خاتم البلاغة ختم صحيفة البراعة مولانا ابو المحاسن محمد يوسف العثمانی الكوفاموی سلمه الله العلی القوی

بسم الله الرحمن الرحيم

سرنامهٔ نامهٔ معجز بیانی حمد سید عیسیٰ خالق الموت و الحیات مسیح کلام احیا باموات الحی الذی تعالی
شانه عن نسبة الممات و تقدس ذاته عن الشکوک و الشبهات و دیباجه رساله حرف آرائی نعت کسی
که آوازهٔ کلام هدایت نظامش آویزهٔ گوش هر ادنی و اعلی از کره زمین تا شرفه فلک و غلغله بیان اعجاز نشانش
تا ... هر زنده و مرده از سما تا سمک مقیدان سلاسل حیات را بطفیل ارشاد فیض بنیادش
سراج نجات از ظلمات غوایت در پیش و ذائقان تلخ آب هر ممات را بفیض جرعه کشی مصطبه
محبتش شربت رحمت ایزدی در حلاوت از جان شیرین بیش صلی الله علیه و علی آله و اصحابه الائمه
صلوة تبلغهم بها نهایة المراد و الهمه بعد آرایش آئینه صدور اصحاب عقل و شعور منطبع باد که از این دیر
آوازه دان یوسف جمال و نادانی بر دکاکین بازار جهان بکثرت جا یافته و صیرفیان نقود جیدهٔ
علم و حکم بگوشه از راه اختفا رو تافته درست هر سخنی که مسکوک ببینی مشکوک بر آید و حلیه کلامی که
آراستگی یابی از حلیه غش عاری نماید آنچه معرا از تلبیع است کمیاب و ما هو یحسبه الظمآن ماء و هو سراب
تحقیق مطالب مضمون نیست از خاطر فراموش و هر یک بصهبای مضامین خلاف واقعیه مست مدهوش
اگر صحیفه ایست بظاهر حیث باطن نادرست و اگر کتابیست بعبارت لطیف مضامینش من اوله
الی آخره سخیف فی الجمله کلام این گندم نمایان جو فروش لا یسمن و لا یغنی من جوع و عرائس ابکار
افکار اینان نه ارباب عقل و هوش از سرتا پا غیر مطبوع الا مصنفات زاهد صومعه تدقیق و مولفه
قطب مدار تحقیق حاجب ... آئی نکات شرعیه و بحر زخار دُرر دقائق لطیفه رافع اعلام علوم
حکمیه بانی مبانی شرع و ملت [illegible] الانام مرجع خواص و عوام جناب مولانا مولوی

آیات حقی صفحهٔ اعمال اولی الابصار گشته چشم زمانیان ندیده و عدلش گوش جهان نشنیده فروغ از
فیض تربیتش مهر انوار و ارباب اذهان ... باری توجه طبع اقدسش متفرع شاخ و شاک بی اندازه
عقل ارباب عقل نتیجه ... و نمودن از استخراج یکی از هزار برهان قاطع بر این قیل و قال
و حجت ساطع این مقال این صحیفه کامله و رساله تحقیقات شامله ... در بیان حال سماع اهل قبور و ادراک
و شعور مقبور بتحریر فرموده و قاریان و زائران را عبرت افزوده سبحان الله چه مضامین مستتره را که
رسمی ظهور نشانده و یکدام لطافت گردشک شبه از روی شاهد این مدعا افشانده عجب طرفه چه ایست
که دهان ناحق گوی انکار منکرین بسته و تا دقفای ست که گردن گردن فرازی ناصواب منحرفین جادهٔ
راستی و صدا شکسته نه چندان مبسوط است که از کثرت ابیات سامعه مستمعین خراشد نه آنچنان مختصر
که وافی و کافی جامعیت مدعا نباشد طرفه متوسطی است که نقایه دُرر غرر مضامین عالیه چون رشتهٔ
دیباج در وی انتظام داده و خلاصه لآلی متلالی مطالب رفیعه تابان مشکوة فیها مصباح در آن ودیعت
نهاده بلاغت عبارت لطیفه خارج از حد بیان و فصاحت الفاظ متناسبه بیرون از طاقت انسان سواد
حروفش کحل الجواهر معانی هانست باعث نور الابصار و بیاض کاغذش که سرمه سلیمانی چشم نکته دانست نور الانوار
سیاهیش از دوده چراغ طور می باید و سفیدیش از بیاض دیده حور میشاید از رشک وصف سنبل و نسترن بستان
دانش یا از حجاب بین السطور نش ربیره پنهان ... رفعت بر عرش اعظم نشسته و مطالبش از دقت معانی
سلم و سلم شکسته ... معانی از حروف جنان ظاهر که با شعاع خورشید از سایه باهر الغرض تقریرت نایاب و تحریر
لاجواب وصفش از حوصله بشری بیرون و از بیان مدحش زبان بعد ازین ... بلد گوی علم و هنر را کجا دهان که بستایش آن گشایم
و کو زبان که از عهده توصیفش برآیم مگر آنکه از لب گشای بین بیاب آرایش کلام خود منظور دارم و حرف چند بدین امر موجب ... بیان
سخن خود ... استعمار ... بتکلم خود ... کجا ست طاقت ... شاید که وصف او از مصنف شود ... گرد یکران معانی بود
... فلنشرع فی المقصود ... الحمد لله الملک العلام والصلوة والسلام علی رسوله خیر الورى ... والانام و علی آله العظام و صحبه الکرام ۵

بسم الله الرحمن الرحيم

حمداً للقدير السميع العليم الذي يُسمع من يشاء وصلوةً على النبي النبيه البشير بكونه
الموتى اسمع من الاحياء وعلى ذراريه الاصفياء وصحبه الاتقياء اما بعد فيقول العبد الكئيب
المشتاق الى ربه الغني الخلاق تراب علي صين عن الذنب الخفي والجلي لما قضيت الوطر
عن تحرير الرسالة المسماة بالتحقيقات الشامخات في اثبات السماع للاموات والملقبة
بتحصيل الفلاح بسماع الارواح فحان ان اشرح مغلقاتها واوضح مبهماتها
مورداً فيه جواهر تحقيقات تتوشح بها نحور العقول وفرائد تدقيقات تتلقاها
الفحول بالقبول مصرحاً باحتجاجات المخالفين وجرحها ملوّحا
الى تمسكات المتعسفين وقدحها ناهجا منهج الانصاف حائدا
عن سبل الاعتساف مسمياً له بالتدقيقات الراسخات في شرح التحقيقات الشامخات

ملقبا

مُلْتَفِتاً بِسَبِيلِ النَّجَاحِ اِلَى تَحْصِيلِ الْفَلَاحِ مُنِيباً اِلَى الْقَيُّومِ الْحَيِّ مُسْتَحْفِظاً عَنْ شُرُورِ الْغَيِّ مُتَمَثِّلاً
اِلَى الْجَوَادِ الْغَنِيِّ رَاغِباً عَنْ هَفَوَاتِ الْبَنِي ... اَبْتَدِئُ بِالْمَقْصُودِ مُتَوَكِّلاً عَلَى وَاهِبِ الْعَقْلِ وَالْجُودِ

اما بعد ثنای قادر مطلق مخفی نماند که قادر اسمی است از اسمای حسنی و بروایت بخاری و مسلم و ترمذی
و ابن ماجه و حاکم و ابن حبان از ابو هریره رضی الله تعالی عنه مصحح شده که فرمود رسول خدا علیه الصلوة
والثنا من احصاها دخل الجنة یعنی هر که احصا کند نامهای حق تعالی را در آید به بهشت باید دانست که
در تفسیر احصا شراح حدیث راه اختلاف پیموده اند مختار بعضی آنست که مراد از احصا احاطه است
بمعانی آنها و ایمان آوردن و تعظیم کردن مسمای اسما و بعضی گویند که مراد ورد ساختن آنهاست
آناء اللیل و اطراف النهار بر صفت ذوق و حضور لکن مختار اکثر آنست که مقصود حفظ کردن و بیاد
داشتن اسماست در دل و احصا بمعنی حفظ بسیار مستعمل شده و اختیار بخاری نیز همین است و موید است
آنچه در بعضی روایات بخاری من حفظها بدل من احصاها واقع شده و نیز پوشیده نماند که چون امر
شده تخلقوا باخلاق الله یعنی متصف شوید بصفات خدای تعالی بقدر طاقت پس حظ بنده از نام
پاک او جلت اسماؤه که قادر است بمعنی توانا بر هر چیز آنست که توانا باشد بر باز داشتن نفس و طبع از شهوات
و لذات کذا فی شرح الحصن الحصین و در ذکر مطلق تصریح است بانکه قدرت حق تعالی از ماده منزه است
و قیود و آلات و هل هذه الا من شیون الممکنات فهو القادر الحقیقی التام فی جمیع صفاته و تجلیاته که امور
ادراک و سماع تحقیقش عنقریب بدلائل قطعیه مفحمه هویدا خواهد شد ... عطا فرموده صلوة کامله محتجب نماند که
صلوة از مومن دعاست و از ملائکه استغفار و از حق تعالی رحمت و تعلق رحمت او سبحانه جل شانه
بهر کس باندازه طلب و استعداد وی باشد توضیح این ابهام آنکه رحمت حق تعالی بر عاصی عفو باشد و مغفرت
و جنت و حور و قصور و بر صالح با اینهمه نعمت لقا و دیدار باشد و ظهور آن مما لا عین رأت و لا اذن سمعت
و لا خطر علی قلب بشر و بر عارف با وجود اینهمه افاضه علوم و معارف یقینیه است و بر انبیا

علیهم الصلوة والثناء اولیا قدّست اسرارهم بالذّات متجلّی بودن حق است بتجلیات ذاتیه و صفاتیه
و اسمائیه کذا فی شرح الفصوص و حضرت روح سید المرسلین مجمع تجلیات مذکور است که سید را بر مالک
و شریف و فاضل و کریم و حلیم و رئیس و مقدم اطلاق میکنند علیه علی آله یعنی اهلبیت آنحضرت صلی الله
علیه و سلم که صدقه بر ایشان حرام است و صحابه علیهم الصلوة والسلام صحابی در اصطلاح عبارتست از
مومنی که آنحضرت علیه التسلیمات را در حال ایمان دید و از دنیا با ایمان رفته باشد و هذا ما اختار
جمهور المحدثین که در احادیث صحیحه بدان اشارت رفته و از هر ارباب بصیرت و اصحاب حقیقت
پوشیده نماند که زیارت بالکسر بمعنی دریافتن مقام متبرک یا شخص متبرک کذا فی المنتخب و
قبور جمع قبر بالفتح بمعنی گور و در گور داخل کردن گویند قبر الرجل عبده و اذا ادخله فی القبر
و اقبار بالکسر حکم بگور کردن گویند اقبر الرجل عبده اذا حکم بان یقبر قال الله جل مجده ثم اماته فاقبره
پس گور کنانید او را ای حکم فرمود بگور کردن انسان را فی المنتخب فواید چند لکریه قلم می باید
فائده اول مراد از قبر در بحث عذاب قبر عالم برزخ است که واسطه است میان دنیا
و آخرت و تعلق روح ازین بدن منقطع شده و آثار اعمال از خیر و شر در آن عالم نمایان میشوند و اگر در
بحث تخصیص نمایی مشهور قبر که عبارتست از گودی که مرده را در آن گور میکنند لازم آید که
مستحق نشود عذاب قبر در حق کسیکه در شکم جانور تحلیل رود و یا در آب غرق شود و یا در آتش
سوخته گردد و الیس فلیس **فائده دوم** بدانکه صورت حکم فرمودن الله تعالی بگور کردن
مردگان اول چنان واقع شده که چون قابیل هابیل را کشت و مردن آدمی زاد اول همان وقت وقوع
یافت قابیل هیچ ندانست که این مرده را چه باید کرد ناچار جثه هابیل را در چادر کلانی پیچیده همراه
خود میداشت چون درین نقل و تحویل مشقت بسیار کشید و بستوه آمد حیران شده روزی در صحرای
مغموم نشسته بود که ناگاه زاغی پیدا شد و با زاغی دیگر جنگ کرده او را کشت باز منقار خود

فائده اول

فائده دوم

به پنجه های خود زمین را کافته جثه زاغ مرده در گوی انداخت و بالای آن خاک بسیار متعارف خود
توده کرد قابیل ازین حرکت زاغ پی برد که مرده را همچنین باید کرد جثه برادر خود را نیز دفن کرد
قبر درست نمود باز چون حضرت آدم علیه السلام وفات یافتند فرشتگان از آسمان
نازل شده بحضور اولاد ایشان طریق غسل و تکفین و تجهیز کردن گور بعمل آوردند از آن
بار همین طریق معمول شد و این تعلیم الهی اولا قابیل را بسبب عدم استعداد او بواسطه زاغ واقع
شد و ثانیاً اولاد حضرت آدم علیه السلام را بواسطه فرشتگان نمایان شد کذا فی التفسیر العزیزی
فائده سوم تعلیم فرمودن او تعالی طریق قبر و دفن را نعمتی است عظیم چه اگر مرده ها
را مثل جانوران دیگر بر روی زمین میگذاشتند متعفن شده بوی میکرد و مشام جهانیان را از آن پر
میساخت و مردم از آن متنفر میشدند و بدگوئی ها میکردند و نیز سباع درنده و دیگر حیوانات آن اعضا
را لخت لخت کرده میبردند و جانوران ناپاک مردارخوار او را طعمه خود میساختند و حقارت
تمام باو لاحق می شد لاجرم برای تکریم او این صنع را از غیب تعلیم فرمودند **فائده چهارم**
در دفن کردن مردگان علاقه روح با بدن علی وجه الکمال باقی میماند و توجه روح برای زیارت
کنندگان و مستفیدین بسهولت واقع میشود زیرا که بسبب تعیین مکان بدن گویا مکان روح هم
متعین است و آثار این عالم از صدقات و فاتحه ها و تلاوت قرآن مجید چون در آن بقعه
که مدفن بدن اوست واقع شود بسهولت نافع میشود پس دفن کردن گویا مسکنی برای روح ساختن
است بنابرین است که از اولیای مدفونین و دیگر صلحای مؤمنین انتفاع و استفاده جاری است
و آنها را افاده و اعانت نیز متصور کذا فی التفسیر العزیزی **فائده پنجم** قبر در جوار صلحا و اهل خیر
ساخته شود که موجب برکت و مغفرت و باعث صفا و نورانیت است و میت از جوار بد
رنجیده میشوند و ایذا یافتن او از آن کذا فی شرح سفر السعادت و العثور علی دار السرور

و در فتاوی لآلی فاخره مسطور است الافضل الدفن بالمقبرة التی فیها قبور الصالحین کذا فی الفتاوی
العالمگیریه قال علیه السلام ادفنوا موتاکم وسط قوم صالحین فان المیت یتاذی بجار السوء کما یتاذی
المیت الفاسق اذا دفن بجنب الصالح یتاذی الصالح بتعذیب الفاسق انتهی و در روایت صحیحه
ثابت شده که مردی بعضی احباب حضرت را که انتقال کرده بود در خواب دید که در عذاب سخت گرفتار است
باز بعد یک هفته او را در رویا معاینه کرد و در راحت و آسایش مشاهده نمود بطریق استعجاب
مستفسر کیفیت حال شده و بیان نمود که مردی صالح متقی قریب گور ما مدفون شده و آن
مرد صالح مرا و دیگر اموات را که نزدیک قبرش دفن بودند شفاعت نمود و از عذاب و نکال
[illegible]ید برای فاتحه خوانی و عبرت گرفتن از حال اموات و موت خود یاد کردن چندان افاده
المحقق الجامی قدس سره السامی شعر جامی آن به که درین مرحله آن پیشه کنی که ز موت
دگران موت خود اندیشه کنی و بی رغبت شدن از دنیا و برای مرده بدعا و استغفار نمودن
و آخرت را یاد کردن و تجلیه قلوب و تصفیه صدور و حاصل ساختن نعمت رقت قلب بدست
آوردن و در مظاهر حق ترجمه هندی مشکوة شریف مرقوم است اور کہا امام نووی نی کہ
زیارت کی کئی قسمیں ہیں ایک تو فقط واسطی یاد کرنی موت کی اور آخرت کی ہی پس اسکی لیے
تو کافی ہی دیکھنا قبروں کا بغیر پہچانی مردوں کی دوسری واسطی دعا وغیرہ کی پس وہ مسنون ہے
ہر مسلمانوں کی لیے ہی اور تیسری برکت حاصل کرنیکی لیے ہی پس وہ زیارت اچھی لوگوں کی قبروں کی
ہی اس لیے کہ انکی لیے برزخ میں تصرفات اور برکات ہیں بیشمار اور چوتھی واسطی ادا کی حق
دوستی اور قرابت کی ہی جیسا کہ حدیث ابی نعیم کی میں آیا ہی کہ جو کوئی زیارت کری
ماں باپ کی یا ایک کی دن جمعہ کی تو ہوتی ہی مانند حج کی اور پانچویں مہربانی اور الفت کی بھی
ہوتی ہی جیسی کہ آیا ہی حدیث میں کہ جو کوئی گذری اوپر قبر مومن بھائی اپنی کی اور سلام کرے

ناہی اوسکو اور جواب اسلام کا دیتا ہی ملا باشہ ہہ شروع یعنی مسنون مستحب

در صحیح مسلم بروایت بریدہ رضی اللہ عنہ مسلّم شدہ کہ فرمود رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم نہیتکم
عن زیارة القبور فزوروہا یعنی نہی کردہ بودم شما را از زیارت قبور پس زیارت کنید آنہا را یعنی
پیش ازین از زیارت کردن قبور نہی کردہ بودم پس الآن آن حکم منسوخ دانید و گفتہ اند کہ سبب نہی
قرب عہد بجاہلیت بود و خوف آنکہ بگویند و بکنند آنچہ در جاہلیت میگفتند و میکردند اما الآن
پس قواعد اسلام مقرر و ثابت شدند و اندیشہ مفاسد جاہلیت زائل شد کذا فی ترجمة المشکوة
للمحقق الدہلوی و بروایت ابن ماجہ از ابن مسعود رضی اللہ عنہ باثبات رسید کہ فرمود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
الا انا کنت نہیتکم عن زیارة القبور فزوروہا فانہا تزہد فی الدنیا وتذکر الآخرة یعنی بودم من کہ
نہی میکردم شما را از زیارت قبور پس زیارت کنید آنہا را کہ زیارت قبور بی رغبت میگرداند
در دنیا یعنی نفرت می بخشد ازان کہ چون عاقبت کار این است ہمہ تعلق بدنیا چہ حیثیت
دنیا و میدہد آخرت را ازینجا معلوم میشود کہ وقت زیارت قبور بصفت عبرت باید بود نہ
ذاہل غافل کذا فی شرح المشکوة وفی البحر الرائق قال فی البدائع لا باس بزیارة القبور والدعاء للاموات
ان کانوا مؤمنین من غیر وطی القبور لقولہ صلی اللہ علیہ وسلم انی کنت نہیتکم عن زیارة القبور الا فزوروہا
ولعمل الامة من لدن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی یومنا ہذا انتہی و صرح فی المجتبی بانہا مندوبة

تفصیل مقام آنست کہ زیارت قبور از اعمال خیر و اوضاع دین است و آن حضرت
صلی اللہ علیہ وسلم در ابتدا ازان نہی فرمودہ بودند و در آخر رخصت و اذن دادند با بجا آورد اقوال
و افعال آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و صحابہ و تابعین و تبع تابعین و دیگر علما و صلحا زیارت قبور ثابت کردند
تا آنکہ در سلک مسائل اجماعیہ قطعیہ منسلک شدہ و اختلاف کردہ اند در آنکہ رخصت زیارت قبور خاص
در حق مردان است یا زنان ہم در رخصت داخل اند پس مختار بعضی آنست کہ نہی سابق در حق زنان

تفصیل مقام

حکم جواز باقی است و ایشان را نهی بود از آن امر و حال آنکه ... بر ایشان ممنوع است که زیارت قبور

حضرت سرور کائنات علیه التسلیمات زنان را به صحبت ایشان استدلال کرده اند

بنا بر حدیث مذکور که در آن خطاب به زنان است و نیز منع کرده شده بحدیثی که ابو هریره رضی الله عنه

روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم لعن زوارات القبور یعنی لعنت کرد زنان

زیارت کننده گان را و در وقت زیارت جزع و فزع و نوحه و بکا و غیره بسیار می کنند قال

الامام النووی فی شرح صحیح مسلم فی هذه الاحادیث المشتملة علی ... زیارة القبور والسلام علی

اهلها والدعاء لهم والترحم علیهم و ... فی النسخ نهی الرجال عن زیارة القبور واجمعوا علی انها سنة

للرجال واما للنساء ففیهن خلاف انتهی و در مالابد منه مرقوم است زیارت قبور مردان جایز است

نه زنان را و فی اللآلی الفاخرة اعلم ان زیارة القبور مأذون فیها للرجال علیه عامة اهل العلم واما للنساء

فقد روی عن ابی هریرة انه علیه السلام لعن زوارات القبور وقال جمهور العلماء من اثبت

الرخصة للنساء فی الزیارة فانما اثبته ... الحدیث ... استدلال بالفارق لان خطاب

الرجال لا یشمل النساء فلا یعم الرخصة والصحیح انه لا یباح للنساء زیارة القبور کذا فی شرح البرزخ و فی

نصاب الاحتساب فی الباب الثامن والاربعین والسنة ان لا تزور قبر ... رسول الله صلی الله

علیه وسلم وروی انه سئل القاضی رضی ... عن جواز الخروج للنساء الی المقابر فقال لا تسأل عن

الجواز والفساد فی هذا وانما تسأل عن مقدار ما یلحقها من اللعن فیها اعلم انها اذا قصدت الخروج کانت

فی لعنة الله وملائکته واذا خرجت تحفها الشیاطین من کل جانب واذا اتت القبور تلعنها روح المیت

اذا رجعت کانت فی لعنة الله فان اذن او ذهب معها او اعانها بشیء کلهم فی اللعن اذا ... مسجد

الفجر کفرت وبانت من الزوج کما تفعله بعض النساء لعلة العقل وکثرة الجزع فلا یجوز ان تخرج الی و

قبر بعض المشرکین کما اعتادت النساء الآن زیارة قبر والدیها ان لم یکن ثمة قبر صحیح الی زیارة قبر

صلى الله عليه وسلم لا ذهب الامة الى قبر في رجعة تحرم منها ان لم تحضر موته لما

ان عبد الرحمن بن ابي بكر مات خارج مكة على اثني عشر ميلا فنقل الى مكة ودفن فجاءت عائشة

رضي الله عنها حاجة فزارت قبره وقالت اما والله لو شهدتك ما زرتك قال الشرعي

يعني ان ترك الزيارة اولى ولكن رخصت في زيارتها عذرا وانه فات عنها اللقاء عند الموت

فزارت لتكون قائمة مقام اللقاء عند الموت فاذا كان ترك زيارة قبر الاخ اولى فكيف

الرخصة في زيارة قبر الاجنبي للنساء احسن فكيره بالاثر الا ان الاثر دل على ان اللقاء وقت

الموت المحارم سنة وروي عن ابي هريرة رضي الله عنه انه عليه الصلوة والسلام خرج من

المسجد فوقف على باب داره فاتت فاطمة رضي الله عنها فقال صلى الله عليه وسلم من اين جئت

قالت كنت خرجت الى منزل فلانة التي ماتت فقال بل ذهبت الى قبرها فقالت معاذ الله ان

افعل بعد ما سمعت فقال عليه السلام لو زرت قبرها لم ترحي رائحة الجنة فدل الحديث

انه لا يباح للنساء زيارة القبور واتباع الجنازة كذا في شرح البرزخ انتهى في الغنية شرح المنية

ويستحب زيارة القبور للرجال وتكره للنساء انتهى **خلاصه عبارتهاي منقوله**

انست كه هر گاه زن اراده رفتن براي زيارت قبور كند لعنت خدا وفرشتگان يعني دوري از

رحمت حق بروي نازل شود وچون بنا بر زيارت قبور از خانه بيرون آيد از همه طرف ورا

شياطين گيرند وچون آن زن بر سر قبر رسد روح ميت در حق وي نفرين نمايد وچون بخانه

بازگردد نفرين ازو تا شصت سال مي شود واگر شوهر او را براي زيارت قبور بدهد واگذارد

يا همراه او بجهت زيارت قبور برود پس شوهر وزن هر دو در لعنت شريك شوند وچون زنان

سجده وتعبد مي بقبر كنند كافر گردد واز شوهر فرقت پذيرد وزنان از زيارت [illegible] الدين

لشد طلعا وحقه اينجا بنا شود زيارت مزار فائض الانوار حضرت پيغمبر صلى الله عليه وسلم در حق

زنان را نیز مستحب است و زیارت قبر کسیکه قرابت محرمیت از زن داشته باشد هم مباح است
در موقعیکه هنگام انتقال وی موجود نباشد چنانکه باثبات رسیده که عبدالرحمن بن ابی بکر
رضی الله عنهما بیرون مکه معظمه بفاصله چند میل وفات کرد و جنازه شان بمکه آورده
دفن کردند پس حضرت ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله عنها که برای ادای حج بخانه کعبه وارد
شدند بنابر زیارت قبر شان رفتند و فرمودند که بخدای عزوجل اگر بوقت انتقال شما
حاضر میبودم کنون زیارت قبر شما نمیکردم شرح مسی رح میگوید که ترک زیارت قبور در حق
زنان مستحب است لکن ام المؤمنین رضی الله عنها عذر خود بیان فرمودند که وقت موت عبدالرحمن
اتفاق ملاقات نشد از آن سبب زیارت قبر شان بعمل آمد تا این زیارت بمنزله ملاقات او
در حالت احتضار معدود شود پس هرگاه در حق زن ترک زیارت قبر اولی شد چگونه
در حق وی زیارت قبور اجانب مستحسن خواهد شد و از قول حضرت ام المؤمنین رضی الله عنها
معلوم گشت که زنان را وقت موت ملاقات محارم مسنون است و از ابوهریره رضی الله عنه مروی
است که روزی پیغمبر خدا علیه الصلوة والثنا از مسجد بیرون تشریف آوردند و بر در مجلسی ایستادند
که ناگاه حضرت سیدة النساء فاطمه زهرا رضی الله عنها حاضر شدند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند
ای فاطمه از کجا می آیی عرض نمودند که بمکان فلان زن که وفات کرده رفته بودم آنحضرت صلی الله
علیه وسلم فرمودند که آیا برای زیارت قبر همان زن اتفاق رفتن شده بود گفت نه ارشاد کردند که
بخدا پناه میجویم از اینکه بعمل آرم چیزی که آنجناب نهی از آن فرموده باشند پس فرمودند آن حضرت
صلی الله علیه وسلم که ای فاطمه اگر زیارت قبر او میکردی استراحت نمی یافتی و خوشنود نمیشدی
از خوشبوی بهشت و این حدیث دلالت واضح دارد بر اینکه زنان را زیارت قبور رفتن پس
بنابر آن جائز نیست و در شرح منیة المصلی مسطور است که مردان را زیارت قبور مستحب است و زنان را

مکروه و مختار بعضی آنست که زنان را نیز رخصت زیارت قبور ثابت است و همین ظاهر مذهب امام
محمد رح و ماثور شمس الائمه سرخسی رح و صاحب کشف بزدوی و بحر الرائق و صاحب در مختار
و جامع الرموز و فتاوی سراجی آمده و القاضی عبد الله فی اللآلی الفاخرة فی التذکرة الآخرة زیارة
القبور مستحبة للرجال و کذا للنساء علی الاصح و فی مختار الفتاوی لا باس بزیارة القبور و هذا قول
ابی حنیفة رح و ظاهر مذهب محمد رح یقتضی الجواز للنساء ایضا لانه لم یخصص الرجال و فی مبسوط
اختلف فی زیارة القبور للنساء قال شمس الائمة السرخسی رح الاصح انه لا باس بها کذا فی فتاوی
الغرائب و فی کشف البزدوی فی بحث نسخ السنة بالسنة الاصح ان الرخصة ثابتة للرجال
والنساء جمیعا و فی السراجیة لا باس بها بزیارة القبور ای للحائض و الجنب کذا فی خزانة الروایات
و فی البحر الرائق الاصح ان الرخصة ثابتة للنساء. و جواب داده اند از تمسکات مانعین باین
طریق که تسلیم نداریم که خطاب قول آن حضرت صلی الله علیه و سلم نهیتکم الحدیث مخصوص
بمردان است بلکه بجهت شرافت و کرامت بمردان خطاب شده و مراد تعمیم حکم است برای مرد و
همچنانکه در آیه وضو و تیمم و امثال آنها نیز زنان داخل اند و لعنت و منع که در حق زنان مروی
شده پیش از رخصت بود قال الترمذی هذا کان قبل ان یرخص النبی صلی الله علیه و سلم فی زیارة
القبور فلما رخص دخل فی رخصته الرجال و النساء. کذا فی المشکوة و در کتب فقه طور زیارت قبور
مرقوم مثل آنکه بوقت زیارت السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا و لکم انتم سلفنا و نحن بالاثر بگوید

تفصیل مرام آنکه در صحیح ترمذی بروایت ابن عباس رضی الله عنهما ثابت شده مر النبی
صلی الله علیه و سلم بقبور بالمدینة فاقبل علیهم بوجهه فقال السلام علیکم یا اهل القبور الحدیث یعنی
بگذشتند آنحضرت صلی الله علیه و سلم بگورهای که در مدینه بودند پس مقابل شدند آنحضرت
بروی مبارک خود پس فرمودند سلام باد بر شما ای صاحبان قبرها بیامرزد

خدای تعالی ما و شما را شما پیشینگان باشید و ما پس شمایانیم و در صحیح مسلم و سنن النسائی و ابن ماجه
از بریده رضی الله عنه ثابت رسیده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم صحابه را
تعلیم می‌فرمودند که وقت رسیدن در مقابر این دعا بخوانند السلام علیکم اهل الدیار من
المؤمنین والمسلمین وانا ان شاء الله بکم لاحقون نسأل الله لنا ولکم العافیة یعنی سلام باد بر شما
ای اهل سرایها از مؤمنین و مسلمین و ما اگر خواسته خداست بشما هرآینه رسندگانیم می
طلبیم از خدای تعالی برای خود و برای شما عافیت و سلامت از عذاب دنیا و آخرت و
رهایی از هر مکروه بدانکه دیار بالکسر جمع دار است و دار نام بنایی است که آن را عرصه و فضائی
باشد و دور کرده باشد او را دیوار کذا ذکره المطرزی و استعمال او در منازل احیا آید و در مقابر
که منازل اموات اند نیز مستعمل می‌شود بجهت گردانیدن اموات در حکم احیاء و قبور در حکم عمارات
بلکه عمارت همانست و سوای آن خراب قال الشیخ شمس الدین محمد فی حواشیه علی الحصن الحصین
یرید بالدیار المقابر وهو جائز لغة قال الخطابی ان الدیار تقع علی الربع العامر المسکون والخراب
اما قوله علیه السلام دار قوم فمنصوب علی النداء ای یا اهل دار قوم فحذف المضاف واقیم المضاف
الیه مقامه وقیل منصوب علی الاختصاص ویجوز جره علی البدل من الضمیر المجرور فی علیکم انتهی و
استعمال ان شاء الله بر سبیل تبرک و تیمن است و امتثال حکم او تعالی است در کریمه لاتقولن لشیء
انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله و بعضی گویند که قید مشیت بجهت لحوق بهمین مرتبه است
بعینها و نزد بعضی برای تحسین کلام است مانند کریمه لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین و بعضی
گویند که این استثنا ناظر با یمان است زیرا که مخاطب جماعه مومنان اند یعنی ان شاء الله مسلمان
می‌میریم و بشما لاحق می‌شویم هذا ما افاده مولانا فخر الدین محب الله فی شرح الحصن الحصین نقلا
عن المصنف و در زاد اللبیب مسطور است که ان در ان شاء الله بمعنی اذ است و در روایت النسائی

ایجه زیاده کرده انتم لنا فرط ونحن لکم تبع یعنی شما مارا پیش کذشتکانید وما مر شمارا تابع هستیم ودر
شمایه رسیم وفرط بفتحتین جمع فارط است بمعنی سابق ودی کسی هست که از مردمان قافله
پیش رود تا در منزل اسباب از آب [illegible] هیا کند ومسلم ونسائی وابن ماجه از ام المؤمنین
عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت کرده اند قالت کیف اقول یا رسول الله یعنی فی
زیارة القبور قال قولی السلام علی اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین یرحم الله المستقدمین منا والمتاخرین
وانا ان شاء الله بکم للاحقون یعنی پرسید عائشه رض از آن حضرت که چه کویم وچه [illegible]
اراده میکند عائشه ازین پرسیدن که چه کویم وقت زیارت قبور واین دلالت دارد
بر جواز زیارت قبور برای زنان فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بکو سلام باد بر اهل
سرایها از مؤمنین ومسلمین رحمت کند خدای تعالی شمارا پیش روندکان از ما وپس ماندکان
یعنی زندکان مردکان همه را وما اکر خواسته خداست بشما رسنده کانیم کذا فی الترجمة الشیخ
الدهلوی ودر صحیح مسلم وسنن نسائی از عائشه صدیقه رضی الله عنها مروی شده کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم کلما کان لیلتها من رسول الله صلی الله علیه وسلم یخرج من آخر اللیل الی
البقیع فیقول السلام علیکم دار قوم مؤمنین اتاکم ما توعدون غدا مؤجلون وانا ان شاء الله بکم
لاحقون اللهم اغفر لاهل بقیع الغرقد یعنی کفت عائشه رضی الله عنها که بود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم هر کاه میبود شب نوبت عائشه از آن حضرت بیرون می آمد در آخر شب بسوی بقیع
که نام مقبره مدینه است پس میفرمود سلام باد بر شما ای اهل سرای مؤمنان آمد شمارا
چیزی که وعده کرده شده بودید شما از ثواب وعقاب فردا قیامت مدتی معین مهلت داده
شدید شما وما اکر خواسته خداست بشما پیوستکانیم خداوندا بیامرز اهل بقیع غرقد را
[illegible] نام درختی است که سابق در زمین مقبره مدینه بسیار بود کذا فی ترجمة المشکوة

شیخ الاجل محی الدین ... مروی است که چون ابن عمر رضی الله عنه در شب و روز بگوری میگذشت
بر آن سلام میکرد و از ابو هریره رضی الله عنه ثبوت پیوسته که گفت اذا مررت بالقبور
تعرفهم فقل السلام علیکم اصحاب القبور واذا مررت بالقبور لاتعرفهم فقل السلام علی المسلمین یعنی
چون گذری به قبرهایی که می‌شناسی صاحبان قبور را در حالت زندگی پس بگو سلام باد
بر شما ای صاحبان گورها و اگر بگذری بگورهاییکه نمی‌شناسی و نشناختی از صاحبان آن
گورها پس بگو سلام باد بر مسلمین تنبیه بدانکه از اخبار و آثار صحیحه مرویه هویدا می‌شود که موتی را
سماع و ادراک و شعور حاصل است زیرا که سلام خطاب از جمله خبرهایی است که مخاطب نمی‌شود بآن
مگر کسیکه سمع و فهم داشته باشد والا لازم آید خطاب بلا عقل و شک نیست که چنین خطاب
عبث و مخالف عقل است افاد ابن القیم قد شرع النبی صلی الله علیه وسلم لامته ان یسلموا علی اهل القبور
والسلام مما یخاطب به من یسمع ویعقل انتهی وفی شرح الصدور للجلال الملة والدین السیوطی امرنا
بالسلام علی القبور ولو ان الارواح لاتدرک لما کان فیه فائدة یعنی مامور هستیم بسلام کردن
بر قبور وقت زیارت و اگر ارواح را علم و فهم نمی‌بود سلام نمودن بر ایشان بیفایده می‌شد
و درین مقام منکران سماع اموات چند خدشه وارد می‌کنند و بذیل آنها تمسک میکنند خدشه
اول خطاب و ندا با موتی که در احادیث سابقه و اخبار سالفه مروی شده مقصود از این
اسماع و شنوانیدن اموات نیست چه گاهی خطاب ندا برای توبیخ و تحسر و عبرت و مبالغه
نیز می‌آید چنانچه در فن بدیع بیان شده که قسمی است از اقسام تحسین معنوی که علمای بدیع
آنرا تجاهل العارف تسمیه کرده اند و سکاکی او را سوق المعلوم مساق غیره نامیده و در
قرآن و حدیث و اشعار عرب ازین قسم خطاب ندا اکثر جا وارد شده قال الله تعالی حکایة
عن قول ابراهیم علیه السلام للاصنام الا تاکلون ما لکم لا تنطقون و روی البخاری عن ابن

ربيعة قال رأيت عمر رضي الله عنه يقبّل الحجر ويقول اني لاعلم انك حجر ما تنفع ولا تضر ولولا اني رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقبّلك ما قبّلتك . وقال الشاعر شعر ايا منزلي سلمى سلام عليكما هل الازمن اللائي مضين رواجع وقال شعر بالله يا ظبيات القاع قلن لنا ليلاي منكن ام ليلى من البشر ومن المعلوم ان الخطاب في هذه الامثلة كلها ليس الا [illegible] الافهام فليصح ان يكون الخطاب المروي في الاحاديث ايضا من هذا القبيل فانهدم بناء الاستدلال بهذا اما اورده بعض حملة عرش الفلسفة من المحققين انا [illegible] الفلاسفة وجواب اين خدشه بر کسانیکه ادنی از عربیت دارند ظاهر است چه جایی که خطاب ندا حقیقی متعذر باشد آنجا محمول بر تحسر و توبیخ و عبرت می کنند چنانچه در شعر معدود که خطاب و ندا به ظبیات و حجر اسود و حیوانات واقع شده البته مخاطبه با آنها حقیقة مستقیم نمیشود بخلاف ما نحن فیه که معنی حقیقی ندا و خطاب متعین است چه شناختن اموات زوار را و شنیدن ایشان سخنان آنان را از احادیث کثیره که عنقریب ذکر خواهیم کرد به ثبوت پیوسته پس قطعا مراد از خطاب سماع است لا غیر و شبهه نیست در آنکه عدول از معنی حقیقی خطاب بسوی معنی مجازی آن بلا ضرورت ملجیه در حیز بطلان است وحمل الامر في القياس على الامثلة المذكورة مما لا يخفى فساده على اهل الخبرة فاعلم وعلم المدعي [illegible]

دوم مقصود از سلام که مشروعیت آن از احادیث صحیحه بثبوت پیوسته طلب کردن دعا ست برای اموات نه خطاب کردن و شنوانیدن ایشان زیرا که اگر مطلوب از سلام سماع و خطاب میبود جواب سلام بر مسلم علیه واجب میشد و اهل قبور که اینجا مسلم علیه اند جواب سلام نمی دهند فلا يكون المقصود من السلام هو الاسماع وجواب این خدشه نیز ظاهر است چه اگر مقصود از سلام صرف دعا میبود نه خطاب و سماع پس خطاب ندا بلفظ یا مردی نمی شد زیرا که ندا کردن اشجار و احجار و زمین همچنین مواضع [illegible] جائز نیست و نیز در مقام دعا السلام علیهم مسکین السلام علیکم [illegible] انچه فقیر [illegible]

از بعض اصحاب ابی یوسف نقل کرده که چون در بازار می رفت سلام الله علیهم میگفت نه
سلام علیکم و نکته اش عند الاستفسار بیان کرد که تسلیم تحیه است و اجابت تحیه بحکم نص
قرآن فرض است و چون ایشان جواب ندهند امر بالمعروف واجب کردد و سلام الله علیهم
دعا است تسلیم نیست اگر جواب ندهند بر ایشان چیزی لازم نیاید و بر من امر بالمعروف
لازم نگردد و از این سبب سلام الله علیهم اختیار کرده ام و اما جواب ندادن اهل قبور ممنوع
بلکه باطل است چه احادیث کثیره دلالت صحیحه دارند بر جواب دادن ایشان اخرج ابن
عبد البر فی الاستذکار و التمهید عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ما من احد یمر بقبر اخیه المؤمن کان یعرفه فی الدنیا فیسلم علیه الا عرفه و رد علیه السلام صححه
عبد الحق یعنی هر که بگذرد بقبر برادر مسلمان که می شناخت وی را در دنیا و سلام کند
بر وی مگر میشناسد او را و جواب سلام میدهد و اخرج الطبرانی فی الاوسط عن ابن
عمر رضی الله عنهما قال مر رسول الله صلی الله علیه وسلم علی مصعب بن عمیر حین رجع من احد
فوقف علیه و علی اصحابه فقال اشهد انکم احیاء عند الله فزوروهم و سلموا علیهم فو الذی نفسی
بیده لا یسلم علیهم احد الا ردوا علیه الی یوم القیمة کذا فی شرح الصدور و خدشه سوم در سنن
ابی داود و صحیح ترمذی مروی شده که شخصی بجناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم حاضر
شده عرض نمود علیک السلام یا رسول الله پس فرمود آن حضرت مگو علیک السلام
زیرا که این تحیت اموات است پوشیده نیست که این حدیث اول است بر آنکه میان سلام
کردن بر حیات و اموات فرقی است بین چه جائیکه توقع جواب باشد چنانکه در زندگان مشایخ السلام
علیکم تقدیم عامه بر علیه کنند جائیکه امید جواب نباشد چنانکه در مردگان معاینست علیکم السلام تقدیم علیکم بر دعا گویند الحاصل
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم میان تحیه حیات و اموات [illegible] روشن است اکنه اموات شعور ندارند و جواب نمی دهند

احادیث سابقه که بتقدیم لفظ سلام در باب زیارت قبور مروی شده‌اند قابل احتجاج نباشند
چه این حدیث صحیح معارض آنهاست تقریر جواب این خدشه بچند وجه است اول
آنکه حدیث مذکور صلاحیت ندارد که معارض شود با احادیث سابقه که بتقدیم لفظ سلام
مروی شده‌اند چه آنها اصح و اقوی اند از حدیث قوم و مؤید اوست آنچه شارح مصابیح و امام نووی
و خطابی تصریح کرده‌اند باآنکه میان سلام احیا و موتی فرق نیست یعنی در هر دو صورت
بتقدیم لفظ سلام باید گفت و توقع جواب در هر دو جا متیقن فی شرح المصابیح الاحادیث
تدل علی ان التسلیم علی الاموات کالتسلیم علی الاحیاء و قال الامام النووی فی شرح صحیح مسلم
نقلاً عن الخطابی ان السلام علی الاموات والاحیاء سواء فی تقدیم السلام علی علیکم خلافا
ما کان الجاهلیة علیه من قولهم ع علیک سلام الله قیس بن عاصم دوم آنکه مختار ابن قیم
آنست که قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم علیک السلام تحیة الموتی محمول است بر عرف
و عادت عرب چه ایشان هنگام سلام بر قبور علیکم السلام می‌گفتند پس پیغمبر علیه الصلوة
والثنا تکلم فرمودند موافق عادت مروجه شان بالجمله مقصود ازان اخبار است از امری
که در زمان جاهلیت بر زبانهای ایشان جاری بود نیست مقصود ازان تشریع و تعلیم حکم که
وقت زیارت قبور علیکم السلام باید گفت نه السلام علیکم فی شرح المصابیح و اما قوله صلی الله
علیه و سلم فی حدیث آخر علیکم السلام تحیة الموتی انما قال هذا لعرفهم لان عرف العرب ان
یقولوا اذا سلموا علی قبر علیکم السلام فتکلم رسول الله صلی الله علیه و سلم علی وفق عادتهم انتهی
نیز ابن قیم گفته که از جمله نکته‌های بدیعه درین مقام آنست که در محل دعای خیر احسن آنست که دعا
بر مدعو له مقدم کنند مانند سلام علی ابراهیم سلام علی نوح سلام علیکم بما صبرتم و در مقام دعای
شر آنست که مدعو علیه بر مدعو به تقدم سازند مانند علیک لعنتی علیهم دائرة السوء

خصوصاً بعد از الصلاة الوسطی و شرح الصدر و قراءة سورة فاتحه و آیة الکرسی نماید مراد که ثواب
عبادتهای بدنی و مالی و مرکب از هر دو مانند ثواب ختم قرآن مجید و تسبیح و تهلیل و نماز
و روزه و حج و اذکار و استغفار و صدقات و خیرات و ثواب زیارت قبور انبیا علیهم السلام
و قبور شهدا و اولیا و صلحا قدس اسرارهم و ثواب تکفین موتی و اوقاف باموات میرسد
و در حق ایشان نافع میشود و همین است مذهب امام اعظم و احمد بن حنبل و جمهور سلف و مذهب
مشهور امام شافعی و امام مالک اینست که ثواب عبادت مالی باموات میرسد و ثواب عبادات
بدنی بایشان نمیرسد و بعضی گویند که امام شافعی و امام مالک ازین قول رجوع کرده
اند و مزعوم فرقه معتزله مذهب اینست که ثواب اعمال بدنی باشد یا مالی باموات نمیرسد بلکه
دعا نیز در حق ایشان نفع نمیکند و این مذهب مردود و مطرود است بآیات قرآنیه و احادیث
نبویه و اخبار صحیحه و روایات فقهیه و عقاید کلامیه اما الآیات القرآنیة فمنها قوله تعالی و قل
رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا یعنی و بگو ای پروردگار من ببخشای برایشان ای پدر و
مادر چنانکه پرورش کردند مرا در خوردسالی ازین آیت شریف آشکار است که استغفار و دعای
اولاد در حق والدین نافع است پس انکار نمودن ازینکه عمل یکی در حق دیگری مفید شود
باطل محض است مرویست که شخصی از سفیان ثوری رح پرسید که اولاد در حق والدین
چه قدر دعا و استغفار العمل آرند آیا هر روز یک بار بخوانند یا در هر ماه یک بار یا در سال
بلکه جواب دادند که کفایت میکند دعای اولاد در حق پدر و مادر در هر نماز در آخر تشهد
شخصی از ایشان پرسید که صدقات و خیرات چیا در حق اموات مفید است یا نه فرمودند
که مفید است و ثواب آنها میرسد لکن استغفار بسیار نافع است زیرا که اگر زیاده از آن چیزی
مفید میشد او سبحانه و تعالی در حق والدین بآن امر میفرمود و در روایتی آمده که رجل الی رسول

لم اته اباه يا خذ ماله فدعا به فاذا شيخ يتوكأ على عصاه فسأله فقال انه كان
ضعيفا وكنت قويا وكان فقيرا وكنت غنيا فكنت لا امنعه شيئا من مالي واليوم انا ضعيف
وهو قوي وانا فقير وهو غني ويبخل علي بماله فبكى صلى الله عليه وسلم وقال ما من حجر ولا مدر يسمع
ذلك الا بكى ثم قال صلى الله عليه وسلم للولد انت ومالك لابيك انت ومالك لابيك
يعني مردی بحضور فيض گنجور پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم گله پدر خود عرضه داد که او مال مرا
ميگيرد پس آنحضرت او را طلب فرمودند وی بصورت پير مردی عصا در دست گرفته حاضر شد
پس آنحضرت کيفيت حال از وی استفسار فرمودند عرض نمود که اول اين پسرم ضعيف بود و من قوی
و محتاج بود و من توانگر و وی مال من تصرف ميکرد بهر نوع که ميخواست و مرا او را
و امروز حال بالعکس شد او قوی است و من ضعيف وی غنی است و من فقير و مال خود را
بخل اختيار کرده مال از من عزيز ميکند پس بگريستند رسول مقبول صلى الله عليه وسلم و فرمودند
که هر سنگی که اين سخن را شنيده است ميگريد باز فرمودند آنحضرت صلى الله عليه وسلم که تو و مال
برای پدر تواند يعنی جان و مال هر دو فدای پدر است و در تفسير نيشاپوری آورده که
بعض المفسرين ان هذه الاية منسوخة بقوله تعالى ما كان للنبي والذين آمنوا ان يستغفروا للمشركين
وقيل مخصوصة لان التخصيص اولى من النسخ وقيل لا النسخ ولا التخصيص لان الوالدين اذا كانا
كافرين فله ان يدعو الله لهما بالهداية والارشاد وان يطلب الرحمة لهما بعد حصول الايمان
ثم ان ظاهر الامر للوجوب من غير تكرار فيكفي في العمر مرة واحدة ان يقول رب ارحمهما و
يشبه ان يدعو لهما كلما ذكرهما او ذكر شيئا من انعامهما انتهى ومنها قوله تعالى الذين يحملون
العرش ومن حوله يسبحون بحمد ربهم ويؤمنون به ويستغفرون للذين آمنوا ربنا وسعت
كل شيء رحمة وعلما فاغفر للذين تابوا واتبعوا سبيلك وقهم عذاب الجحيم ربنا وادخلهم جنات

عدن التی وعدتهم ومن صلح من آبائهم وازواجهم وذریاتهم انک انت العزیز الحکیم وقهم السیئات
ومن تق السیئات یومئذ فقد رحمته وذلک هو الفوز العظیم یعنی و از انجمله است قول او تعالی
الذین یحملون العرش الآیة آنانکه برمیدارند عرش را و آنانکه گرداگرد عرش اند تسبیح میگویند
همراه با ستایش پروردگار خویش و ایمان می آرند باو و آمرزش میخواهند برای مومنان میگویند ای
پروردگار ما فرا گرفتی همه چیز را به بخشایش و دانش پس بیامرز آنان را که توبه کردند و
پیروی راه تو نمودند و نگاهدار ایشان را از عذاب دوزخ ای پروردگار ما و درآر ایشان را
بوستانهای همیشه ماندن که وعده کرده با ایشان و درآر نیز هر که شایسته کار باشند
از پدران ایشان و زنان ایشان و فرزندان ایشان هرآینه توئی غالب با حکمت و هر که
بازداری از وی بدیها را امروز درین جهان پس بدرستیکه تو بخشنده ای و در آخرت و آن
نگاهداشت تو آن فیروزی است بزرگ چه هر صاحب دولتی که امروز در پناه عصمت الهی است
فردا در سایه رحمت نامتناهی خواهد بود و درین نکته گفته اند شعر امروز کسی را که دارای
به پناه فردا بمقام قربتش بخشی راه وآن را که رهش ندادی بروز گاه فردا چه کند
گر نکند ناله و آه **پوشیده نماند** که درین آیتها استغفار ملائکه برای مومنین و دعای
محفوظ ماندن ایشان از عذاب دوزخ و داخل گردیدن ایشان در بهشت مذکور است پس لایح
گردید که عمل یکی در حق دیگری نافع میشود و مستحکم اساس معتقد اهل السنة والجماعة انقطع
عرق ما ظنه المعتزلة المضلة و نیز باید دانست که حاملان عرش فرشتگان ملائکه اند و علامه زمخشری
در تفسیر کشاف بیان نموده که بحکم حق سبحانه و تعالی جمیع فرشتگان صبح و شام از روی اجلال
و اکرام بر فرشتگان حاملان عرش سلام میکنند و در تفسیر نیشاپوری مسطور است و قیل
خلق الله العرش من جوهرة خضراء وبین القائمتین من قوائمه خفقان الطیر المسرع

[illegible] م وعدد حملة العرش يوم القيامة ثمانية اما الذين [illegible] سبعون صفين الملائكة
يطوفون به مهللين مكبرين ومن ورائهم سبعون الف صف قيام قد وضعوا ايديهم على [illegible] التهليل
والتكبير ومن ورائهم مائة الف صف وقد وضعوا الايمان على الشمائل ما منهم احد الا وهو يسبح [illegible]
وفي تقديم الرحمة على العلم فائدة هي ان مطلوب الملائكة في هذا المقام [illegible]
فالوا ارحم من علمت منه التوبة واتباع الدين قال اهل التحقيق هذا الاستغفار من الملائكة يجري مجرى
الاعتذار من قولهم اتجعل فيها من يفسد فيها اما قوله تعالى وقهم عذاب الجحيم فصريح بالمطلوب بعد الرمز
لان دلالة المغفرة على الوقاية من العذاب كالضمنية وحين طلبوا لاجلهم سقاط العذاب ضمنا
وصريحا طلبوا ايصال الثواب اليهم بقوله ربنا وادخلهم جنات عدن التي وعدتهم انتهى
ومنها قوله تعالى والملائكة يسبحون بحمد ربهم ويستغفرون لمن في الارض الا ان الله هو الغفور الرحيم
يعني از انجمله است قول او تعالى والملائكة يسبحون الآية اي فرشتگان تسبيح ميگويند بهمراه
حمد پروردگار خويش و آمرزش طلب ميكنند براي آنانكه در زمين اند آگاه شو بتحقيق خدا
اوست آمرزگار مهربان ودرين آيت تصريح است باستغفار ملائكه در حق مومنين پس
لائح گشت كه دعاي يكي در حق ديگري مفيد ميشود و بعضي گويند كه قول او تعالى لمن
في الارض شامل است فساق وكفار را نيز چه مقصود فرشتگان اينست كه حق سبحانه جل شانه
بزودي در حق ايشان عذاب نازل نكند شايد كه نعمت ايمان نصيب شان گردد كذا في النيشابوري
ومنها قوله تعالى والذين جاؤا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان
ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا انك رؤف رحيم يعني وازانجمله است قول او تعالى
والذين جاؤا من بعدهم الآية اي وآنانكه آمدند پس از مهاجرين وانصار مراد تابعان
صحابه اند تا روز قيامت ميگويند اي پروردگار ما بيامرز مارا و مر برادران مارا در دين آنانكه

سبقت کردند بر ما بایمان و پیدا مکن در دلهای ما هیچ کینه بنسبت آنانکه ایمان آورده‌اند
یعنی اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ای پروردگار ما بدرستی که تو بخشاینده مهربانی و از
اینجا گفته‌اند هر که را کینه یکی از صحابه رضی الله عنهم در دل باشد از اهل این آیت نیست
صاحب انوار آورده که حق سبحانه مومنان را برتبه مرتبه فرود آورده مهاجر و انصار
تابعین که موصوف باشند بصفای دل و پاکی طینت پس هر که بدین صفت نباشد
از اقسام مومنان خارج بود و درین آیت تصریح است بدعا کردن مومنین لاحقین در حق
مومنین سابقین بمغفرت و منها قوله تعالی واستغفر لذنبک وللمومنین والمومنات یعنی
و از جمله است قول او تعالی واستغفر الآیة ای آمرزش طلب کن برای گناهان خود و در حق
مردان مسلمان و زنان مسلمان در تفسیر معالم التنزیل مذکور است که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم با وجود معصومیت مامور شدند باستغفار نکته‌اش آنکه تا امت درین سنت بآن
اقتدا کنند و در تبیان آورده که مراد آنست که طلب عصمت کن از خدا تا ترا از شر کفار نگاه دارد
و درین آیت اکرامی است عظیم از خدا تعالی در باب این امت که پیغمبر ایشان را برای استغفار
گناهان ایشان امر کرد و از امام علام روح الله روحه منقول است که حق سبحانه پیغامبر
خود را امر کرد باستغفار است و خلاف امر آلهی از ان حضرت متصور نیست پس استغفار
فرموده باشند و طلب آمرزش کرده از حق تعالی و او سبحانه کریم است از آنکه حبیب
خود را فرماید که از من چیزی طلب کن و چون طلبند عطا نکند پس معلوم شد که امت
را دولت آمرزش خواهد بود شعر هر کرا چون تو پیشوا باشد + ناامید از خدا چرا باشد +
چون نشان شفاعت کبری + یافت بر نام نامیت طغرا + امتان با گناه کار رها + بتو دارند
امید و ار رها + کذا فی التفسیر الحسینی و در تفسیر نیشاپوری مذکور است فی الآیة نکتة وهی ان
النبی

النبی صلی الله علیه وسلم [illegible] حال مع الله وهی التوحید وحال مع [illegible]

وان یستر ابیه جنس الاثام حتی لایقع فیها وحال مع غیره وهی طلب ستر الذنوب [illegible]

انتهی واما الاحادیث فمنها ما روی الطبرانی والدارقطنی عن علی رضی الله عنه

وسلم قال من مر علی المقابر وقرء قل الله احد عشر مرة ثم وهب من اجره [illegible]

من الاجر بعدد الاموات یعنی کسیکه بگذرد بر گورستان وبخواند سوره اخلاص [illegible] ده بار

به بخشد مزد آن به مردگان داده می شود وی از مزد بشمار مردها ومنها ما روی الطبرانی

والدارقطنی ان رجلا سال النبی صلی الله علیه وسلم فقال کان لی ابوان ابرهما حال حیوتهما

فکیف لی ببرهما بعد موتهما فقال له علیه الصلوة والسلام ان من البر ان تصلی لهما مع صلوتک و

ان تصوم لهما مع صومک یعنی مردی بجناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم عرضه داد که

در حالت زندگی با والدین خود احسان ونکوئی میکردم واکنون که اوشان انتقال کردند بچه

طریق احسان با ایشان بجا آرم پس بوی فرمودند آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بالفعل احسان

با اوشان آنست که ثواب نماز نفل وروزه نفل با ایشان برسانی ومنها ما روی ابو حفص

العکبری عن انس رضی الله عنه انه سال رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله

انا نتصدق عن موتانا ونحج عنهم وندعو لهم فهل یصل ذلک الیهم قال نعم انه لیصل الیهم

ویفرحون به کما یفرح احدکم بالطبق اذا اهدی الیه یعنی پرسید انس رضی الله عنه از پیغمبر

خدا صلی الله علیه وسلم که ما صدقه میدهیم از طرف مردگان خود وحج میکنیم از جانب ایشان

ودعای مغفرت میکنیم در حق ایشان پس آیا ثواب این اعمال بسوی این اموات میرسد

فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که آری میرسد وخوش میشوند باین ایصال چنانکه خوش

میشود یکی از شما وقتیکه هدیه داده میشود بوی خوان نعمت ومنها ما روی ابو داود عن معقل

بن یسار رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرءوا علی موتاکم سورة یس یعنی
بخوانید بر مرده های خود سورهٔ یس ومنها ما روی عن انس رضی الله عنه انه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من دخل المقابر فقرء سورة یس خفف عنهم یومئذ وکان
له بعدد من فیها حسنات یعنی فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هر که داخل شود در گورستان
پس بخواند سورهٔ یس تخفیف کرده شود از مردگان در ان روز و باشد او را نیکوئی ها
بشمار مرده های آن مقبره ومنها ما روی الشیخان فی صحیحهما انه صلی الله علیه وسلم ضحی بکبشین املحین
احدهما عن نفسه والآخر عن امته ای جعل ثوابه لامته وهذا تعلیم منه صلی الله علیه وسلم ان الانسان
ینفعه عمل غیره والاقتداء به علیه الصلوة والسلام هو الاستمساک بالعروة الوثقی یعنی قربانی
نمود آن حضرت صلی الله [illegible] ابلق یکی ازان از طرف ذات مبارک خود و دیگر
از جانب [illegible] ی امت خود مقرر فرمود و این قربانی تعلیم است
از انحضرت [illegible] انسان را عمل دیگر نفع میکند و ظاهر است که پیروی
رسول خدا صلی [illegible] علیه وسلم وسیله ایست مستحکم پس هلاکت کسی را از ایصال ثواب
انکار می نماید ومنها ما روی عن ابن عباس رضی الله عنهما ان سعد بن عبادة توفیت
امه وهو غائب فاتی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله ان امی توفیت و
انا غائب فهل ینفعها ان تصدقت عنها قال نعم قال فانی اشهدک ان حائطی صدقة عنها
یعنی فات کرد مادر سعد بن عباده و بود سعد بن عباده آن وقت غائب یعنی همراه
آن حضرت صلی الله علیه وسلم در غزوهٔ تبوک حاضر بود پس آمد سعد بن عباده
نزد آنحضرت پس گفت سعد ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم بدرستیکه مرد مادر من حالانکه
من غائب بودم یعنی اگر حاضر می بودم شاید که چیزی وصیت میکرد مادرم برای

بدهند پس آیا نفع کند او را اگر صدقه دهم از جانب وی فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری
نفع کند او را صدقه کردن تو گفت سعد بن عباده پس بتحقیق من گواه میگیرم ترا ای رسول خدا
صلی الله علیه وسلم بتحقیق که باغ من صدقه است از جانب وی [illegible] اخرج احمد [illegible]
عن سعد بن عبادة رضی الله عنه انه قال یا رسول [illegible]
قال الماء مخبرًا او قال بئر لام سعد یعنی روایت کرد احمد [illegible]
و ترمذی از سعد بن عباده رضی الله عنه که وی عرض کرد ای رسول خدا مادر من وفات
یافت پس کدامی صدقه افضل است فرمودند آنحضرت که آب پس کنید سعد چاه را و گفت
سعد که این چاه صدقه است برای مادر سعد **بدانکه** در حدیث سابق مذکور شد که سعد باغ
تصدق کرده و درین حدیث تصدق کردن چاه مذکور است پس وجهش آنکه اول باغ را
تصدق کرده و بار دیگر چاه را ومنها ما اخرج ابن [illegible] یره رضی الله عنه
انه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان مما یلحق المؤ[illegible] نشره او ولدا
صالحا ترکه او مصحفا ورثه او مسجدا بناه او بیتا [illegible] او نهرا اجراه او صدقة اخرجها
من ماله تلحقه بعد موته یعنی فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدرستیکه از آن چیز که ملحق کرده
شود مسلمانی از نیکیهاشی بعد از مرگ وی علمی است که پراکنده کرد او را و بیاموزانید
مردمان را از احکام دین و شرایع یا فرزند نیک که گذشت او را پس خود یا قرآن مجید که وارث
کردانید آنرا کسی یا مسجدیکه ساخت آنرا برای نماز گزاردن مردمان یا خانه بنا کرد برای
مسافران یا جوی که جاری ساخت آنرا از آب یا صدقه که بیرون کرد آنرا از مال خود میرسد
ثواب این اشیای مذکوره پس از مرگ وی ومنها ما اخرج ابونعیم والبزار عن انس رضی الله عنه
انه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سبع یجری للعبد اجرها بعد موته وهو فی قبره من علم

علما او اجری نهرا او غرس نخلا او بنی مسجدا او ورث مصحفا او ترک ولدا یستغفر له بعد موته یعنی فرمود

آنحضرت صلی الله علیه وسلم هفت چیز اند که جاری ماند مزد آنها در حق بنده پس از مردن وی و

حال آنکه او در قبر است کسیکه بیاموزاند علم را یا روان سازد جوی را از آب برای نفع مردمان

یا بکند چاه را یا بنشاند درختهای میوه برای نفع مردمان یا بسازد مسجدی را برای نماز یا

وارث کرداند کسی قرآن را یا گذاشت پسیر را که طلب مغفرت کند برای وی پس از مرگ وی و منها

حدیث طبرانی

ما اخرج الطبرانی عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یتبع

الرجل یوم القیمة من الحسنات امثال الجبال فیقول انی هذا فیقال باستغفار ولدک لک یعنی لاحق میشود

مرد را روز قیامت از نیکیها مانند کوه ها پس گوید آن مرد از کجاست این عملها پس گفته میشود

که باستغفار کردن پسرتست و منها ما اخرج البیهقی فی شعب الایمان الدیلمی عن ابن عباس رضی الله

حدیث بیهقی

عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما المیت فی قبره الا شبه الغریق المتغوث ینتظر دعوة

تلحقه من اب او ام او ولد او صدیق فاذا لحقته کانت احب الیه من الدنیا وما فیها وان الله لیدخل

علی اهل القبور من دعاء اهل الارض امثال الجبال وان هدیة الاحیاء الی الاموات الاستغفار لهم

یعنی فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست مرده در گور مگر مانند غریق فریاد خواننده انتظار

میکند دعا را که ملحق شود او را از جانب پدر یا مادر یا پسر یا یاری صادق پس وقتی که ملحق

شود او را دعا باشد مر او را دوست تر بسوی او از دنیا آنچه در دنیا است و بتحقیق که حق تعالی

داخل میکند بر ساکنان قبرها از دعای اهل زمین مانند کوهها در عظمت و بزرگی و بدرستیکه تحفه

حدیث طبرانی اوسط

زندگان بسوی مردگان استغفار است برای ایشان و منها ما اخرج الطبرانی فی الاوسط عن

انس رضی الله عنه سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما من اهل بیت یموت منهم میت فیتصدقون

عنه بعد موته الا اهدیها له جبرئیل علی طبق من نور ثم یقف علی شفیر القبر فیقول یا صاحب القبر

العمیق من هدیة اهدیها الیک اهلک فاقبلها فیدخل علیه فیفرح بها ویستبشر ویحزن جیرانه الذین لم یهد
الیهم شیئ یعنی نیست هیچ کس از کسان خانه که بمیرد از ایشان کسی مرده پس
بعد مرگ وی مگر آنکه هدیه برده آن را جبرئیل نزد مرده در حالیکه
نور پیش تابستد جبرئیل بر کنارهٔ گور وی پس گوید به
است که فرستاده است آن را بسوی تو کسان تو پس در آید جبرئیل بر مرده
پس خوشوقت کرد مرده بدان هدیه و بشارت گیرد و غمگین شوند همسایگان وی آنانکه هدیه فرستاده
شده است بسوی ایشان چیزی ومنها ما اخرج ابو القاسم سعد بن علی الزنجانی فی فوائده عن ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من دخل المقابر ثم قرأ فاتحة الکتاب وقل هو الله
احد والهکم التکاثر ثم قال انی جعلت ثواب ما من المؤمنین و
المؤمنات کانوا شفعاء له الی الله تعالی یعنی فرمود
پیشتر بخواند سورهٔ الحمد و قل الله و سورهٔ الهکم التکاثر بدرستیکه من گردانیدم ثواب
آنچه خواندم از کلام مر اهل این گورستان را که مسلمان اند باشند اهل گورستان شفیعان وی
را شفاعت کنندگان بسوی حق تعالی ومنها ما اخرج الطبرانی فی الاوسط عن ابی هریرة رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حج عن میت فللذی حج عنه مثل اجره یعنی
کسیکه حج کند از جانب مرده پس آنکس را که حج کرده است از جانب وی مانند مزد وی است و

اما الاخبار فمنها ما روی جعفر الخلدی حدثنا العباس بن یعقوب بن صالح الانباری سمعت
ابی یقول رای بعض الصالحین اباه فی النوم فقال له یا بنی لم قطعتم هدیتکم عنا قال یا ابت اهل
تعرف الاموات هدیة الاحیاء قال یا بنی لولا الاحیاء لهلکت الاموات یعنی بعض صالحان در
خواب دیدند پدر خود را که وفات کرده بود پس گفت آن پدر مر پسر را که ای پسر کم من چرا

موقوف کردی فرستادن هدیه‌ها را گفت پسر ای پدر من آیا می شناسند مردگان هدیهٔ زندگان
را گفت پدر روحی که ای پسرک من اگر نمی بودند زندگان البته هلاک می شدند مردگان و منها
ما اخرج ابن ابی الدنیا عن سفیان قال الاموات احوج من الاحیاء الی الطعام والشراب یعنی
گفت سفیان ثوری که مرده‌ها زیاده محتاج اند بنسبت زنده‌ها بسوی طعام و شراب و منها
ما قال القرطبی انه قد کان الشیخ عز الدین بن عبد السلام یفتی بانه لا یصل الی المیت ثواب
ما یقرء فلما توفی راه بعض اصحابه فقال له انک کنت تقول انه لا یصل الی المیت ثواب ما یقرء
و یهدی الیه فکیف الامر قال له کنت اقول ذلک فی الدار الدنیا والآن فقد رجعت عنه
لما رایت من کرم الله فی ذلک وانه یصل الیه ذلک یعنی گفت قرطبی تحقیق بود شیخ
عز الدین که فتوی می‌داد باینکه نمی رسد بسوی مرده ثواب آنچه خوانده شود برای مرده و فرستاده
شود ثواب آن را بسوی مرده پس هرگاه که او وفات یافت دیدند او را بعضی یاران وی
در خواب پس گفت آن یار از شیخ عز الدین که تو بودی که میگفتی که نمی رسد بسوی مرده
ثواب آنچه خوانده شود و هدیه فرستاده شود بسوی وی پس چه طور است این کار گفت شیخ
مر یار خود را بودم من که می گفتم آن را در خانهٔ دنیا و این وقت پس رجوع کردم بسبب آنچه
دیدم از کرم حق تعالی درین باب بدرستیکه شان این نیست که میرسد ثواب بسوی مرده و منها
ما اخرج القاضی ابو بکر بن عبد الباقی الانصاری فی مشیخته عن سلمة بن عبید قال قال حماد المکی خرجت
لیلا الی مقابر مکة فوضعت راسی علی قبر فنمت فرایت اهل المقابر حلقة حلقة فقلت قامت
القیمة قالوا لا ولکن رجل من اخواننا قرء قل هو الله احد وجعل ثوابها لنا فنحن نقتسمه منذ سنة یعنی
گفت حماد مکی که بیرون شدم یک شب بسوی گورستان مکه نهادم سر خود را بر گوری
پس خواب کردم دیدم اهل قبور را حلقه حلقه پس گفتم که برپا شد قیامت که چنین حلقه‌ها گشته‌اند

اہل کورستان کفتند کہ قیامت برپا شدہ است ولکن بسبب حلقہ حلقہ شدن مایان است کہ
مردی از برادران مایان خواند سورۃ اخلاص وبخشید ثواب آن را برای مایان پس ما این
تقسیم آن میکنیم از مدت یکسال وتا حال ازان فارغ نکشتیم ومنہا ما روی حجۃ الاسلام الامام
الغزالی فی احیاء العلوم وعبد الحق فی العاقبۃ عن احمد بن حنبل رح قال اذا دخلتم المقابر فاقرءوا
الفاتحۃ الکتاب والمعوذتین وقل ہو اللہ احد واجعلوا ذلک لاہل المقابر فانہ یصل الیہم یعنی
کفت امام احمد بن حنبل رح کہ چون داخل شوید کورستان پس بخوانید سورۃ فاتحہ ومعوذتین
قل ہو اللہ وبگردانید ثواب این برای اہل کورستان پس بدرستیکہ میرسد این ثواب بسوی ایشان
واما الروایات الفقہیۃ فمنہا ما فی ذخیرۃ العقبی الانسان لان یجعل ثواب عملہ لغیرہ عند اہل السنۃ
والجماعۃ عن الصلوۃ والصوم والحج والصدقۃ والتلاوۃ وغیرہا من جمیع انواع البر ویصل الی المیت
وینفعہ قالت المعتزلۃ لیس لہ شئی من ذلک یعنی مختار نزد اہل سنت وجماعت است کہ انسان را
جائز است کہ بخشد ثواب عمل خود برای غیر از نماز وروزہ وحج وصدقہ وتلاوت قرآن وسوای
اینہا از جمیع انواع نیکی ومیرسد ثواب اینہا بسوی مردہ ونفع میکند آن را ومعتزلہ گفتہ اند کہ
ثواب ہیچ یکی از اینہا بمیت نمیرسد ومنہا ما فی الزیلعی الاصل فی ہذا الباب ان الانسان لہ
یجعل ثواب عملہ لغیرہ عند اہل السنۃ والجماعۃ صلوۃ کان او صوما او حجا او صدقۃ او قراءۃ
القرآن والاذکار الی غیر ذلک من جمیع انواع البر ویصل ذلک الی المیت وینفعہ وقالت
المعتزلۃ لیس لہ ذلک ولا یصل الیہ ولا ینفعہ حاصلش بعینہ مانند ماسبق معلوم باید کرد
ومنہا فی البحر الرائق من صام او صلی او تصدق وجعل ثوابہ لغیرہ من الاموات والاحیاء
جاز ویصل ثوابہا الیہم عند اہل السنۃ والجماعۃ کذا فی البدائع وبہذا یعلم انہ لا فرق بین
ان یکون المجعول لہ میتا او حیا والظاہر انہ لا فرق بین ان ینوی بہ عند الفعل للغیر او یفعلہ

بنفسه ثم بعد ذلك جعل ثوابه لغيره والاطلاق كلامهم وظاهر كلامهم انه لا فرق بين الفرض والنفل فاذا
صلى فريضة وجعل ثوابها لغيره فانه يصح ولكن لا يعود الفرض في ذمته لان عدم الثواب لا يستلزم
عدم السقوط عن ذمته انتهى تلخيص مرام آنكه كسيكه روزه داشت يا نماز گزارد يا صدقه داد و بخشيد ثواب
آن براى غير خود از مردگان و زندگان روا است و مى رسد ثواب آنها بسوى ايشان نزد
اهل سنت و جماعت چنين است در بدائع و همين تقرير معلوم شد كه تحقيق فرق كرده نشود
در ميان آنكه مرده باشد آن كس كه ثواب چيزهاى مذكوره را وبخشيده است يا زنده باشد و
همچنين فرق نيست درميان آنكه اين چيزها ابتداء براى غير كرده باشد يا اول براى ذات
خود بجا آورده باشد بعد از آن مقرر ساخت ثواب آنها براى غير خود بجهت اطلاق كلام ايشان درين
و عدم خصوصيت و يكى از ان مرده و ظاهر اطلاقات فقها فرقى ندارد در ميان فرض
و نفل پس هرگاه كسى بگزارد نماز فريضه و مقرر سازد ثواب آن براى غير خود پس آن صحيح است
لكن عود نخواهد كرد در ذمه واهب يعنى اين فريضه از ذمه واهب ساقط باشد زيرا كه چون واهب
ثواب اين فريضه بعد بخشيدن حاصل نشد بلكه ثواب آن به موهوب له رسيد پس ازين لازم نيامد
كه اين نماز از ذمه واهب ساقط نباشد زيرا كه عدم ثواب مستلزم نيست عدم سقوط را از ذمه واهب
كما لا يخفى و منها ما في المضمرات رجل اعتق عبده عن ابيه الميت فالولاء له والاجر للاب من غير ان
ينقص من اجر الابن وكذا الصدقات والدعوات للوالدين ولجميع المؤمنين والمؤمنات
يكون الاجر لهم الا كلهم من غير ان ينقص اجره يعنى مردى آزاد كرد بنده خود را از جانب پدر
خود كه مرده است پس ترکه غلام براى آن مرد است كه او را آزاد نموده و ثواب براى پدر او
حاصل است بدون آنكه از ثواب آن مرد چيزى كم شود و همچنين است حال صدقه ها و دعاها كه
براى پدر و مادر و براى همه مردان مسلمان و زنان مسلمان نموده آيد چه صواب آنها براى

ايشان

ایشان میرسد و از ثواب عامل هیچ کم نمی شود و منها ما فی اللآلی الفاخرة نقلا عن نوادر الفقهاء
ثواب طاعت بمرده و زنده بخشیدن روا است انتهی باقی ماند درین مقام سوالی جواب او طلب
تقریرش آنکه در عقد هبه قبضه موهوب له شرط است و هبه بدون قبض تمام نمی شود و در صورت
هبه کردن ثواب صدقات و تلاوت قرآن و جز آن با اموات شرط مذکور مفقود پس حکم بصحت
هبه و ایصال ثواب چگونه مستقیم خواهد شد تقریر جواب آنکه قبضه موهوب له در صورت هبه عین
حسّی البته شرط است و اما در هبه عین حکمی پس شرط نیست تفصیلش آنکه هبه دو نوع است یکی هبه
اموال و دیگر هبه طاعات و قبض موهوب له را که از تممات هبه و از جمله شروط آن در کتب فقه
مینویسند در هبه اول شرط است نه در دیگر بلکه درین صورت در عرف شرع بنابر فضل
الهی صرف ایجاب واهب نظر به قبول کافی و وافی است و بعضی باین نمط تقریر جواب کرده اند
که قبضه موهوب له در هبه حقیقی شرط است و در هبه حکمی شرط نیست و اینجا تحقق هبه حکمی است نه
هبه حقیقی و بفقدان القبض لا یقدح اصل المقصود فادرک و انصف و اما العقائد الکلامیة فمنها
شرح العقائد النسفیة و فی دعاء الاحیاء للاموات و صدقتهم ای صدقة الاحیاء
عنهم ای عن الاموات نفع لهم ای للاموات خلافا للمعتزلة انتهی و هکذا فی جمیع الکتب الکلامیة
بالجمله از کتاب و سنت و فقه و عقائد باثبات رسیده که ثواب عمل غیر بدیگری میرسد زنده
باشد یا مرده قراءة قرآن باشد یا سوای آن فرض باشد یا نفل و امام نووی و جلال الدین
سیوطی اجماع مذاهب اربعه بلکه اجماع جمیع اهل سنت و جماعت بر وصول ثواب همه عبادات بزنده
و مرده نقل نموده و آنچه که خلاف امام شافعی رح در مسئله وصول ثواب قراءة قرآن نقل می کنند
پس آن قول اول است کذا فی بعض الرسائل و در شرح صدور مرقوم است و اما القراءة علی
القبر فجزم بمشروعیتها اصحابنا و غیرهم و قال الزعفرانی سالت الشافعی عن القراءة عند القبر فقال

سوال و جواب قابل الطلب
الاعز اینجاست

بنفسه ثم بعد ذلك يجعل ثوابه لغيره لاطلاق كلامهم وظاهر كلامهم انه لا فرق بين الفرض والنفل فاذا
صلى فريضة وجعل ثوابها لغيره فانه يصح ولكن لا يعود الفرض في ذمته لان عدم الثواب لا يستلزم
عدم السقوط عن ذمته انتهى تلخيص مرام آنكه كسيكه روزه داشت يا نماز گزارد يا صدقه داد و بخشيد ثواب
آن براى غير خود از مردگان و زندگان روا است و ميرسد ثواب آنها بسوى ايشان نزد
اهل سنت و جماعت همچنين است در بدائع و بهمين تقرير معلوم شد كه بتحقيق فرق كرده نشود
درميان آنكه مرده باشد آن كس كه ثواب چيزهاى مذكوره را وى بخشيده است يا زنده باشد و
همچنين فرق نيست درميان آنكه اين چيزها ابتداء براى غير كرده باشد يا اولا براى ذات
خود بجا آورده باشد بعد تر مقرر سازد ثواب آنها براى غير خود بجهت اطلاق كلام ايشان درين
مسئله و عدم خصوصيت و يكى از آن هر دو و ظاهر اطلاقات فقها فرقى ندارد درميان فرض
و نفل پس هرگاه بگزارد نماز فريضه و مقرر سازد ثواب آن براى غير خود پس آن صحيح است
لكن فرض عايد نگردد در ذمه واهب يعنى اين فريضه از ذمه واهب ساقط باشد زيراكه چون واهب را
ثواب اين فريضه بعد بخشيدن حاصل نشد بلكه ثواب آن به موهوب له رسيد پس ازين لازم نيايد
كه اين نماز از ذمه واهب ساقط نباشد زيراكه عدم ثواب مستلزم نيست عدم سقوط را از ذمه واهب
كما لا يخفى و منها ما في المضمرات رجل اعتق عبده عن ابيه الميت قالوا ان الاجر للاب من غير ان
ينتقص من اجر الابن وكذا الصدقات والدعوات للوالدين و لجميع المؤمنين و المؤمنات
يكون الاجر لهم الا كلهم من غير ان ينقص اجره يعنى مردى آزاد كرد بنده خود را از جانب پدر
خود كه مرده است پس ترکه غلام براى آن مرد است كه او را آزاد نموده و ثواب براى پدر او
حاصل است بدون آنكه از ثواب آن مرد چيزى كم شود و همچنين است حال صدقه ها و دعاها كه
كه براى پدر و مادر و براى همه مردان مسلمان و زنان مسلمان نموده آيد چه ثواب آنها براى

ايشان

سوال جواب فاطلب

بایشان میرسد و از ثواب عامل هیچ کم نمی شود و منها ما فی اللآلی الفاخرة نقلا عن نوادر الفقه

ثواب طاعت بمرده و زنده بخشیدن رواست انتهی باقی ماند درین مقام سوالی جواب اطلب

تقریرش آنکه در عقد هبه قبضه موهوب له شرط است و هبه بدون قبض تمام نمی شود و در صورت

هبه کردن ثواب صدقات و تلاوت قرآن و جزآن باموات شرط مذکور مفقود پس حکم بصحت

هبه و ایصال ثواب چگونه مستقیم خواهد شد تقریر جواب آنکه قبضه موهوب له در صورت هبه عین

حسی البته شرط است و اما در هبه چنین حکمی پس شرط نیست تفصیلش آنکه هبه دو نوع است یکی هبه

اموال و دیگر هبه طاعات و قبض موهوب له را که از تممات هبه و از جمله شرط آن در کتب فقه

مینویسند در هبه اول شرط است نه در دیگر بلکه درین صورت در عرف شرع بنا بر فضال

الهی صرف ایجاب واهب مطنه قبول کافی و وافی است و بعضی برین نمط تقریر جواب کرده اند

که قبضه موهوب له در هبه حقیقی شرط است و در هبه حکمی شرط نیست و اینجا متحقق هبه حکمی است نه

هبه حقیقی و فقدان القبض لا یقدح اصل المقصود فادرک ولا تضعف و اما العقائد الکلامیة فمنها

شرح العقائد النسفیة و فی دعاء الاحیاء للاموات و صدقتهم ای صدقة الاحیاء

عنهم ای عن الاموات نفع لهم ای للاموات خلافا للمعتزلة انتهی و هکذا فی جمیع الکتب الکلامیة

بالجمله از کتاب و سنت و فقه و عقاید باثبات رسیده که ثواب عمل غیر بدیگری میرسد زنده

باشد یا مرده قراءة قرآن باشد یا سوای آن فرض باشد یا نفل و امام نووی و جلال الدین

سیوطی اجماع مذاهب اربعه بلکه اجماع جمیع اهل سنت و جماعت بر وصول ثواب همه عبادتها بزنده

و مرده نقل نموده اند و آنچه که خلاف امام شافعی رح در مسئله وصول ثواب قراءة قرآن نقل می کنند

پس آن قول اول است هکذا فی بعض الرسائل و در شرح صدور مرقوم است و اما القراءة علی

القبر فجزم بمشروعیتها اصحابنا و غیرهم و قال الزعفرانی سألت الشافعی عن القراءة عند القبر فقال

لا باس و قال النووی فی شرح المهذب یستحب لزائر القبور ان یقرأ ما تیسر من القرآن و یدعو لهم عقبها نص علیه
الشافعی و اتفق علیه الاصحاب و فی موضع آخر و ان ختموا القرآن کان افضل و کان الامام احمد بن حنبل رح ینکر
ذلک اولا حیث لم یبلغه فیه اثر ثم رجع حین بلغه انتهی یعنی خواندن قرآن نزدیک قبر
ایشان تحسین کرده اند اصحاب شافعی رح و سوای ایشان باین که مشروع است و گفته است
زعفرانی که پرسیدم از امام شافعی از خواندن قرآن نزدیک قبر پس گفت هیچ باکی نیست
بآن و امام نووی در شرح مهذب گفته که مستحب است مر زیارت کنندهٔ قبر را که بخواند قرآن
را هر قدر که او را آسان شود و دعا مغفرت کند در حق مرده ها تصریح کرده است برین
شافعی و اتفاق کرده اند برین اصحاب وی و امام نووی در مقام دیگر گفته که اگر ختم کنند
قرآن بهتر باشد و بود امام احمد بن حنبل رح که از خواندن قرآن نزدیک قبر انکار می نمود چه
او را حدیثی درین باب نرسیده بود و باز رجوع کرد از آن وقتیکه رسید او را حدیث هر گاه
از ذکر دلایل حقه فارغ شدیم کنون بعضی تمسکات معتزله با جرح و قدح آن بیان میکنیم پس
باید دانست که معتزله تمسک کرده اند بآیه کریمة الا تزر وازرة وزر اخری و ان لیس للانسان
الا ما سعی و ان سعیه سوف یری یعنی آنکه بر نخواهد داشت هیچ بردارنده بار گناه دیگری را و آنکه
نیست مر آدمی را مگر آنچه عمل کرد و بدرستیکه سعی آدمی زود باشد که دیده شود و ازین آیت معلوم
است که کسی بگناه دیگری ماخوذ نمی شود و کسی به ثواب دیگری مثاب نگردد پس عمل یکی
در حق دیگری مانند دعا و صدقات و تلاوت قرآن و خوان مفید نیست فثبت مطلوبهم
قطعا و جواب ازین استدلال بچند وجوه است اول آنکه مختار ابن عباس رضی الله عنهما
که آیه مذکوره منسوخ است بقول او تعالی والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم و
ما التناهم من عملهم من شیء یعنی و آنانکه ایمان آوردند و پیروی ایشان کرد اولاد ایشان در

بیان تمسک معتزله

جواب

ایمان

ایمان بهسانیم پدرشان اولاد ایشان را یعنی در دخول بهشت یا در وصول بدرجات
ایشان یعنی اگر درجات آبا بلند باشد درجه اولاد نیز بلند کردانند تا چشم پدران بدیشان
روشن کردد ونقصان نکنیم ایشان را یعنی پدران را از جزا عمل ایشان چیزی یعنی اولاد را
بدرجه پدران رسانیم بی آنکه نقصان به ثواب ایشان رسد بلکه بفضل و کرم خود اولاد را نعمت
درجات ارزانی داریم پس ازین آیت روشن ست که بسبب صلاحیت و ایمان پدران و برای
تعظیم و تکریم ایشان اولاد ایشان در بهشت داخل شوند و بدرجات بلند فائز کردند اگرچه
اولاد از روی عمال لیاقت آن نداشته باشند بالجمله اعمال آبا در حق ابنا نافع خواهند
کردید فانهدم اساس مطلوب المعتزلة ولاح استقامة سبیل اهل السنة والجماعة فی الزیلعی و
اما قوله تعالی وان لیس للانسان الا ما سعی فقد قال ابن عباس انها منسوخة بقوله تعالی
والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم الآیة وفی شرح الصدور ویجاب عن الآیة باوجه احدها انها منسوخة
بقوله تعالی والذین آمنوا واتبعتهم الآیة ادخل الابناء الجنة بصلاح الآباء دوم آنکه مختار
عکرمه ست که قول او تعالی وان لیس للانسان الآیة خاص است بقوم حضرت ابراهیم
و حضرت موسی علیهما الصلوة والسلام زیراکه این کلام بطریق حکایت منقول ست از صحف
ایشان و دلالت میکند برین آیه کریمه ام لم ینبأ بما فی صحف موسی وابراهیم الذی وفی
واما این امت مرحومه پس ثابت است برای ایشان ثواب عملیکه سعی کرده باشند
بنفس خود و نیز ثواب عملهای که سعی کرده شود برای این امت بعد از مرگ ایشان فی الزیلعی
وقیل هی خاصة بقوم موسی وابراهیم لانه وقع حکایة عما فی صحیفتهما علیهما السلام بقوله تعالی
ام لم ینبأ بما فی صحف موسی وابراهیم الذی وفی وفی شرح الصدور والثانی انها خاصة بقوم
ابراهیم وموسی علیهما الصلوة والسلام فاما هذه الامة فلها ما سعت وما سعی لها قاله عکرمة انتهی

و این جواب ضعیف است بنا بر آنکه شان نزول کریمه مذکوره دلالت دارد بر آنکه خداوند که
برای رد آن آیت مرقومه نازل گردیده در مدت مرحومه آن حضرت علیه الصلوة والسلام
بوقوع آمده و اما اسناد آن بصحیفه حضرت ابراهیم و حضرت موسی علیهما السلام پس صرف
برای تبکیت و اسکات قریش بوده است چه ایشان باین حضرات اعتقاد می داشتند تفصیل
شان نزول آنکه ولید بن مغیره که از اعزه قریش بود بت پرستی گذاشته اتباع دین مبین
آنحضرت صلی الله علیه وسلم اختیار نمود و آیات قرآنیه می خواند و می شنید و کفار مکه در حق
وی و دوستان طعن واکردند که دین آبا و اجداد را ترک نموده در تیه ضلالت افتاد در حق
تو بهتر همین ست که دین جدید را گذاشته باز دین قدیم را اختیار نمایی پس ولید جواب داد که از
عذاب [illegible] ... باز کفار گفتند که [illegible] قدری مال ما بده از عذاب [illegible] ... با عذاب
گردنهای خود خواهیم برداشت القصه ولید از دین حق برگشت و قدری مال مشروط بایشان هم داد
پس حق سبحانه تعالی شانه برای ابطال عقیده ایشان فرمود الا تزر وازرة وزر اخری الآیة بالجمله جواب عکرمه ظاهرا
مخالف [illegible] است تا آنکه مذکور شد فافهم و تدبر **جواب سوم** آنکه مختار ربیع بن انس که مراد از انسان
در آیه مذکوره کافر است و مسلمان را پس برای مسلمان ثابت است آنچه سعی کند بذات خود و آنچه سعی کرده شود
برای وی پس از مرگ وی فی الزیلعی و قیل ارید بالانسان الکافر و اما المؤمن فله ما سعی
اخوه و فی شرح الصدور الثالث ان المراد بالانسان ههنا الکافر و اما المؤمن فله
ما سعی و ما سعی له قاله الربیع بن الانس انتهی و در این جواب تکلفی است ظاهر زیرا که مراد از
وازرة که در آیه اولی واقع است عام است کافر باشد یا مومن پس در آیت دوم تخصیص
کردن انسان بکافر ابا میکند از آن آیت اولی کما لا یخفی **جواب چهارم** آنکه حسین بن
فضل معنی آیه کریمه چنین افاده فرموده که نیست مر انسان را از راه عدل مگر آنچه سعی کرده

خود تواما از راه فضل وعنایت پس جائز است که زیاده کند حق تعالی برای او هرچه خواهد
تا آنکه ثواب اعمال دیگران هم باو عطا فرماید چراکه فضل او تعالی را حدی و پایانی نیست
فی الزیلعی وقیل المعنی له من طریق العدل وله من طریق الفضل وفی شرح الصدور والرابع
لیس للانسان الا ما سعی من طریق العدل فاما من باب الفضل فجائز ان یزیده الله ما شاء
قاله الحسین بن الفضل

جواب پنجم

پنجم آنکه لام در لفظ للانسان بمعنی علی است کما فی قوله تعالی وان
اسأتم فلها ای فعلیها وکقوله تعالی لهم اللعنة ای علیهم پس معنی آیت چنان است که نیست
بر انسان چیزی از گناه مگر آنکه سعی کند بنفس خود یعنی بجهت گناه دیگران ماخوذ نخواهد شد
هکذا فی الزیلعی شرح الصدور و بر لبیب پوشیده نماند که این توجیه مستلزم تکرار است چه بتقدیر
بودن لام بمعنی علی مضمون آیه مذکوره با مضمون آیه الا تزر وازرة وزر اخری متحد بحسب مآل
میشود مگر آنکه آیه لاحقه را تاکید آیه سابقه گردانند لکن ظاهر است که تاسیس اولی میباشد از تاکید پس
مادامیکه تاسیس ممکن باشد بر تاکید حمل نشاید کرد

جواب ششم

ششم آنکه مختار ابن همام رح آنست که
چون نصوص کثیره دلالت میکنند بر آنکه ثواب عمل یکی بدیگری میرسد پس بمثل چنین نصوص
زیادت بر ظاهر آیت قرآنیه درست میشود پس درینجا مستثنی دیگر محذوف است و تقدیر
الآیه هکذا لیس للانسان الا ما سعی او ما وهب له یعنی نیست مر انسان را مگر آنچه عمل کرد و آنچه
بخشیده شود برای وی

جواب هفتم

هفتم آنکه لفظ ما سعی منصوب المحل است به نزع خافض یعنی با جاره
سببیه و مراد از ما سعی ایمان است و ظاهر است که در آیه اسم لیس وضمیرش مع متعلق مستثنی
منه است محذوف است فتقدیر الآیه هکذا لیس حسنة تصیر نافعة بسبب من الاسباب
للانسان الا ما سعی ای بسبب سعیه وهو الایمان یعنی نیست نیکی که نفع کند مر انسان را در قیامت
به هیچ سببی از اسباب مگر بسبب ایمان وی چه ظاهر است که بدون ایمان کدام نیکی خواه از

عمل این کس باشد یا از عمل دیگر مفید نخواهد شد افاد المولی الاعظم حسن بن محمد بن الحسین
بالنظام النیسابوری رح فی تفسیره قال المحققون ان سعی غیره لما لم ینفع الا مبنیا علی سعی
نفسه وهو ان یکون مومنا صالحا کان سعی غیره کانه سعی نفسه انتهی لیبلغنا جواز الانتفاع بسعی
الا معیه لکن سعیه قد یکون بمباشرة اسبابه بتکثیر الاخوان وتحصیل الایمان حتی صار ممن
ینفعه شفاعة الشافعین انتهی و ایام برای زیارت قبور مقرر نموده اند تا پنجشنبه
جمعه شنبه و دوشنبه فی عین العلم وقد تعین لها یوم الخمیس یعنی ومقرر شده است برای
زیارت قبور روز پنجشنبه و جمعه و روز جمعه که زیارت قبور دران روز بهتر است از روزهای
دیگر خصوصا در اول روز جمعه و همین است متعارف در حرمین شریفین و در بعضی روایات
آمده است که داده میشود برای میت علم و ادراک بیشتر از آنچه داده میشود در روزهای
دیگر تا آنکه می شناسد زیارت کننده را بیشتر از روزهای دیگر و آنچه مشهور شده است در
دیار ما در عامه مردمان از منع زیارت روز جمعه و اثری دران نقل میکنند اصلی صحیح ندارد
هکذا فی ترجمة المشکوة للمحقق الدهلوی و در شرح عین العلم مذکور است ففی روایة ابن عدی
عن ابی بکر رضی الله عنه من زار قبر والدیه او احدهما یوم الجمعة فقرء عنده یس غفر له یعنی
کسیکه زیارت کند قبر پدر و مادر خود را یا قبر یکی را از این هر دو در روز جمعه پس بخواند سوره
یس آمرزیده شود مر آنکس را و فی مشکوة المصابیح عن محمد بن النعمان یرفع الحدیث الی
النبی صلی الله علیه وسلم قال من زار قبر ابویه او احدهما فی کل جمعة غفر له وکتب برا یعنی روایت
است از محمد بن نعمان که از ثقات تابعین است در حالیکه میرساند حدیث را تا پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم کسیکه زیارت کند قبر پدر و مادر خود را یا قبر یکی را از این هر دو در هر جمعه آمرزیده
شود مر آنکس را و نوشته شود در دیوان اعمال نیکی کننده به پدر و مادر و فی شرح سفر

ابن جاوی در روز جمعه ارواح مومنان بقبور خویش نزدیک میشوند نزدیک شدنی که مقتضی
تعلق و اتصالی روحانی نظیر و مشابه اتصالیکه به بدن دارد و زایران که نزدیک بقبور
می آیند می شناسد از شناختن زیاده بر شناخت سایر ایام انتهی و در شرح صدور
مسطور است که مردی از اولاد عاصم جحدری میگوید که در خواب دیدم عاصم را بعد دو سال از
مردن وی پس گفتم آیا نه مرده بودی گفت آری مرده‌ام گفتم پس کجا هستی گفت سوگند بخدا که
من در باغی از باغهای بهشت و من و یاران من در شب جمعه و روز جمعه می آییم و جمع میشویم
نزدیک ابی بکر بن عبد الله مزنی پس ملاقات میکنیم با زسرداران شما گفتم جسدهای شما را
میکنند یا ارواح شما پس گفت عاصم چه بعید است فهم تو بدنها بوسیده شدند و ارواح ما
ملاقات میکنند گفتم پس آیا خبر دار میشوید از زیارت کردن ما گفت عاصم که از زیارت خبر دار
می شویم در آخر روز جمعه و در تمام روز جمعه و در روز شنبه تا طلوع آفتاب و در بعضی روایات
نفیسه بوسه دادن قبر والدین نیز آمده است هکذا فی الترجمه و لیست و در روز شنبه که فضیلت
دارد بجهت قرب او بجمعه و الاثنین و در روز دوشنبه که فضیلت او بانواع کثیره ثابت شده
و در خزانة الروایات مسطور است که زیارت قبور در روز جمعه بعد نماز جمعه بهتر است و در روز شنبه
تا طلوع آفتاب روز یکشنبه در اول روز و بعضی گفته اند که در آخر روز انتهی و اخرج ابن
ابی الدنیا و البیهقی فی الشعب عن محمد بن واسع قال بلغنی ان الموتی یعلمون بزوارهم یوم الجمعة
و یوما قبله و یوما بعده و در فتاوی اکی فاخره نقلا عن الاحتساب مذکور است که مستحسن
است زیارت قبور در شب برات و عیدین و عاشورا و عشرهٔ ذی حجه و فی کنز العباد زیارة
القبور فی کل الاسبوع مستحبة و افضل ایامها اربعة یوم الاثنین و الخمیس و الجمعة و السبت
یعنی زیارت قبور در هر هفته مستحب است و بهترین روزها برای زیارت چهار روز اند دوشنبه و پنجشنبه

وجمعه شفیعة فی الالآن الماخود من حسب الزیارة فی کل اسبوع وما فی رسالة عمر النسفی انه یجب زیارة
علی المومنین فی کل اسبوع فالمراد منه حق الثابت لا الوجوب انتهی یعنی مستحب است زیارت قبور
در هر هفته و آنچه در رساله عمر نسفی مرقوم است که واجب است زیارت قبور مسلمانان در هر هفته پس
مراد از وجوب حق ثابت است نه وجوب بمعنی متعارف که مقابل استحباب است و
درین مقام باید دانست که از آداب زیارت قبور آنست که پشت بجانب قبله و روی بجانب قبر
کند و مقابل روی میت بایستد و سلام دهد بطریقی که تفصیلش سابقاً مذکور شد و بعد
سلام تکبیر گوید تا آتش غضب قبر از کرتش فرو میرد و هفت بار سوره اخلاص بخواند
و خواندن سوره یس و سوره ملک و الهکم التکاثر مستحب است و در بعضی روایات آمده که
یازده بار سوره اخلاص ایستاده بخواند بعد از ان بنشیند و مشهور آنست که سوره اخلاص سه بار
بخواند که بمنزله ختم قرآن مجید می شود فی شرح عین العلم ویقرء القرآن ما تیسر ففی صحیح
مسلم عن ابی امامة الباهلی رح اقرؤا القرآن فانه یاتی یوم القیمة شفیعا لاصحابه ثم یسبح ویدعو
بالرحمة والمغفرة لنفسه وللمومنین فان الاذکار کلها نافعة له فی تلک الدار وعن حاتم الاصم
من مر بالمقابر فلم یعتبر لنفسه ولم یدع لهم فقد خان انفسه وخانهم ورد قراءة یس فی المشاهیر
ای فی الاحادیث المشهورة والاخلاص سبعا ای سبع مرات والمشهور انه یقرء ثلاث مرات
لانه بمنزلة ختم القرآن بجمیع الآیات فی روایة العقیلی عن رجاء الغنوی من قرء قل هو الله احد بعد
ثلاث مرات فکانما قرء القرآن اجمع انتهی و خواندن سوره فاتحه و معوذتین و آیة الکرسی و
اذا زلزلت و الهکم التکاثر برای مغفرت اهل قبور نیز ماثور است و فی الملتقط قراءة القرآن
عند القبور نرجو ان یونسه یعنی خواندن قرآن نزدیک قبور امید میداریم که مونس شود
میت را و در فتاوی سراجی مرقوم است که خواندن قرآن شریف نزدیک قبر مکروه است

نزد امام ابوحنیفه رح و نزد امام محمد رح مکروه نیست و فتوی بر قول امام محمد است و در فتاوی

[illegible] آورده است که خواندن قرآن بآواز بلند نزدیک قبر مکروه است و آهسته خواندن

مکروه نیست و بعضی گویند که خواندن سوره ملک نزد قبر بآواز بلند مکروه نیست و در شرح

حصن حصین نقلا از فتاوی غرائب آورده که کسیکه زیارت قبور کند پس بخواند اللهم انی

اسئلک بحق محمد و آل محمد ان لا تعذب هذا المیت بردارد خدای تعالی عذاب را از این میت

تا قیامت [illegible] نقلا از وسیلة القلوب آورده که کسیکه این آیت را در گورستان

بخواند زعم الذین کفروا ان لن یبعثوا قل بلی وربی لتبعثن ثم لتنبؤن بما عملتم وذلک علی الله

یسیر [illegible] خواندن [illegible] اهل گورستان [illegible] آداب زیارت قبور

[illegible] السلام [illegible] و از تفسیر [illegible]

[illegible] در گورستان چیزی نخورد و ننشیند و خواب نکند و قبور را پامال نکند [illegible]

چون [illegible] میت در قبر که میان قبرها باشد و برهنه پا رفتن در مقابر [illegible]

شرح عین العلم [illegible] ثابت شده که [illegible] زیر پا گرفتن [illegible]

کردن مشهور [illegible] شرعة الاسلام و من السنة [illegible] القبور فی نعلیه فانه کان یکره ذلک

ان [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]

فی نعلیه [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] زیر پا کردن گورها را

[illegible] زیرا که آن حضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] این و مستحب است که در گورستان

برهنه پا [illegible] گناهان طلبد در حق ایشان از حق

تعالی [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]

شهید [illegible] نماز [illegible]

بسوی قبر و در صحیح مسلم بروایت ابو مرثد غنوی رضی الله عنه ثابت شده که فرمود پیغمبر صلی الله
علیه وسلم لا تجلسوا علی القبور ولا تصلوا الیها یعنی منشینید بر گورها که منافی عزت واکرام
مومن است و نماز مگزارید بجانب آن و در صحیحین روایت ام المومنین عائشه صدیقه رضی الله
عنها ثابت شده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم لعن الله الیهود والنصاری
اتخذوا قبور انبیائهم مساجد یعنی لعنت کند خدای تعالی یهود و نصاری را که ساختند
گورهای پیغمبران خود را مسجدها بآنکه قبور را مسجد ساختن بدو طریق متصور شود
یکی آنکه سجده بجانب قبور نمایند و آن را مقصود از عبادت دانند چنانکه بت پرستان
می پرستند دوم آنکه مقصود و منظور عبادت او تعالی باشد لکن اعتقاد ورزند که توجه
ایشان در نماز و عبادت حق موجب قرب و رضای حق تعالی است و عظیم تر است
نزد او تعالی از جهت اشتمال وی بر عبادت و مبالغه در تعظیم انبیا و این هر دو طریق
نامرضی و نامشروع است چه اول شرک جلی است و ثانی متضمن است از جهت آنکه در وی
نیز اشتراک است اگرچه شرک خفی است و بهر دو طریق لعن متوجه است و لکن نماز گزاردن
بجانب قبر نبی یا مردی صالح بقصد تبرک و تعظیم حرام است هیچ کس را در وی خلاف نیست
اما اگر در قرب گور ایشان مسجدی بنا کنند یا نمازی گزارند بی آنکه توجه بجانب آن باشد بلکه برای
مجاورت آن موضع که مدفن جسد مطهر ایشان است و امداد از روحانیت ایشان در رعایت
ایشان در عبادت کمالی و قبولی است پس درین صورت هیچ محذوری لازم نمی آید
باکی نیست هکذا فی ترجمة المشکوة للشیخ المحقق الدهلوی نقلا عن الشیخ ابن الحجر المکی و نیز روایت
ابوداود و ترمذی و دارمی از ابوسعید ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الارض
کلها مسجد الا المقبرة والحمام یعنی زمین همه حکم مسجد دارد که نماز در وی جائز است بی کراهت

مکروه است از جهت آنکه غالب آنجا قذارت و اختلاط اوست با آنچه جدا می شود از مرده ها از نجاست
و اگر مکان پاک و نظیف باشد هیچ باکی نیست و کراهتی نه و بعضی بر آنند که نماز در مقبره مکروه
است مطلقاً از جهت ظاهر این حدیث اما نماز بجانب قبر حرام است بالاتفاق و اما حمام از جهت
آنکه محل کشف عورات و ماوای شیاطین است و فی المنیة و شرحها یکره ان یکون قبلة المسجد
الی المخرج ای الخلاء او الی الحمام او الی القبر و فی الخلاصة هذا اذا لم یکن بین المصلی و بین المواضع
حائل کالحائط و ان کان حائط لا یکره انتهی و فی شرح المناسک لملا علی القاری ان کان
بین المصلی و بین القبر حجاب من جدار فلا یکره الصلوة انتهی یعنی نماز بجانب بیت الخلا و حمام
و قبر در آن صورت مکروه است که میان مصلی و این مواضع چیزی از دیوار و مانند آن
حائل و حاجب نباشد و اگر دیواری حائل باشد پس نماز در آن مواضع مکروه نیست و
فی جامع الرموز لا یکره فی جهة القبر الا اذا کان بین یدیه بحیث لو صلی صلوة الخاشعین وقع بصره
علیه انتهی یعنی نماز جانب قبر در آن صورت مکروه است که در حالت گزاردن نماز بطور
خشوع نگاه مصلی بر قبر واقع شود و اگر قبر موضع نگاه مصلی نباشد پس نماز بجانب قبر مکروه
نیست و فی العینی شرح البخاری لما کانت الیهود و النصاری یسجدون لقبور الانبیاء تعظیما
لشانهم و یجعلونها قبلة یتوجهون فی الصلوة نحوها و اتخذوها اوثانا لعنهم النبی صلی الله علیه و سلم و منع المسلمین
عن ذلک و فی مشکوة المصابیح عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
لان یجلس احدکم علی جمرة فتحرق ثیابه فتخلص الی جلده خیر من ان یجلس علی قبر رواه مسلم یعنی
فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم هر آینه اینکه بنشیند یکی از شما بر اخگر سوزان پس بسوزاند
اخگر جامه های او را پس برسد آن اخگر و اثر سوختن وی تا پوست آن بهتر است او را از
نشستن وی بر قبر و در شرح سفر السعادة مذکور است که نهی فرمود پیغمبر خدا صلی الله

علیه وسلم از نماز گزاردن در گورستان و در برابر گور و نهی فرمود از خوار داشتن گور بجلوس و اعمال
کنند یا بران تکیه نمایند یا بالای آن نشینند و درین باب تشدیدی واقع شده و در حدیث
مسلم و ترمذی و غیرهما آمده که منشینید بر قبور و نه گزارید نماز بسوی آن و از عمرو بن حزم
مرویست که گفت دید مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در حالیکه تکیه زده بودم بر قبری پس
فرمود که ایذا مده صاحب این قبر را قال الشیخ الاجل فی شرح المشکوة لعل المراد ان روحه
لا یرضی بالاتکاء علی قبره بل یکرهه لتضمنه اهانته استخفافا و دلالته علی فاخره مذکور است که مکروه
است نهادن سر بر قبر برای خواب مرویست که ابو ندابه بر قبری خواب کرد این صاحب
قبر را در خواب دید که می گوید که ایذا دادی مرا امشب قال الطیبی و حکم زیارة القبور زیارة
اهلها والاستقبال والجلوس والتادب بحکم کان فی حالة الحیوة انتهی و از آنجمله است که
و شاشیدن بر قبر یا نزدیک قبر که حرام است اجتناب نماید الغرض هر فعلیکه موجب اهانت مومن
باشد حرام است بجا آوردن آن بقبور مومنین عموما و بقبور کاملین خصوصا و از آنجمله است
زیارت قبور اولیاء الله رفع درجات قرب در حق مرور و طلب برکت برای ذات خود
از خدای تعالی بخواهد و از آنجمله است نهادن سبزه و گلهای تازه و خوشبوها بر قبر چه تا وقتیکه
این چیزها تر هستند تسبیح خدا می کنند و میت راحت و انس بجهت تسبیح حاصل میشود و ثابت است
شده که بگذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جانب دو قبر پس فرمود که این هر دو بسبب گناه
کبیره در عذاب قبر گرفتار اند یکی از آن هر دو احتیاط نمی کرد در استنجا و دیگری سخن چینی می
پس گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم شاخی از درخت خرما و دو نیمه کرد آن را و نشانید آن را
بر هر یک قبر پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که شاید تخفیف کند خدای تعالی عذاب را از آن
هر دو قبر تا وقتیکه خشک نشوند این هر دو شاخ فی مائة المسائل نقلا عن المشکوة

علیه وسلم بقبرین فقال انهما لیعذبان فی کبیر اما احدهما فکان لا یستبرئ من البول وفی روایة
المسلم لا یستنزه من البول واما الآخر فکان یمشی بالنمیمة ثم اخذ جریدة رطبة فشقها بنصفین
ثم غرز فی کل قبر واحدة قالوا یا رسول الله لم صنعت فقال لعله ان یخفف عنهما ما لم
ییبسا انتهی ومحقق دهلوی رح افاده فرموده که تمسک کنند باین حدیث در انداختن سبزه
وگل وریحان بر قبور وبعضی از محققان تصریح کرده اند که از حدیث مذکور بدلالت نص
لائح میشود که انداختن اشیای تر و تازه بر قبور موجب تخفیف عذاب اهل قبور می شود چه در
معلق فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم عدم تخفیف عذاب را بر یبوست شاخها اشارت است
باینکه ضد یبوست یعنی رطوبت علت است مر تخفیف عذاب را وموجب ویست چنانچه
در علم اصول فقه مبرهن شده انتهی وفی شرح الصدور وقال الخطابی هذا عند اهل العلم معمول علی
الاشیاء ما دامت علی اصل خضرتها او خلقتها وطراوتها فانها تسبح حتی یجف رطوبتها او تحول
خضرتها او تقطع عن اصلها وقال غیر الخطابی فاذا خفف عنه بالتسبیح فکیف بقراءة المؤمن القرآن
قال وهذا الحدیث اصل غرس الاشجار عند القبور ودر رساله قرایح قوم است که برکندن
گیاه تازه از قبر مکروه است فی البحر الرائق ناقلا عن الخلاصة ویکره قطع الحطب والحشیش من المقبرة
الا اذا کان یابسا ولا یستحب قطع الحشیش الرطب انتهی وفی العالمگیریة وضع الورد والریاحین علی
القبور حسن وعلم وشعور میت بزائر وجواب سلام دادن وشناخت کردن میت از زائر از کتب فقه
واحادیث متحقق وثابت بالجملة خبردار شدن اموات از زیارت زائران وجواب سلام دادن
شناختن ایشان را ادل دلیل است بر آنکه اموات را شعور وسمع حاصل است قال ابن القیم
الاحادیث والآثار تدل علی ان الزائر متی جاء علم به المزور وسمع کلامه وانس به ورد علیه السلام
وهذا عام فی حق الشهداء وغیرهم یعنی احادیث وآثار دلالت میکنند بر آنکه هرگاه کسی برای زیارت

ف ادل دلیل است بر آنکه اموات را شعور وسمع حاصل است

قبر بایدنیست او را میشناسد کلام او می شنود و تہنیت میگیرد بوی و جواب سلام او می دہد و این
تخصیص بشہیدان ندارد بلکہ شامل ہست غیر ایشان را نیز و قال السبکی و اما الادراکات
کالعلم والسماع فلاشک ان ذلک ثابت لہم ولسائر الموتی یعنی شبہہ نیست در آنکہ علم و سماع
ثابت ہست مر شہیدان را و ہمہ اموات را و جلال الدین سیوطی رح در شرح الصدور بابی
مستقل برای اثبات آن منعقد کرده حیث قال باب زیارۃ القبور و علم الموتی بزوارہم
ورؤیتہم لہم اخرج ابن ابی الدنیا والبیہقی فی الشعب عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال اذا
مر الرجل بقبر یعرفہ فسلم علیہ رد علیہ السلام وعرفہ واذا مر بقبر لا یعرفہ فسلم علیہ رد علیہ السلام
یعنی این باب ثابت ہست در بیان زیارت قبرہا و دانستن مردگان زیارت کنندگان
و دیدن ایشان زائران را روایت نمود ابن ابی الدنیا و بیہقی در شعب الایمان از ابو ہریرہ
رضی اللہ عنہ کہ گفت چون بگذرد مردی بقبری کہ می شناخت او را در زندگی پس سلام
دہد بروی جواب سلام او میدہد صاحب قبر و می شناسد او را و چون بگذرد بقبری کہ
نمی شناخت او را در زندگی پس سلام دہد بروی جواب سلام میدہد و او را نمی شناسد
واخرج ابن عبد البر فی الاستذکار والتمہید عن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ما من احد یمر بقبر اخیہ المومن کان یعرفہ فی الدنیا فیسلم علیہ الا عرفہ ورد
علیہ السلام صححہ عبد الحق فی اللآلی الفاخرۃ فی تذکرۃ الآخرۃ التی صنفہا الشیخ الاجل مولانا
عزت اللہ بن الشیخ الاکمل ابی المعالی العثمانی نقلا عن الشریعۃ و فی شرح الصدور واخرج ابن ابی
الدنیا فی کتاب القبور والصابونی فی المائتین عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ
علیہ وسلم ما من عبد یمر بقبر رجل یعرفہ فی الدنیا فیسلم علیہ الا عرفہ ورد علیہ السلام کذا فی خزانۃ
الروایات و فی احیاء العلوم للامام حجۃ الاسلام الغزالی قدس سرہ الازلی و فی شرح الصدور

اخرج ابن ابی الدنیا فی کتاب القبور عن ام المومنین عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من رجل یزور قبر اخیه ویجلس عنده الا استانس به ورد علیه حتی یقوم یعنی

نیست مردی که زیارت میکند قبر برادر خود را و می نشیند نزد قبر او مگر آرام میگیرد بسبب دل ق[illegible]

بوی وجواب سلام او میدهد تا آنکه ایستاده شود زائر و فی عین العلم الموتی یعلمون زوارهم یعنی

یعنی مردها می دانند زیارت کنندگان خود را دران روزها که روز پنجشنبه و جمعه و شنبه و

دوشنبه یعنی درین روزها بنسبت دیگر روز مردگان اعلم زائد بحال زائران رومیدهد

وحضرت مولانا افضل المفسرین خاتم المحدثین مولانا شاه عبد العزیز قدس سره العزیز درجواب

بعضی استفتاها رقیم فرموده اند که انسان را بعد از موت شعور و ادراک باقی می ماند برین معنی

شرع شریف و قواعد فلسفی اجماع داده اند اما شرع شریف واما قواعد فلسفی پس بقای نفس

بعد از مفارقت و بقای شعور و ادراک و لذات روحانی مجمع علیه فلاسفه است الا جالینوس

ولهذا او را در فلاسفه نشمرده اند وظاهرست که بدن دائما در تحلل است و روح را شعور

ادراک در ترقی سوال اگر شعور و ادراک میماند بقدر حیات میماند یا زیاده و کم می شود جواب

ادراک شعور اهل قبور در بعضی امور زیاده می شود و در بعضی کم تفصیلش آنکه در آنچه تعلق باموره

دارد ادراک آنها زیاده است و در آنچه تعلق باموره دنیویه دارد ادراک آنها کم و سببش آنست که التفات او را در

امور غیبیه زیاده است و در امور دنیویه کم باین جهت تفاوت واقع میشود والا اصل

ادراک و شعور یکسان است بلکه اگر تامل کرده شود در دنیا نیز بسبب توجه و عدم توجه زیاد

وکمی در شعور و ادراک بوقوع می آید چنانچه دقائق علمیه وکلام در بار بسیار کم می فهمند لذائذ

طعام و کیفیات نغمات و مزامیر امیرزاده ها خوب ادراک میکنند و علما و فضلا در ادراک

آن چیزها بسیار قاصر اند این همه بسبب قلت توجه و التفات است وکثرت آن کذا فی الافادات

العزیزیة وطوینا الکشح عن ذکره فی المتن حذرا عن الاطناب ومیلا الی الایجاز وحضرت مولانا حسن علی محدث ہاشمی قدس سره در بعضی مکاتیب تحریر فرموده اند که مرده ها سخن مردم می شنوند از آنچه که بر قبر رفته دعا و کلام بگوید همه می شنوند وحاصل درین باب آنست که اموات را شعور و ادراک باقی است و همین است مذهب اهل سنت و جماعت عند التحقیق خلافا للمعتزلة و دلائل و براهین آن عقلا و نقلا در کتب کلامیه و احادیث معتبره ثابت اما عقلا پس باتفاق اهل ملل و نحل نفس را بعد حدوث بقائی است ابدی بحیثیتی که فنا پذیر نیست بنا علیه نفس را تعلق خاص با اجزای بدن بعد مفارقت از وی و تغیر کیفیت او باقی می ماند که بدان علم و شعور بزائران قبر و احوال ایشان دارد و ارواح اولیا و کملا که در حیات ایشان را سبب کسب علوم و حصول ملکات ادراک و تصرف بود بجهت رفع جلباب بدن زیاده ازان مشعور و حواس و قوی که در حالت حیات بتوسط انها سائر محسوسات حاصل میشدند الآن نیز بلافرق بلکه بطور قوت و غلبه موجود اند چه نسمه یعنی اجزای لطیفه بدن که مرکب و حامل نفس است تا بودنش باقی و نفس را خصوصیتی معنوی و تعلقی خاص بعد مفارقت بوی متحقق حاصل همان حواس و قوی واقع شود بالجمله ادراکات عقلیه و حسیه بعد مفارقت و بقای اجزای لطیفه بدن بدستور قدیم مشاهد و محسوس هستند بلکه زیاده تر یافته می شوند و همین معنی حضرت شیخ اجل مسند الوقت شاه ولی الله المحدث الدهلوی قدس سره بطریق ایتق در کتاب سطعات اشاره فرموده چون نفوس بشریه موت طبیعی بمیرند از روح طبیعی قدریکه مطیه آنها تواند بود با خود ها می گیرند در عالم برزخ می باشند با بقیه از علوم حاصله و ملکات و آنها مانند سواری باشند که اسپ او را از وی گرفته باشند یا مانند کاتبی که دست او را بریده اند الغرض همین شیخ طول لسانی است بهیمیه و صفه الا انکه دست

نفس را بعد حدوث بقائی است

دنیای او ریخته است غیر آنکه در قوای علمیه خود استحسانات و استهجانات ملاء اعلی مانند خواب می بینند و وقعات
لطیفه و عنیفه آنجا تخیل میکنند الا آنا در آنکه بعض قوای مثالیه ایشان فتح نمایند ارواح الشهداء
فی اجواف طیر خضر انتهی و تفصیل آن قدری از کتب متکلمین و بسیاری از کتب صوفیه باید جست
واما نقلاً پس کتب تفاسیر و احادیث بران تنصیص دارند و شرح الصدور تصنیف شیخ
جلال الدین سیوطی پیش علما دستور این مطلب است و قرآن شریف در ضمن تصویر حال الشهداء
تصریح قوی برین مطلب دارد القصه احادیث بسیار و آثار بی شمار از صحابه و تابعین و علمای
عظام و اولیای کرام درین باب بقدر شهرت بلکه بحد تواتر رسیده اند پس عذاب
قبر و نعیم قبر متواتر ثابت است درین مقام تحقیقات چند زیر قلم می کنیم **تحقیق اول** در اشتقاق
لفظ عذاب چند احتمال است یکی آنکه مشتق باشد از عذب بمعنی ردع و منع زیرا که عذاب منع
میکند و بازمیدارد شخص را از مخالفت امر و نهی **دوم** آنکه مشتق باشد از عذب بمعنی خس و
خاشاک که در آب افتد چنانکه افتادن خس و خاشاک آب را کدر و تیره گرداند عذاب نیز عیش را
منغص و مکدر میسازد **سوم** آنکه مشتق باشد از عذب بمعنی آب شیرین و کسیکه دشمن و بدخواه
شخصی باشد عذاب را در حق او شیرین ظاهر کند پس باین علاقه عذاب نام کردند کذا فی
ترجمة المشکوة **تحقیق دوم** سابقاً معلوم شده که مراد بقبر عالم برزخ است که واسطه است میان
دنیا و آخرت و تعلق دارد بهر دو مقام نه آن گوی که مرده را دران دفن کنند چه بسا مردگان
در آب غرق شوند و در آتش سوخته گردند و در شکم جانوران بتحلیل روند الا جزوی که آن را
اجزای اصلی خوانند و از اول عمر تا آخر آن باقی ماند و پروردگار تعالی و تقدس بقدرت کامله
خود او را نگاهدارد و هیچ چیز از علم و قدرت وی بیرون نرود **تحقیق سوم** گروهی از
مبتدعان و اهل هوا یعنی فرقه جهمیه و اکثر معتزله متاخرین و بعضی روافض انکار کرده اند عذاب قبر را

تحقیق اول

احتمال اول

احتمال دوم

احتمال سوم

تحقیق دوم

تحقیق سوم

می‌گویند که میت در قبر تا وقت بعث مانند جماد است و زعم ابو الهذیل علاف و بشر بن
معتمر آنست که میت را فی الحال در قبر سوال و عذاب نمی‌شود لکن میان هر دو نفخه معذب و
مسئول خواهد شد و ابن جریر طبری و صالحی معتزلی و بعضی از کرامیه می‌گویند که مردگان
در قبور بدون زنده شدن معذب می‌شوند و بعضی از متکلمین زعم کردند که اموات در قبرها
معذب و متالم می‌شوند لکن فی الحال در قبر احساس عذاب و آلام نمی‌کنند بلکه وقت حشر احساس آن
خواهند نمود چنانکه در حالت غشی و سکر با وجود رسیدن صدمه قطع و ضرب درد و
ضرر فی محسوس نمیشود و این فرقه نیز در حقیقت از منکران عذاب قبر یک نحو می‌باشند و بعضی
از متاخرین معتزله تصریح کرده اند بآنکه ائمه معتزله منکر عذاب قبر نبوده‌اند و وجه انتساب انکار بسوی
ایشان آنست که چون ضرار بن عمرو که منکر عذاب قبر است و اکثر سفهاء درین باب با وی شریک
شدند مخالطت و مجالست با معتزله میداشت پس نسبت انکار طرف معتزله شیوع یافت و سلف
صالح پیش از ظهور مبتدعان و قبل از شیوع انکار ایشان همه ها اتفاق میداشتند بر ثبوت عذاب
قبر و تنعیم وی و معتقد بحقیت آن بودند و بعد از ظهور ایشان و رواج یافتن طرق اختلاف نیز
اکثری اهل حق بحقیت آن ایمان دارند کذا فی شرح المقاصد و شرح المواقف و شرح العقائد
العضدیه و النسفیه و شرح المصابیح و ترجمه المشکوة **تحقیق چهارم** منکران عذاب قبر بزعم فاسد
خود استدلال آورده اند از دلائل عقلیه و سمعیه اما العقلیة فبانا نری المیت و المقتول و المصلوب
یبقی مدة من غیر تحرک و تکلم و لا اثر تلذذ و تالم الی ان یذهب اجزاؤه و لا نشاهد فیه حیاة و لا
مسائلة و القول بها مع عدم المشاهدة سفسطة ظاهرة و لیس بابعد من ذلک القول بحیوة
سر المیت و کلامه و تعذیب خشبة المصلوب و احراقها و نحن نرفعها بحالها و ابلغ منه من اکلته
السباع و الطیور و تفرقت اجزاؤه فی بطونها و حواصلها و ابلغ منه من احرق حتی تفتت

تحقیق چهارم

اما العقلیة

مجزره و تفرقت فی الریاح العاصفة شمالاً و جنوباً و قبولاً و دبوراً فانا نعلم عدم احیاء ه و مسائلته و عذ
ضرورة و بما یدفن فی صندوق او لحد ضیق لایتصور جلوسه کذا فی شرح المواقف و شرح المقاصد

تفصیل استدلال آنکه می بینیم که مرده یا مقتول یا کسیکه بردار کشیده شود قسیم به
یک مدت بدون جنبش و بلا کلام و بغیر اثر فرح و اندوه تا بحدی که اعضای او ریزه ریزه
میشوند و مشاهده می کنیم در ان اثر حیات و نه علامت سوال و ظاهر است که تجویز کردن زندگی
و سوال بلا مشاهده باطل محض است بلکه ازین تجویز لازم می آید که قائل شوند بزندگی میت تخته
و همکلامی او و معذب شدن چوب دار و بسوختن وی و حال آنکه ما می بینیم که این چیزها بطور
خود باقی میماند هیچ تغیری درانها راه نمی یابد و عجب تر هست تجویز کردن سوال و عذاب
در حق کسانیکه لقمه جانوران درنده و پرنده شدند و در شکمهای ایشان بتحلیل رفتند و
نیز در حق کسانیکه در آتش بسوختند و خاکستر آنها در بادهای تند پران شد و نیز گاهی
مرده را در صندوق تنگ و قبر تنگ که گنجایش نشستن میت دران نباشد دفن میکنند
پس درینصورت نشستن مرده بجهت سوال متصور نیست **و الجواب** عن هذه التمسکات
الفاسدة علی ما اختاره القاضی و غیره انه لابعد فی الاحیاء و المسئلة مع عدم المشاهدة
فی صورة بقاء المیت او المقتول او المصلوب بلا تحرک و کلام کما فی صاحب السکتة فانه
حی مع انا لا نشاهد حیوته و کما فی رؤیة النبی صلی الله علیه و سلم جبرئیل علیه السلام و هو بین
اظهر اصحابه مع ستره عنهم و اما الصورة الثانیة و الثالثة فالتمسک بها مبنی علی اشتراط
البنیة فی الحیوة و هو ممنوع عندنا فلا بعد فی ان یعاد الحیوة الی جمیع الاجزاء المتفرقة او بعضها و
ان کان خلاف العادة فان خوارق العادة غیر ممتنعة فی مقدور الله تعالی و اما الصورة
الرابعة فالجواب عنها ظاهر فانه لیس ببعید ان یوسع الله القادر المختار اللحد و الصندوق بحیث

یمکن الجلوس فیه کما ورد فی الخبر یفسح للمومن فی القبر سبعون ذراعا فی سبعین ثم ینور له فالله
تعالی قادر علی ان یجعل اجزاء الارض علی المیت کاجزاء الهواء قال الشیخ فی الشفاء اذا کانت
النفس قویة شریفة شبیهة بالمبادی اطاعها العنصر الذی فی العالم وانفعل عنها ووجد
فی العناصر ما یتصور فیها ثم قال فهذه النفس تبری المریض وتتبعها ان یهدم الطبائع وان
تستحیل لهذه العناصر فتصیر غیر النار نارا وغیر الارض ارضا انتهی واذا کانت النفس کذلک
فما ظنک برب الارباب ولیس ببعید ان لا یشاهد الناظر ما یجری علی المیت لان کثیرا من
الاشیاء التی لم یخلق الله تعالی رؤیتها فینا لم نرها فان الرؤیة عندنا بمحض خلق الله تعالی
الا تری ان النائم یری امرا یفرح به وقد یفزع عنه ومع ذلک فنحن لا نعلم ما یجری علیه وان کان
هو باعیننا والقول بان تجویز مثال ذلک یفضی الی السفسطة انما یصح فیما لم یقم علیه الدلیل
ولم یخبر به الصادق کذا فی المواقف وشرح المقاصد وقال المحقق الدوانی فی شرح العقائد
العضدیة ولا یلزم ان یری اثر الحیوة فی المیت حتی ان الماکول فی بطون الحیوانات یحیی ویسأل
وینعم ویعذب ولا ینبغی ان ینکر لان من خفی النار فی الشجر الاخضر قادر علی اخفاء العذاب والتنعیم
انتهی وفی شرح العقائد النسفیة من تامل فی عجائب ملکه وملکوته وغرائب قدرته وجبروته
لم یستبعد امثال ذلک فضلا عن الاستحالة انتهی **توضیح جواب** آنکه از قدرت کامله
حق مطلق اصلا بعید نیست که مرده و مقتول و مصلوب زنده شوند و از ایشان سوال در پیش
شود اگرچه ما بچشم سر نمی بینیم همچنانکه کسیکه بیماری سکته دارد زنده است با وجودیکه حیات
او مشاهده نمی کنیم و همچنانکه جبرئیل علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم می آمد
و می نشست و سخنها میکرد و پیام حق تعالی و تقدس میرسانید و صحابه رضی الله عنهم
در مجلس شریف حاضر می بودند و نمی دیدند و برای حیات و سوال بقاء بدن شرط نیست

بصورت خوردن جانوران [illegible] و سوختن [illegible] آن لازم [illegible]

استبعادی نیست در آنکه همه [illegible] متفرقه و اجزای متشتته [illegible] از انها زنده کرده

شوند و تنعیم و تعذیب بآن متعلق گردد و **جواب** از صورت چهارم نیز ظاهرست زیراکه

از قدرت قادر مطلق چه عجب است که زمین و صندوق را فراخ گرداند بمقدار نشستن مرده

دران بلکه زیاده ازان بهر قدر که خواهد چنانچه مروی شده که طول قبر مومن هفتاد گز

عرضش نیز هفتاد گز میشود و نکته اش آنکه چون درین عالم بود و باش بنی آدم بوجهی حسن

که همه مصالح ایشان را کافی و وافی باشد بالای زمین بود پس زیر زمین نیز گنجایش و

وسعت عطا فرموده گویا در عالم برزخ باذن حاکم علی الاطلاق اجزای ارضیه قبر حکم

اجزای هوائیه در لطافت و وسعت گرفته اند تا مومن صالح رنج تنگی قبر نه بیند بلکه

بعیش و عشرت در فراخی بسر کند و مثل همچنین عجائب و غرائب فلاسفه نیز معتقد شده اند

چنانچه شیخ بوعلی بن سینا در کتاب شفا تصریح نموده که چون نفس ناطقه را قوت و شرافت و

مشابهت بعقول عشره که مبادی عالیه اند بهم رسد همه عناصر مطیع و منقاد او شوند

و کیفیت و صورت نوعیه هر عنصر را که خواهد بکیفیت و صورت نوعیه عنصر دیگر تبدیل کند

پس هوا را باتش منقلب سازد و آتش را بزمین و هکذا الغرض کون و فساد عناصر بحکم او میشود

و از اعانت نفس کامل مریضان را صحت دست میدهد سبحان الله جایی که انصاف است

هرگاه در نفس چنین تصرفات قویه دست دهد پس از قدرت قدیر خبیر توسیع قبر و حیات

اموات و حصول سمع و ادراک بموتی چه مستبعد بلکه اگر چشم انصاف بگشایند برهان قطعی را

معاینه کنند که نائم چیزهای شگرف میبیند و از کجا تا بکجا سیاحت میکند و گاهی در

خواب ترسان میشود و گاهی شادان میگردد و کسی با وجود بیداری هرگز از معامله های او

خبری ندارد و بالجملہ پروردگار تعالی نور ایمان عطا فرماید و اتباع شریعت و طریقت
مجتہدین و عقیدت در باب سمع موتی نصیب کند و از خیرگی عقل و تیرگی فلسفہ نگاہ دارد آمین
ثم آمین واما الدلائل السمعیة التی یتمسک بہا المنکرون لعذاب القبر فآیات کثیرة ونحن نقتنع
بذکر ثلث آیة منہا مع الاجوبة عنہا فالآیة الاولی لایذوقون فیہا الموت الا الموتة الاولی ووجہ التمسک بہا
ظاہر فانہ لو کان فی القبر حیوة ولا محالة یعقبہا الموت لعلمہم بخلاف فی الاحیاء یوم الحشر
لکان لہم قبل دخول الجنة موتتان لا موتة واحدة فقط **والجواب** ان ذلک وصف لاہل
الجنة والضمیر فی فیہا للجنة ای لایذوق اہل الجنة فی الجنة الموت فلا ینقطع نعیمہم کما انقطع نعیم
اہل الدنیا بالموت فلا دلالة فی الآیة علی انتفاء موتة اخری بعد المسئلة وقبل دخول
الجنة کذا فی شرح المواقف فان قیل ما معنی ہذا الاستثناء اذ من المعلوم انہ لاموت فی الجنة اصلا
قلنا ہو منقطع ای لکن ذاقوا الموتة الاولی او متصل علی قصد المبالغة فی عدم انقطاع نعیم الجنة بالموت
بمنزلة التعلیق بالمحال ای لو امکنت فیہا موتة لکانت الموتة الاولی التی مضت وانقضت لکن ذلک
محال فلا یتصور موتہم فیہا وہذا مما اختارہ الزمخشری فی الکشاف وافاد رئیس المتکلمین فی
التفسیر الکبیر وجہین لطیفین لصحة الاستثناء احدہما ان الجنة حقیقتہا ابتہاج النفس بمعرفة اللہ تعالی
وطاعتہ ومحبتہ واذا کان الامر کذلک فالانسان الذی فاز بہذہ السعادة فہو فی الدنیا
فی الجنة وفی الآخرة ایضا فی الجنة واذا کان کذلک فقد وقعت الموتة الاولی حین کون الانسان
فی الجنة الحقیقیة فذکر ہذا الاستثناء کالتنبیہ علی ان الجنة الحقیقیة ہی حصول ہذہ الحالة لا الدار التی
ہی دار الاکل والشرب ولہذا قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم اولیاء اللہ لایموتون ولکن ینقلون
من دار الی دار وثانیہما انہ من جرب شیئا ووقف علیہ صح ان یقال انہ ذاقہ واذا صح ان یسمی
ذلک العلم بالذوق صح ان یسمی تذکرہ ایضا بالذوق فمعنی قولہ تعالی الا الموتة الاولی الا الذوق

الحاصل بسبب تذکر الموتة الاولی انتهی ... هر ... منکران عذاب قبر تمسک کرده اند بقول
او تعالی لا یذوقون فیها الموت الا الموتة الاولی که در سورهٔ دخان مذکور است یعنی نه چشند
آنجا مرگ را مگر مرگ نخستین را و تقریر استدلال آنکه ازین آیت چشیدن یک موت که عبارت
از موت دنیاست ثابت شد پس اگر در قبر زندگی حیاتی حاصل میشد لازم می آمد چشیدن
دو موت یکی موت در دنیا و دیگری موت در قبر زیرا که بعد از حصول حیات در قبر چاره
نیست از چشیدن موت هم در قبر چه احیاء اموات در حشر بلا شبهه ثابت است و این
احیا بدون تحقق موت در قبر ثابت نمی شود پس زنده شدن در قبر برای تنعیم و تعذیب نفی
میکند چشیدن یک موت را که منطوق صریح آیه است و اهل سنت و جماعت کثرهم الله تعالی
جواب داده اند باین طریق که آیه کریمه ناطق است در صفت بهشتیان و ضمیر در قول سبحانه
و تعالی فیها راجع است بسوی جنت نه بسوی دنیا یعنی نچشند بهشتیان در جنت موت را
چه نعمتهای آنجا فنا پذیر نیستند مانند نعمتهای دنیا که بعد مرگ منقطع میشوند الغرض آیه مذکوره دلالت
نمیکند بر آنکه بعد سوال در قبر و پیش از داخل شدن در بهشت موت لاحق نمیشود حتی یتم التمسک
باقی ماند سوالی جواب طلب تقریرش آنکه هرگاه در بهشت اثری از موت متحقق نشد و بالفرض
اگر موت آنجا ثابت می شد موت اولی که عبارت از موت دنیویست اصلا متحقق نمیشد پس در
ذکر قول او تعالی الا الموتة الاولی کدام نکته مرعی شد جواب داده اند ازین سوال بچند وجه
اول آنکه این استثنا منقطع است بمعنی لکن و حاصل معنی آنکه نچشند در جنت مرگ را لکن چشیده
بودند مرگ نخستین را دوم آنکه تسلیم کردیم که استثنا متصل است لکن مقصود ازان مبالغه
است برای اثبات دوام نعمتهای جنت به ثبوت موت اول از قبیل معلق کردن چیزی بمحال
یعنی بالفرض اگر برای بهشتیان در جنت موت متحقق میشد هر آینه می چشیدند آنجا موت

اول که عبارت از موت دنیوی است لکن چشیده‌اند این موت بالیقین محال است پس هرگز در حق
بهشتیان موت متحقق نخواهد شد و رئیس المتکلمین در تفسیر کبیر برای تصحیح استثنا دو وجه که
محتاج اهل طریقت است افاده فرموده یکی آنکه مراد از جنت جنت حقیقی است که عبارت است
از خوش شدن نفس بمعرفت و محبت و طاعت حق سبحانه و تعالی و حصول این جنت حقیقی
موقوف بر آخرت نیست بلکه کسیکه باین سعادت عظمی و مرتبه کبری فوزی و فلاحی حاصل
ساخته باشد وی را در دنیا نیز جنت حقیقی متصور و برین تقدیر هنگام بودن انسان در دنیا
و مشرف شدن او بجنت حقیقی ذائقه موت اولی بالیقین خواهد چشید پس دران استثنا نعمه
است برآنکه جنت حقیقی عبارت است از عشق و معرفت ... که جلبت همان ده نه از مقامیکه
آن محل اکل و شرب است و مقام لذائذ دائمه و انهار جاریه نیست وجه دوم آنکه کسیکه مهارت
و وقفیت و تجربه در کدامی چیز داشته باشد او را میگویند که آن کس دران چیز مذاقی دارد
داو را ذوقی وی حاصل است بالجمله تعبیر علم و تجربه بذوق در استعمال عرب کثیر الوقوع است
و همچنین یاد کردن علم را نیز تعبیر بذوق می کنند و در آیه کریمه همین معنی مراد است پس حاصل ترجمه
آنکه نه چشند در بهشت مرگ را مگر چشند مرگ نخستین را یعنی یاد کنند مرگ دنیا را والآیة الثانیة
قوله تعالی کیف تکفرون بالله و کنتم امواتا فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون وجه التمسک انه
لو کان فی القبر احیاء لکان الاحیاء ثلثة فی الدنیا و فی القبر و فی الحشر والجواب ان اثبات الاماتة
والاحیاء بقوله تعالی ثم یمیتکم ثم یحییکم محمول علی ما یقع بعد حیوة الدنیا فی القبر ثم فی الحشر اذ
لا دلالة للفعل علی المرة لکن ربما یقال ان فی لفظة ثم الثانیة بعض استبعاد عن ذلک ثم ان لنا ان
المراد من الاحیاء فی قوله تعالی ثم یحییکم هو الاحیاء فی الآخرة ولم یتعرض لما فی القبر لخفاء
امره فلا یصلح ذکره فی معرض الدلالة علی ثبوت الالوهیة و وجوب الایمان والتعجب من الکفر

هکذا

... ذا في شرح المقاصد وافاد من تمسك [illegible] بهذه الآية على بطلان عذاب
القبر لانه تعالى بين انه [illegible] في الآخرة ولم يذكر حيوة القبر والجواب
انه لا يلزم من عدم الذكر في هذه الآية ان لا يكون الحيوة حاصلة في القبر وايضا فلقائل ان يقول ان الله
تعالى ذكر حيوة القبر في هذه الآية لان المراد من قوله تعالى ثم يحييكم ليس هو الحيوة الدائمة الا لما
يصح قوله تعالى ثم اليه ترجعون اذ كلمة ثم تقتضي التراخي والرجوع الى الله سبحانه حاصل عقيب
الحيوة الدائمة بدون التراخي فلو جعلنا الآية من هذا الوجه دليلا على الحيوة في القبر كان قريبا
انتهى توضيح مرام آنکه منکران عذاب قبر زعم کرده اند که قول او تعالى کيف تکفرون بالله
وکنتم امواتا فاحياکم ثم يميتکم ثم يحييکم ثم اليه ترجعون دلالت ميکند بر نفي عذاب قبر يعني چگونه
کافر شويد بخدا حال آنکه بوديد بيجان پس زنده گردانيد شما را بعد از ان بميراند شما را باز زنده
گرداند شما را باز بسوى وى گردانيده شويد وتقرير استدلال آنکه درين آيه دو موت و دو حيات
مذکور شده وموت اول عبارت است از بودن انسان نطفه که آن وقت جاني ندارد
ومراد از موت دوم موت عرفي است که کسي از ان گريزي نيست وحيات اول عبارت است
از زندگي دنيا وحيات دوم از زندگي اخروي پس در آيه کريمه زندگي قبر که مناط تعذيب
وتنعيم وسوال وجواب بران است مذکور نشده والا سه حيات مذکور ميشد حيات دنيا حيات
قبر حيات حشر واهل سنت وجماعت کثرهم الله تعالى بدو وجه ازين استدلال جواب داده
اند اول آنکه تسليم نداريم که حيات قبر در آيه کريمه مذکور نشده وبيانش بدو طريق است
طريق اول آنکه احيا که در قول او تعالى ثم يحييکم مذکور شده شامل است احيارا که در قبر شده واحيارا
که در حشر باشد زيرا که صيغه فعل بر خصوصيت مره دلالت نميکند تا از ان بجز احياء اخروي
ديگر مراد نباشد طريق دوم آنکه مراد از قول او تعالى ثم يحييکم حيات قبر است نه حيات اخروي

معنى ثم يحييکم باز زنده گرداند شما را در قبر ١٢ منه

1619ه

کردنی است و قول سبحانه جل شانه ثم الیه ترجعون این قرینه واضح است زیرا که از لفظ ثم تراخی است صراحة مستفاد میشود که رجوع بسوی خدا عزوجل بعد طول مدت خواهد شد و ظاهر است که وجود مدت طویله صورت نمی بندد مگر بعد حیات که در قبر متحقق باشد چه بعد حیات دنیوی بلاتراخی رجوع بسوی حق تعالی شانه بظهور خواهد پیوست پس بتقدیر اراده حیات دنیوی از قول او تعالی ثم یحییکم لازم می آید که لفظ ثم که در کریمه ثم الیه ترجعون مذکور است زائد و مستدرک شود **وجه دوم** آنکه مسلم داشتیم که دران آیت حیات قبر مذکور نشده لکن عدم ذکر آن مستلزم نفی آن نیست بجهت عدم تلازم میان عدم ذکر چیزی و عدم چیزی چه جائز است که چیزی در کلام مذکور نشود و در واقع موجود باشد والآیة الثالثة قالوا ربنا امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین فاعترفنا بذنوبنا فهل الی خروج من سبیل تقریر التمسک ان الاماتة الاولی محمولة علی خلقهم فی اطوار النطفة والاماتة الثانیة علی الاماتة عن الحیاة والاحیائتین محمولتان علی احیاء الدنیا واحیاء الحشر فلو کان فی القبر احیاء ایضا لکان الاحیاءات ثلثة فی الدنیا وفی القبر وفی الحشر دون الاثنین المذکورین فی هذه الآیة والجواب انه لیس المراد من الاماتتین والاحیائتین الا الاماتة الدنیویة ثم الاحیاء فی القبر ثم الاماتة فیه ایضا بعد مسئلة منکر ونکیر ثم الاحیاء فی الحشر هذا هو الشائع المستفیض بین اصحاب التفسیر قالوا والغرض بذکر الاحیائین انهم عرفوا فیهما قدرة الله تعالی علی البعث ولهذا قالوا فاعترفنا بذنوبنا ای الذنوب التی حصلت بسبب انکار الحشر وانما لم یذکر الاحیاء فی الدنیا لانهم لم یکونوا معترفین بذنوبهم فی هذا الاحیاء وذهب بعضهم الی ان المراد بالاماتتین ما ذکر وبالاحیائتین الاحیاء فی الدنیا والاحیاء فی القبر لان مقصودهم ذکر الامور الماضیة واما الحیوة الثالثة اعنی حیوة الحشر فهم یشاهدونها فلا حاجة الی ذکرها وعلی هذین التفسیرین ثبت الاحیاء فی القبر ومن قال بالاحیاء فیه قال

بالمسئلة

بسم الله والعذابه ابضا فقد ثبت ان الكل حق واما التفسير الذي ذكرتموه فهو قول شاذ لا يعتمد
عليه انما المعتمد هو قول الاكثر هكذا في شرح المواقف وشرح المقاصد وقال فخر الملة والدين
الرازی فی التفسير الكبير ويجاب عن استدلال المعتزلة من وجهين الاول ان مقصود الكفار تعداد
اوقات البلاء والمحنة وهی اربع الموتة الاولی والحيوة فی القبر والموتة الثانية فيه والحيوة
فی القيمة فهذه الاربعة اوقات البلاء والمحنة واما الحيوة فی الدنيا فليست من اقسام اوقات البلاء
والمحنة بل هی وقت سرورهم وتنعمهم فلهذا السبب لم يذكروها الثانی لعل الكفار ذكروا الحيوتين
وهی الحيوة فی الدنيا والحيوة فی القيمة واما الحيوة فی القبر فاهملوا ذكرها لقصور مدتها انتهی توضيح
مقام آنكه منكران عذاب قبر بقول او تعالی قالوا ربنا امتنا اثنتين واحييتنا اثنتين فاعترفنا بذنوبنا
فهل الی خروج من سبيل استدلال گرفته اند يعنی كافران در دوزخ بگويند كه ای پروردگار
ما مرده ساختی ما را دو بار و زنده گردانيدی ما را دو بار پس اقرار كرديم به گناهان خود پس آيا
بسوی بيرون آمدن از دوزخ راهی هست يعنی حيله است كه بجهت آن از دوزخ برهيم و به بهشت
برسيم مراد ايشان قبول ايمان و توبه است و طريق استدلال آنكه در آيه كريمه دو موت و
دو حيات مذكور شده و موت اول عبارت است از بودن انسان نطفه و علقه و مضغه
و موت دوم عبارت است از موت ظاهری كه در دنيا بهر يك لاحق ميشود و مراد از حيات
اول حيات دنياست و از حيات دوم حياتی كه در حشر خواهد شد و اگر در قبر حيات می شد
ذكر آن نيز بوقوع می آمد و باعتبار آن سه حيات می شد و آن ليس فليس و اهل حق جواب داده
اند ازين استدلال بچند وجه **اول آنكه** غرض كفار شمار كردن مصائب است كه چهار مصيبت
اند اول موت دنيا دوم حيات در قبر سوم موت دوم در قبر چهارم حيات در حشر و چون در دنيا
ايشان را عيش و عشرت مهيا بود لهذا در بيان مصائب حيات دنيا را ذكر نساختند **وجه دوم**

منصوص کفار یاد کردن امور گذشته است پس یاد [illegible] موت [illegible] موت قبر را و زندگی

دنیا و زندگی قبر را و چون این یاد کرد [illegible] باشد و زندگی گذشته را خود مشابه حواس شد

کرد پس آن را ذکر نمودند وجه سوم آنکه [illegible] زندگی دنیا و زندگی

حشر را ذکر نمودند و زندگی قبر را یاد نکردند بجهت آنکه چون زمانه زندگی قبر نهایت قلیل بود

لهذا آن را ذکر نکردند و سابقا لائح شد که از نفی ذکر نفی وقوع لازم نمی آید تحقیق مقدمه

پنجم آنکه اهل سنت و جماعت کثرهم الله تعالی عذاب قبر و تنعم قبر بآیات کثیره و احادیث متعدده متواتره

ثابت نموده اند اما الآیات فمنها قوله تعالی النار یعرضون علیها غدوا و عشیا و یوم تقوم

الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب لا یخفی علی اللبیب السعید ان هذه الآیة صریحة فی

تعذیب آل فرعون بعد الموت قبل البعث کیف و ارادة التعذیب بعد البعث تستدعی تکرار

قوله تعالی و یوم تقوم الساعة و هکذا تری و ذلک انما هو عذاب القبر اتفاقا فثبت القول به

کذا فی شرح الطوالع و قد تقرر مبسوطا بانه عطف فی هذه الآیة عذاب القیمة علی العذاب الذی هو

عرض النار صباحا و مساء فعلم انه غیره و لا شبهة فی کونه قبل الانشار من القبور کما یدل علیه

نظم الآیة صراحة و ما هو کذلک لیس غیر عذاب القبر اتفاقا فلان الآیة وردت فی حق الموتی فهو و اذا ثبت

التعذیب ثبت الاحیاء و المسألة ایضا لان کل من قال بعذاب القبر قال بهما کذا فی شرح

المواقف و شرح المقاصد و قال المحقق الاعظم حسن بن محمد بن الحسین المشتهر بالنظام فی تفسیر

النیسابوری و الامام الهمام فخر الملة و الدین الرازی فی التفسیر الکبیر و المولی المدقق احمد المدعو

بملا جیون فی التفسیرات الاحمدیة فی بیان الآیات الشرعیة قوله تعالی یعرضون علیها ای یحرقون

بها یقال عرض الامام الاساری علی السیف اذا قتلهم به و قرأ ابو جعفر و نافع و یعقوب و حمزة و

علی و خلف و الکسائی و حفص عن عاصم ادخلوا من الادخال و الباقون ادخلوا من الدخول و علی

القرءة الاولى خطاب للزبانية وانتصاب آل وتشهد على انهما مفعول بها وعلى القرءة الاخرى خطاب
لآل فرعون انتصاب آل على النداء وتشهد على انه مفعول به ثم احتج بهذه الآية اهل السنة والجماعة
على اثبات عذاب القبر لانها تقتضي عرض النار على آل فرعون غدوا وعشيا وليس المراد
منه يوم القيمة بقرينة قوله تعالى ويوم تقوم الساعة سواء جعل عطفا على غدوا وعشيا كما
فهم من كلام البيضاوي وجيء الى ظرفا لقوله تعالى ادخلوا آل فرعون كما هو رأي المفسرين وذلك
لان معناه على الاول يعرضون على النار غدوا وعشيا ويوم تقوم الساعة فيعطف عليهما وهو
يقتضي المغايرة بينهما ومعناه على الثاني ان عرضهم على النار غدوا وعشيا في الدنيا واما
يوم تقوم الساعة فيقال ادخلوا يا ايها الملائكة آل فرعون او ادخلوا انتم يا آل فرعون اشد العذاب
من عذاب الدنيا وهو عذاب جهنم وايضا ليس المراد منه الدنيا لان عرض النار عليهم غدوا وعشيا
ما كان حاصلا في الدنيا فثبت ان هذا العرض انما حصل بعد الموت وقبل القيامة وذلك يدل على
اثبات عذاب النار في حق هؤلاء في القبور ولا شك ان آل فرعون انما كانوا معذبين لكونهم
كفارا لا لخصوص اشخاصهم فاذا ثبت في حقهم ثبت في حق غيرهم لانه لا قائل بالفصل فان قيل
لم لا يجوز ان يكون المراد من عرض النار عليهم غدوا وعشيا عرض النصائح عليهم في الدنيا لان
اهل الدين اذا ذكروا لهم الترغيب والترهيب وخوفوهم بعذاب الله تعالى فقد عرضوا عليهم النار
ثم نقول في الآية ما يمنعها من الحمل على عذاب القبر وبيانه من وجهين الاول ان ذلك العذاب
يجب ان يكون دائما غير منقطع وقوله تعالى يعرضون عليها غدوا وعشيا يقتضي ان لا يحصل ذلك
العذاب الا في هذين الوقتين والثاني ان الغدوة والعشية انما تحصلان في الدنيا اما في القبر
فلا وجود لهما فثبت بهذين الوجهين انه لا يمكن حمل هذه الآية على عذاب القبر فالجواب انه في
الدنيا عرضت عليهم كلمات تذكرهم امر النار ولم يعرض عليهم نفس النار على ذلك القول

یصیر معنی الآیة بهذه الکلمات المذکورة لامر النهار کاینت تعرض علیهم و هذا یفضی الی ترک الظاهر
والعدول عن حقیقته الی المجاز و اما قوله الآیة تدل علی حصول هذا العذاب فی هذین الوقتین
لا یجوز قلنا لم لا یجوز ان یکتفی فی القبر بایصال العذاب الیهم فی هذین الوقتین ثم بعد قیام القیامة
یلقون فی النار فیدوم العذاب ایضا لا یمتنع ان یکون ذکر الغدوة والعشیة کنایة عن الدوام
لقوله تعالی ولهم رزقهم فیها بکرة وعشیا اما قوله انه لیس فی القبر غدوة وعشیة قلنا یجوز ان
یقال عند حصول هذین الوقتین لاهل الدنیا یعرض علیهم العذاب والله اعلم انتهی وقیل ان
هذه الآیة المعطوفة دلیل علی صحة ثبوت عذاب القبر فان کون العذاب اشد علیهم یوم القیمة
ای قوله تعالی ویوم تقوم الساعة
یدل علی وقوع العذاب الغیر الاشد قبل یوم القیمة ولیس هذا الا فی القبر وفیه نظر اذ یجوز ان
یکون الاشدیة بالنسبة الی عذاب کفار اخری فی القیمة وعلی تقدیر دلالتها علی ذلک الوقوع لا یدل
علی وقوعه فی القبر اذ یجوز ان یکون هذا العذاب فی الدنیا کالغرق انتهی

تفصیل مرام

آنکه از جملهٔ آیتهای که دلالت می کنند بر عذاب قبر قول پروردگار تعالی است النار یعرضون
علیها غدوا وعشیا ویوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب یعنی در گرفت فرعونیان را
آتش دوزخ حاضر کرده می شوند ایشان بران آتش بامداد و شبانگاه و روزیکه قائم شود
قیامت گوییم که درآرید ای فرشتگان خویشان فرعون را در سخت ترین عذاب که عذاب جهنم
است یا اینکه فرشتگان با ایشان بگویند که درآیید ای خویشان فرعون در سخت ترین عذاب
بدانکه عرض در لغت بمعنی حاضر کردن و پیش آوردن است لکن درینجا بمعنی سوختن مستعمل
شده یعنی سوخته می شوند فرعونیان باتش همچنانکه عرض در قول عرب عرض الامام الاساری
علی السیف بمعنی کشتن مستعمل کرده یعنی بکشت حاکم قیدیان را به شمشیر و در قول او تعالی ادخلوا و قرأت
اند ابوجعفر و نافع و یعقوب و حمزه و علی و خلف و کسائی و حفص بفتح همزه و کسر خا می خوانند

وسواسی ایشان بضم همزه وضم خا خوانده اند پس موافق قرئت اول خطاب ادخلوا برای
فرشتگان است ولفظ آل واشد منصوب است بنابر آنکه مفعول به ادخلوا واقع شده موافق قرئت
دوم خطاب برای آل فرعون است ولفظ آل منصوب است بجهت بودن او منادی مضاف
وحرف یا مقدر است ولفظ اشد منصوب است بنابر بودن او مفعول به برای ادخلوا وتقریر
استدلال آنکه در آیه کریمه النار یعرضون علیها غدوا وعشیا یعنی سوخته می شوند فرعونیان
باتش بامداد وشبانگاه سه احتمال است اول سوختن فرعونیان باتش در قیامت دوم
سوختن اوشان در دنیا سوم سوختن ایشان در عالم برزخ که تعبیر ازان بقبر می کنند
احتمال اول ظاهر البطلان است بقرینه قول حق سبحانه وتعالی ویوم تقوم الساعة ادخلوا
آل فرعون اشد العذاب زیرا که اگر این قول را عطف کنند بر قول او تعالی غدوا وعشیا
پس معنی آیت چنان خواهد شد که سوخته می شوند فرعونیان باتش وقت بامداد وشبانگاه
وروز قیامت یعنی برای سوختن شان دو وقت است یکی بامداد وشبانگاه دوم روز
قیامت وشبهه نیست درانکه میان معطوف ومعطوف علیه مغایرت می باید واز غدو
وعشی روز قیامت اراده کردن مغایرت را برهم میکنند واگر آن قول را ظرف ادخلوا قرار
دهند مضمون آیت چنان خواهد شد که ای فرشتگان در آرید روز قیامت فرعونیان را
در سخت ترین عذاب که عذاب دوزخ است وازین صاف لائح میشود که سوختن شان باتش وقت
غداة وعشی پیش از آمدن قیامت است یعنی تا قیام دنیا باتش میسوزند وروز قیامت
اندرون دوزخ داخل خواهند شد الغرض بهر تقدیر از غدوا وعشیا قیامت مراد نمیشود و
احتمال دوم نیز باطل است چرا که فرعونیان در دنیا باتش دوزخ معذب نشده اند پس احتمال
سوم متعین گردید ومؤید اوست آنچه از ابن مسعود رضی الله عنه مروی شده که ارواح فرعونیان

دردرون مرغان سیاه است وصبح وشام آتش را برایشان عرض می کنند تا قیامت پس هرگاه
تعذیب فرعونیان در برزخ بسبب کفر ثابت شد تعذیب همه کفار در برزخ بطریق اولی
ثابت خواهد شد زیراکه کسی تفرقه نکرده است درمیان کافران باین طریق که بعضی کفار در
قبر معذب می شوند وبعضی معذب نمیشوند بلکه منکران در حق همه کافران تعذیب قبر را انکار
می کنند ومثبتان به نسبت همه ها ثابت می نمایند باقی ماند درین مقام دو بحث جواب
طلب تقریر بحث اول آنکه مراد از پیش کردن آتش بر فرعونیان وسوختن ایشان بوی غدوا
وعشیا آنست که مومنان در دنیا اوشان را نصایح میکردند واز آتش دوزخ تخویف مینمودند
پس درآیت مذکوره کلمات ترهیب وتخویف را پیش کردن آتش وسوختن بوی آن تعبیر نمودند
وجواب ازین بحث ظاهر است چراکه درآیت شریف پیش کردن آتش بر فرعونیان مذکور است
نه پیش کردن کلماتیکه مشعر بر ترسانیدن از آتش دوزخ باشند پس بلاضرورت معنی
حقیقی را ترک نمودن ومجاز را اختیار کردن روا نیست کما تقرر فی محله تقریر بحث دوم آنکه
عذاب آتش دوزخ همه وقت می شود واورا انقطاعی متصور نیست وخصوصیت بوقتی معین نیست
ندارد ولفظ غدوا وعشیا ادل است بر آنکه فرعونیان در غیر این هر دو وقت معذب بآتش نمی شوند
اگر مراد تعذیب شان در قبر می بود مقید بخصوصیت نمی شد واهل حق جواب داده اند ازین
بحث بدو وجه **اول** آنکه جائز است که عذاب برزخی مخصوص بهر دو وقت مذکور باشد لیکن
عذاب آخروی البته علی الدوام میباشد خصوصیت بوقتی معین ندارد **وجه دوم** آنکه
مراد از غدوا وعشیا اوقات مخصوصه نیست بلکه کنایه از دوام است همچنانکه در کریمه
ولهم رزقهم فیها بکرة وعشیا مراد دوام است نه وقت خاص وباید دانست که بعضی علما
زعم کرده اند که قول او تعالی ویوم تقوم الساعة الآیه دلیلی است علیحده برای اثبات عذاب

قبر زیرا که گرفتار شدن فرعونیان روز قیامت در عذاب اشد دلالت میکند بر آنکه پیش از قیامت
بعذاب غیر اشد معذب شده اند وظاهرست که تحقق این عذاب نیست مگر در قبر واین علم
مجروح است بدو طریق اول آنکه محتمل است که اشدیة عذاب بروز قیامت در حق فرعونیان
بنسبت عذاب دیگر کفار باشد نه بنسبت عذاب قبر دوم آنکه تسلیم کردیم که قبل از
قیامت در عذاب غیر اشد گرفتار شده اند لکن منع می کنیم تحقق این عذاب را در عالم برزخ چه
غرق شدن اوشان در دریا اول دلیل است بر تحقق عذاب غیر اشد در دنیا ومنها قوله
تعالی مما خطیاتهم اغرقوا فادخلوا نارا فی التفسیر النیسابوری کلمة من للتعلیل کقولک جئتک
من اجل کذا وما صلة للتوکید وسبب تقدیم الجار بیان انه لم یکن اغراقهم بالطوفان وادخالهم
النار الا من اجل خطایاهم وهی کفرهم المضموم مع ایذاء رسول الله فی الف سنة
الا خمسین عاما وقد یستدل بفاء التعقیب لا سیما وقد دخل علی ماض معطوف علی ماض
آخر علی اثبات عذاب القبر انتهی وفی شرح الطوالع الفاء فی هذه الآیة للتعقیب فیکون ادخالهم
النار عقیب الاغراق فیکون هذا الادخال قبل الادخال الذی یکون فی القیمة لان الادخال
لیس عقیب الاغراق وادخال النار قبل القیمة انما هو عذاب القبر انتهی یعنی از جملهٔ آیتهائی که دلالت
میکنند بر عذاب قبر قول او تعالی است در حق قوم نوح علی نبینا وعلیه السلام مما خطیئاتهم
اغرقوا فادخلوا نارا یعنی بسبب گناهان خود غرق کرده شدند بطوفان پس در آورده شدند
در آتش الهی در عالم برزخ بدانکه کلمه من برای تعلیل است چنانکه در قول جئتک من اجل کذا
ای آمدم نزد تو بجهت چنین کاری وکلمه ما برای افادهٔ معنی کثرت زیاده شدن چنانکه
در کثیرا ما وقلیلا ما وتقدیم جار ومجرور مفید حصر است یعنی سبب غرق در دریا ودخل شدن
در آتش سوای گناهان ایشان نبود وقوی ترین گناهان شان کفر بود که بسبب آن

از تیهای مختلفه تا مدت دراز به پیغمبر وقت خود رسانیدند و غرق شدند در آب باران از آسمان
و آب جوشش زننده از زمین و این غرق کردن ایشان را نه برای دفع شر ایشان بود از روی زمین
زمین فقط تا بر همان غرق اکتفا می شد بلکه برای چشانیدن عقوبت برزخ بود زیرا که بعد از
غرق بلا فاصله داخل کرده شدند در آتشی از آتشهای آتش دوزخ موعود که دخول در ان
بسیار فاصله دارد و درین آیت که بفا تعقیب فعل ماضی را بر فعل ماضی دیگر عطف فرموده
اند دلیل صریح است بر اثبات عذاب قبر چنانچه از ضحاک منقول است که قوم حضرت نوح
از جانبی غرق می شدند و از جانبی می سوختند و نیز ازین آیت معلوم می شود که هر که
از گناه کاران بهر طریق که می میرد مثل غرق در دریا یا سوختن در آتش یا خوردن در نم البته
گرفتار عذاب قبر می شود و آنچه مرده مقبور را میرسد او را نیز میرسد زیرا که معذب روح است
و بقای بدن برای تعذیب شرط نیست هکذا فی التفسیر العزیزی و منها قوله تعالی یثبت الله
الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة و یضل الله الظالمین و یفعل الله
ما یشاء اعلم انه سبحانه لما شبه حال الفریقین بما شبه بین مآل حالهما فقال یثبت الله الذین
آمنوا بالقول الثابت ای الذی ثبت بالحجة والبرهان عندهم و تمکن فی قلوبهم بحیث لم یکن للتشکیک
فیه مجال فلا جرم اذا فتنوا فی دینهم لم یزلوا کزکریا و یحیی و جرجیس علیهم السلام و کاصحاب الاخدود
والذین نشروا بالمناشیر و مشطت لحومهم بامشاط الحدید و هذا التثبیت فی الحیوة الدنیا و اما
تثبیتهم فی الآخرة فانهم اذا سئلوا فی القبور لم یتلعثموا و اذا وقفوا بین یدی الجبار لم یبهتوا
عن ابن عباس رضی الله عنهما من داوم علی الشهادة فی الحیوة الدنیا یثبته الله علیها فی قبره
و یلقنه ایاها والسبب العقلی فیه ان المواظبة علی الفعل توجب رسوخ الملکة بحیث لا یزول و لا یتبدل
الاحوال و تقلب الاطوار و کلما کانت مواظبة العبد علی ذکر کلمة التوحید والتأمل فی حقائقها

معذب روح است

تثبیت

و منها قوله تعالی

والسبب العقلی

اکمل واتم کان نسخ هذه المعرفة فی قلبه وعقله بعد الموت اقوی واکمل وانما فسر الآخرة ههنا بالقبر لان المیت ینقطع
بالموت عن احکام الدنیا ویدخل فی احکام الآخرة فمعنی الآیة یثبت الله الذین آمنوا بالله وبما یجب الایمان به ای
یدیمهم علی ما آمنوا به فی الدارین او یثبتهم الله فیهما بسبب القول الثابت وهولاء اصحاب الکلمة
الطیبة وقیل معنی الآیة یثبتهم الله علی الثواب والکرامة بسبب القول الثابت الذی کان یصدر
عنهم حال کونهم فی الحیوة الدنیا وسیصدر عنهم حال ما یکونون فی الآخرة ویرد علیه ان الآخرة
لیست دار عمل وان جعل قوله تعالی فی الحیوة الدنیا وکذا قوله عز شانه وفی الآخرة متعلقا بقوله
یثبت ای یثبتهم الله علی الثواب فی الدارین بسبب القول الثابت فیرد علیه ان الدنیا لیست
دار ثواب ویمکن ان یناقش فی هذا الایراد بقوله تعالی من عمل صالحا من ذکر او انثی وهو مؤمن
فلنحیینه حیوة طیبة فتدبر وقوله سبحانه ویضل الله الظالمین ای الذین وضعوا الباطل موضع
الحق والشرک بدل التوحید فی الدارین فلا جرم اذا سئلوا فی قبورهم قالوا لا ندری
هولاء اصحاب الکلمة الخبیثة وقوله سبحانه ویفعل الله ما یشاء ای من تثبیت المؤمنین واضلال
الظالمین ولا اعتراض علیه لاحد فی فعله البتة من منح الالطاف ومنعها کما تقتضیه الحکمة
الازلیة واما معناه علی التفسیر الآخر فهو ان الظالمین یضلهم الله عن کرامته
ای معنی قوله تعالی ویضل الله الظالمین [illegible] الذی ذکر بقوله وقیل معنی الآیة [illegible] منه
ویمنعهم عن الفوز بثوابه هکذا فی التفسیر الکبیر والنیسابوری والمدارک و
قال الامام البغوی فی معالم التنزیل قوله تعالی فی الحیوة الدنیا یعنی قبل الموت وفی الآخرة
یعنی فی القبر هذا قول اکثر اهل التفسیر وقیل فی الحیوة الدنیا فی القبر عند السؤال وفی الآخرة
یعنی عند البعث والاول هو الاصح انتهی وفی التفسیرات الاحمدیة ذکر بعض اهل الکلام
والحدیث ان هذه الآیة فی عذاب القبر لان النبی صلی الله علیه وسلم قال یثبت الله الذین آمنوا
بالقول الثابت نزلت فی عذاب القبر اذا قیل له من ربک وما دینک ومن نبیک یقول الله ربی

ودینی الاسلام ونبی محمد علیه السلام هذا لفظ الحدیث والظاهر ان عذاب القبر بالمعنی المشهور لا ثبت من
مجرد قوله تعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت الا بانضمام قوله تعالی ویضل الله
الظالمین وانما ثبت منه التنعیم وتفسیر النبی صلی الله علیه وسلم بقوله اذا قیل له یدل علی سوال
القبر دون عذابه وظنی ان عذاب القبر ههنا بمعنی عام تتناول لجمیع الاحوال التی فی القبر کما هو
رای البعض وان هذه الآیة جامعة لسوال القبر وعذابه وتنعمه لان التثبیت والتضلیل المذکورین
فی الآیة لایکونان الا بعد السوال ولهذا وقته النبی علیه السلام بقوله اذا قیل له فعلم انه بعد
السوال اولا علی کل واحد من الموتی بانه من ربک وما دینک ومن نبیک ثم المیت ان کان
مومنا ثبته الله بالقول الثابت ای باقرار الربوبیة والاسلام والنبوة وان کان ظالما یضل
الله تعالی بان لایوفقه بالجواب الصادق ویفعل الله مایشاء علی المومنین والظالمین جمیعا
من الثواب والعقاب کلیهما فیفهم منه حقیة السوال علی کل واحد ثم فوز المومنین بعده وعقله
الظالمین عقیبه فتذکروا یا اولی الالباب واقبلوا بعین الانصاف وقال الامام الزاهد ان
قوله تعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت مخصوص فی حق مامون بخاتمه والا فلا
تثبیت حین الخاتمة للکل وقوله فی الحیوة الدنیا یعنی فی القبر وفی الآخرة ای الصراط وفی الحیوة
الدنیا عند الموت وفی الآخرة عند السوال فی القبر وان الظالم هو الکافر دون مرتکب الکبیرة
کما هو رای المعتزلة وقیل ان الحیوة الدنیا هو الحیوة قبل الموت وفی الآخرة هو القبر والقول
الثابت عند الکل هو کلمة التوحید وقال بعض المحققین فی حاشیته علی شرح العقائد النسفیة
معنی قوله علیه الصلوة والسلام یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت نزلت فی عذاب القبر
ان هذه الآیة نزلت فی شان عذاب القبر یعنی ان الله یحی المومنین یثبتهم بالقول الثابت عن
العذاب القبر وقوله اذا قیل ظرف لیثبت من حیث المعنی ای تثبت المومنین اذا قیل وقوله علیه

السلام فيقول تفصيل له فيكون القول الثابت هو قوله ربي الله آه انتهى وفي شرح المصابيح
المسمى بالمفاتيح في معنى الآية التثبيت والثبات اللزوم والقيام على حال لا يتغير ولا يزل
عنها والتثبيت جعل الله الشخص ثابتا فقوله تعالى يثبت الله الذين آمنوا اي يجعل المؤمنين ثابتين
قائمين على القول الثابت وهو كلمة الشهادتين في الحيوة الدنيا يعني عند الموت ومعاينة ملك
الموت وفي الآخرة يعني في القبر عند سوال الملكين وقيل في القيمة وقال بعض العلماء التثبيت
يكون في ثلثة احوال عند معاينة ملك الموت وعند سوال القبر وعند المحاسبة في القيمة
اما الاول فعلى ثلثة اوجه احدها العصمة من الكفر والثاني تبشير الملائكة بالرحمة والثالث اراءة
مقعده من الجنة واما الثاني فعلى ثلثة اوجه احدها تلقين بصواب الجيب والثاني زوال الخوف والهيبة
والثالث اراءة مكانه في الجنة واما الثالث فعلى ثلثة اوجه احدها تلقين الحجة عما يسئل والثاني
تسهيل الحساب والثالث تجاوز الزلل والذنوب وقيل التثبيت على اربعة اوجه والرابع
عند الصراط انتهى توضيح مقام آنكه از جمله آيات داله بر عذاب قبر قول او تعالى است يثبت الله
الذين آمنوا بالقول الثابت في الحيوة الدنيا وفي الآخرة ويضل الله الظالمين ويفعل الله ما يشاء
يعني ثابت ميكرداند واستوار ميسازد خدا مسلمانان را بسخن است ودرست ومحكم كه حجت
قاطع وبرهان ساطع نزد ايشان ثابت ومحقق شده ودر دلهاى ايشان بمرتبه متمكن و
راسخ گشته وتشكيكات مشككين را دران خلل نمانده ومراد از قول ثابت كلمه طيبه لا اله الا الله محمد رسول الله
است كه خدا ايشان را ثابت ميدارد مومنان را در زندگاني دنيا تا در وقت ابتلا وافتتان صبوري
ورزند واز جاده مستقيمه توحيد نه لغزند چون زكريا ويحيى وجرجيس عليهم السلام وچون
صاحبان خندق وكسانيكه استخوانها وگوشتهاى ايشان بمنشارها وشانه هاى آهني پاره
پاره شده وبعضى گويند كه ثبات دهد مومنان را در زندگاني دنيا يعني وقت مرگ تا ختم حيات

بکلمه باشد و ثابت دارد ایشان را در آخرت یعنی در قبر که اول منزل است از منازل آخرت تا جواب منکر و نکیر بطریق صواب رود بدو فزند و بعضی مراد از حیوة دنیا قبر است بجهت قرب او بدنیا و از آخرت وقت بعث که مرده ها از قبور بیرون آیند و بعضی گویند که مراد از آخرت موقف سوال است و از ابن عباس رضی الله عنهما مروی است که هر که مداومت کند بر کلمه شهادت در زندگانی و ثابت دارد او را خدا تعالی بران کلمه در قبر و پا موز داد را آن کلمه و امام فخر الدین رازی دلیل عقلی برای تثبیت ذکور را افاده فرموده تقریرش آنکه هر که بر کاری مواظبت و مداومت نماید آن کار ثابت و راسخ میگردد و در کدامی وقت زائل نمیشود پس هرگاه بندهٔ مومن بر کلمهٔ توحید مواظبت خواهد نمود و از کیفیات نفسانیه راسخه که ملکه عبارت ازان است خواهد شد یقیناً آن کلمه همه وقت خصوصاً در وقت مرگ و سوال منکر و نکیر در نفس مرتکز و راسخ خواهد ماند و از دل و زبان مومن جاری خواهد شد و بندهٔ مومن بقول حق گویا خواهد گشت و گمراه می سازد خدا ستمکاران را که حق را گذاشته در تیه باطل حیران شدند و از نعمت توحید محروم ماندند و بنجاست شرک بیالودند پس اوشان بکلمهٔ توحید راه بنیابند نه در دنیا و نه در قبر و نه وقت مرگ و نه وقت بعث و نه در موقف سوال و میکند خدا آنچه میخواهد یعنی مومنان را بر کلمهٔ حق ثابت می دارد و ظالمان را گمراه می سازد او حکیم علی الاطلاق است حکمت ازلی او هرچه قضا میکند همان ظاهر می شود و بعضی مفسران آیهٔ کریمه را چنان تفسیر نموده اند که عنایت میکند خدا مسلمانان را ثواب و کرامت بسبب کلمهٔ توحید که در دنیا و آخرت بران مواظبت و مداومت نموده اند و محروم میدارد ظالمان را از نعمت ثواب و کرامت و درین تفسیر خدشه ایست ظاهر چه لازم می آید که در آخرت نیز بمومنان تکلیف اعمال باشد و هو کما تری و بعضی باین عنوان تفسیر کرده اند که عطا میکند حق سبحانه و تعالی مسلمانان را

ثواب و کرامت در دنیا و آخرت بسبب کلمهٔ توحید و برین تفسیر لازم می آید که دنیا نیز دار ثواب
باشد و این باطل است و مجروح میکند این را آیهٔ کریمه من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو
مومن فلنحیینه حیوة طیبة یعنی هر که عمل نیک کرد مرد باشد یا زن و او مسلمان است پس البته
زنده کنیمش بزندگانی پاک یعنی در دنیا نعمت دهیم چه این آیت دلالت صریح دارد بر حصول
ثواب در دنیا نیز فتامل و باید دانست که مختار متکلمین و محدثین اینست که آیهٔ مذکوره دلالت
میکند بر عذاب قبر زیرا که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که یثبت الله الذین آمنوا بالقول
الثابت نازل شده است در عذاب قبر چون گفته می شود میت را که کیست پروردگار تو و چیست
دین تو و کیست پیغمبر تو پس میگوید وی که پروردگار من خداست و دین من اسلام است
و پیغمبر من محمد است و درینجا بحثی است جواب طلب تقریرش آنکه آیه یثبت الله الذین آمنوا
بالقول الثابت دلالت نمیکند بر عذاب قبر بلکه دال است بر تنعم قبر لکن اگر منضم شود بآیهٔ
مذکوره قول او تعالی و یضل الله الظالمین البته عذاب قبر ثابت خواهد شد و در حدیث
مذکور آن قول مروی نشده و تقریر جواب آنکه مراد از عذاب قبر در حدیث مذکور معنی عام
است که شامل است همه احوال قبر را از سوال و عذاب و تنعم پس آیهٔ کریمه مشتمل است بر
جمیع حالات قبر تفصیل این اجمال آنکه اول میت را از امور مذکوره سوال می شود اگر
میت مومن است او را نعمت تثبیت عنایت می شود و اگر کافر است در وی التضلیل اضلت میکرد
پس کریمه یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت دلالت بر تنعم قبر میکند و کریمه و یضل الله الظالمین
دال است بر عذاب قبر و در شرح مصابیح مرقوم است که مومن را در سه وقت تثبیت عطا
میشود اول وقت مشاهدهٔ ملک الموت علیه السلام و درین وقت به سه طریق تثبیت میشود
۱ محفوظ ماندن از کفر و ضلالت ۲ مژده دادن ملائکه برحمت ۳ دیدن مکان در بهشت

دوم وقت سوال در قبر و درین وقت نیز تثبیت بسه صورت حاصل می شود ا تلقین جواب باصواب ۲ زائل شدن ترس ۳ دیدن مکان در جنت سوم وقت محاسبه در قیامت و درین وقت نیز تثبیت بسه طور عنایت میکرد ا تلقین حجت پراز ہدایت ۲ آسان شدن حساب ۳ درگذشتن از گناہان و بعضی گویند که تثبیت در چہار وقت نصیب مے شود سہ وقت مذکور شد ند و وقت چہارم آنست که ہنگام گذشتن بر صراط که تاریکی بغایت آنجا خواہد شد در روشنی باسایش تمام مرور نظہور انجامد فاحفظ ومنہا قوله تعالی ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء ولکن لا تشعرون قال البغوی فی معالم التنزیل ہذہ الآیة نزلت فی قتلی بدر وکانوا اربعة عشر ستة من المہاجرین وثمانیة من الانصار قال الحسن الشہداء احیاء عند ربہم تعرض ارزاقہم علی ارواحہم فیصل الیہم الروح والفرح کما تعرض النار علی ارواح فرعون غدوة وعشیة فیصل الیہم الوجع انتہی قال القشیری لئن فنیت فی الله اشباحہم لقد بقیت بالله ارواحہم ومن کان فناء ہ بالله کان بقاءہ بالله ہم فی ظلال الانس یبسطہم جماله مرة ویستغرقہم جلاله اخری وقال جعفر الصادق علیه السلام الشہداء قتلوا فی ذات الله واستوجبوا الثواب عند الله فہم احیاء مرزوقون شہداء فرحون والذین قتلوا اہواءہم صاروا بالہوی قتلی وقلوبہم احیاء وقد سکنت حرکاتہم تقوا بین یدی ملیکہم فہم خدام قطوبی لہم ہم اولیاء الله واحباؤہ وفی التفسیر النیسا فوری ذہب کثیر من المحققین الی ان الشہداء احیاء فی الحال لکن بحیوة روحانیة وان ارواحہم ترکع وتسجد تحت العرش الی یوم القیمة وذلک لان الانسان لیس عبارة عن ہذہ البنیة بل ہو امر مغائر للبدن ثم ذلک الشیء المغائر لہذا البدن المحسوس سواء کان جسما مخصوصا ساریا او جوہرا مجردا لا یبعد بان ینفصل بعد موت البدن حیا او اماته الله فیعیده حیا وبہذا ثبت عذاب

القبر وثوابه ومن تامل في الامور الواردة عليه وجد احوال النفس مضادة لاحوال البدن ووجد قوة
احدهما مقتضية لضعف الآخر فالبدن يضعف وقت النوم وتقوى النفس على مشاهدة المغيبات
واذا اعرضت النفس عن الطعام والشراب اقبلت على مطالعة العالم العلوي ازدادت سرورا
وابتهاجا وانطبعت فيها الجلايا القدسية واكثر ارباب الشرع على انهم احياء في الحال بحيوة جسدانية
ثم منهم من قال انه تعالى يرفع اجسادهم الى السموات او الى قناديل تحت العرش ويوصل انواع
السعادات والكرامات اليها ومنهم من قال تركها في الارض ويحييها ويوصل هذه السعادات اليها
ومن الناس من طعن في هذا القول وقال ان تجويز كون البدن الملقى في التراب حيا متنعما فاهما
عاقلا نوع من السفسطة والحق في هذه المسئلة عندي خلاف ما يقوله اهل التناسخ من ان النفس بعد موت
بدنها تقبل على بدن آخر وتعرض عن البدن الاول بالكلية وخلاف ما يقوله الفلاسفة
من ان النفس تنقطع علاقتها عن البدن مطلقا وانما تتلذذ وتتالم هي بما اكتسبت من المعارف الحقة
والاخلاق الفاضلة او العقائد الباطلة والملكات الذميمة والذي اقوله ان النفس تبقى لها
علاقة مع بدنها لا بالتحريك واكتساب الاعمال ولكن بالتلذذ والتالم والتحقيق فيه ان النفس في
هذا جعلت متصرفة في البدن لاجل اكتساب الاعمال والملكات وان تفتقر الى تحريك الاعضاء
واعمال الجوارح والآلات وبعد الموت تجعل متصرفة فيه من اجل الجزاء والحساب فكيف ينبغي ان
يقاس احدهما على الآخر فلعله يكفي بعد الموت ان يكون لها علاقة التلذذ والتالم والادراك
فقط الى ان تقوم القيامة الكبرى وهذا القدر لا ينافي كون البدن مشاهدا في القبر من غير تحرك
ولا احساس ونطق انتهى وقال ابو حيان في تفسيره اختلف الناس في هذه الحيوة فقال قوم
معناها بقاء ارواحهم دون اجسادهم لانا نشاهد فسادها وفناها وذهب آخرون الى ان
الشهداء احياء الاجساد والارواح ولا يقدح في ذلك عدم شعورنا به فنحن نراهم على صفة الاموات

في البدن الضعيف وقت النوم

وہم احیاء کما قال اللہ تعالی وتری الجبال تحسبہا جامدۃ وہی تمر مر السحاب وکما تری النائم علی
ہیئتہ وہو یری فی منامہ ما یتنعم او یتالم عنہ قلت ولذلک قال اللہ تعالی بل احیاء ولکن لا تشعرون
فنبہ بقولہ ذلک خطابا للمومنین علی انہم لا تدرکون ہذہ الحیوۃ بالمشاہدۃ والحس وبہذا یتمیز
الشہداء عن غیرہم ولو کان المراد حیوۃ الروح فقط لم یحصل لہم تمیز عن غیرہم لمشارکۃ سائر
الاموات لہم فی ذلک اذ المومنون یعلمون حیوۃ کل الارواح فلم یکن لقولہ تعالی ولکن لا تشعرون
معنی انتہی وفی انوار التنزیل ہو تنبیہ علی ان حیوتہم لیست بالجسد ولا من جنس ما یحس بہ من الحیوانات
وانما ہی امر لا یدرک بالعقل بل بالوحی وفیہا دلالۃ علی ان الارواح جواہر قائمۃ بانفسہا
مغایرۃ لما یحس من البدن تبقی بعد الموت دراکۃ (ای فی ہذہ الآیۃ ۱۲) وعلیہ جمہور الصحابۃ والتابعین وبہ نطقت الآیات
والسنن وعلی ہذا تخصیص الشہداء لاختصاصہم بالقرب من اللہ تعالی ومزید البہجۃ والکرامۃ انتہی
وقال المحقق الشروانی انہ تعالی لما اثبت حیوۃ للشہداء ولاشک ان حیوتہم لیست بہذا الجسد لانعدامہ
واضمحلالہ فلا بد ان یکون حیوتہم بوجہ آخر غیر ہذہ روحانیا ولذا استدرک بقولہ ولکن لا تشعرون
لان شعورہم لیس الا بالحیوۃ الجسدانیۃ وتلک الحیوۃ لیست بہذا الجسد انتہی یعنی وترجمۂ آیہ الٰہی
بزعم فقیر آیہ کریمہ است ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل اللہ اموات بل احیاء ولکن لا تشعرون
این ومگوئید مر کسی را کہ کشتہ شود در راہ خدا کہ ایشان مردگانند بلکہ ایشان زندگان اند
در حضرت الٰہ لکن شما آگاہ نمیشوید یعنی نمیدانید کیفیت آن حیات را زیرا کہ ادراک آن بعقل مقصور
نیست مرویست کہ صحابہ رضی اللہ عنہم بعد از جنگ بدر ذکر شہداء میکردند و بعضی از سبیل تحسر
می گفتند کہ بیچارہ فلان در روز بدر جان شیرین بداد و از نعمت حیات و لذت نعیم دنیا
محروم شد حق سبحانہ فرمود کہ ایشان را مردہ مخوانید کذا فی التفسیر الحسینی و در تفاسیر
معتبرہ مرقوم است کہ آیہ کریمہ در حق شہداء بدر نازل شدہ و ایشان چہاردہ کس بودند

شش از مهاجرین و هشت از انصار رضوان الله علیهم اجمعین و مختار ضحاک آنست که آیهٔ مذکوره
در حق شهداء بیر معونه نزول یافته و به ثبوت رسیده که پیش کرده می شود رزقها بر ارواح
شهداء پس میرسد بشان راحت و فرحت همچنانکه پیش کرده می شود آتش دوزخ بر ارواح
فرعونیان صبح و شام پس میرسد اوشان را درد و حزن و از قشیری مروی است که ابدان
شهداء در راه خدا فنا شدند و ارواح شان نزد خدای تعالی باقی اند و هر که فانی شود در راه
خدا همیشه باقی ماند نزدیک خدا و اوشان در سایهٔ انسیت و محبت آرام و آسایش می کنند و در
دریای صفات جمالیه و جلالیه مستغرق میشوند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است
که شهداء در راه خدا یعنی در جهاد شهید شدند و مستحق ثواب گردیدند پس اوشان زنده اند شادان
و فرحان و روزی داده می شوند از میوه های جنت و کسانیکه مجاهده نفس کردند دلهای
شان زنده اند و فعال و حرکات ایشان منقطع و پیش سلطان حقیقی حاضر و خوش است
حال شان و ایشان اولیاء الله اند و بروایت ابوهریره رضی الله عنه ثابت شده که فرمود پیغمبر
خدا صلی الله علیه و سلم که روز قیامت شهداء بر منبرهای یاقوت نورانی که بر تودهٔ مشک نهاده شوند
بنشینند پس حق سبحانه و تعالی از اوشان ارشاد فرماید که آیا در حق انعام و اکرام وفا
نکردم جواب دهند که خداوندا در حق وفا کردی مگر یک آرزو باقی است که باز ما را در دنیا بر
ما بار دوم و در راه تو شهید شویم و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که هر آینه دوست میدارم
که شهید شوم باز زنده گردانیده شوم باز شهید شوم باز زنده گردانیده شوم باز شهید شوم باز
زنده گردانیده شوم سه بار این کلمه را فرمود و از ابن عمر رضی الله عنهما منقول است که هر که بر شهداء
بگذرد و بر ایشان سلام فرستد سلام فرستند ایشان بروی تا روز قیامت بر لبیب
پوشیده نماند که درین تصریح است بر شنیدن اموات کلام احیا را و جواب سلام دادن شان

و در شنیدن رد سلام از قبر سید الشهداء و شهدای دیگر که در احد اند از سلف آثار و اخبار بسیار
آمده است و در تفسیر العزیزی یعنی و مگوئید در حق کسی که کشته شود در راه خدا و از جملهٔ صابران
باشد در جهاد که ایشان مرده اند زیرا که چون آدمی می میرد روح او از بدن او جدا می شود
پس موت بمعنی عدم حس و حرکت و عدم ادراک و شعور جسد را بجدائی روح رو میدهد و روح را
اصلا تغیر نمیشود چنانچه حامل قوی بود حالا هم هست و شعوری و ادراکی که داشت حالا هم دارد
بلکه صاف تر و روشن تر زیرا که تدبیر بدن و توجه بامور سفلانیه او را از صفای ادراک مانع
میشد و چون از بدن جدا شد آن مانع مرتفع گشت پس ارواح را مطلقاً خواه روح
شهید باشد یا روح عامهٔ مومنین یا روح کافر و فاسق باین معنی مرده نتوان گفت مردگی
صفت بدن است که شعور و ادراک و حرکات و تصرفات بسبب تعلق روح با وی از وی
ظاهر میشوند حالا نمی شوند آری روح را بدو معنی موت لاحق میشود اول آنکه بعد از
مفارقت بدن از ترقی باز میماند و تا وقتیکه با بدن متعلق بود میدان ترقی بر روح او فراخ
بود دوم آنکه بعضی تمتعات و تلذذات مثل اکل و شرب و سیر و دور که بواسطه بدن با آنها
خو گرفته بود از دست او میروند لهذا او را نیز در شرع حکم بموت میفرمایند اما درین امور
فقط مثلاً میگویند که عمل نیک و بد او ختم شد و خاتمه کار او برین عمل شد و بر سعادت یا شقاوت
مرد و من بعد او را تدارک مافات متصور نماند و نیز میگویند که مال او میراث وارثان گشت زیرا که
حالا او را کاری بمال اینجا نماند و زن او فارغ از نکاح گشت اگر بعد انقضای عدت با دیگری نکاح
کند جائز است زیرا که علاقه که با این زن داشت و با آن متمتع بود موقوف برین جسد بود و آن
جسد از وی جدا شد مانند آنکه چون سوار اسپ خود را فروخت دیگر او را حاجت زین و توبره
و لگام نماند و سوداگر چون دکانداری موقوف کرد دیگر افزونی مال او را ممکن نیست همان

روح را اصلا تغیر نمی شود

اندوخته

اند و خفته خودش با او ست لکن موت ارواح باین دو معنی هم در غیر شهیدان راه خدا ثابت
اما شهیدان راه خدا را در حقیقت دو معنی هم نیست بلکه ایشان زنده کانند زیرا که دائما در ترقی
و تضاعف اجر و ثواب اند و عمل ایشان که بران مرده اند و دران جان داده حکم عمل
دائمی ایشان گرفته که گویا هنوز کرده میروند در حدیث صحیحین وارد است که کل ابن آدم
یختم علی عمله اذا مات الا المجاهد فی سبیل الله فانه ینمی له عمله الی یوم القیمة یعنی هر آدمی چون
میرد بر عمل او مهر ختم می نهند مگر کسیکه در جهاد راه خدا مرده باشد که عمل او جاری است
تا روز قیامت گویا جهاد میکند و همچنین تمتعات و تلذذات جسدانیه نیز از ایشان موقوف
نشد بلکه ایشان را بمجرد مفارقت ارواح از ابدان در ابدان دیگر متعلق ساخته اند تا بواسطه
آن ابدان تمتعات و تلذذات جسدانیه بردارند امام مالک در موطا و امام احمد و ترمذی
و نسائی و ابن ماجه بروایت کعب بن مالک آورده اند که آنحضرت علیه السلام فرمودند که ارواح
شهیدان را در شکم جانوران سبز رنگ مثل طوطیان سبز که ها می اندازند و ایشان را
پروانگی میدهند که از هر میوه و هر درخت بهشت شکم سیر خورده بیایند و از نهرهای بهشت
هر چه خواهند از شرب آب و شیر و شهد بنوشند و آشیانه ایشان قندیلها است
که معلق است بعرش در ان استراحت میکنند و اصل این حدیث متواتر است و در صحیحین نیز موجود
آری ارواح از تمتعات این جهان و تکلیفات دنیا دور افتاده اند اما تمتعات جسدانیه
بی تکلیفات دارند و اصلا روی غم و الم نمی بینند پس در حقیقت حیات ایشان اتم از حیات
دنیوی است و لکن شما شعور ندارید که ایشان هنوز در ترقی اعمال و در تمتعات و تلذذات
بدنی با شما شریک اند بلکه از شما زیاده تر و افزون تر باین جهت که آن ابدان ایشان
از نظر شما غائب و در عالمی دیگر ورای عالم شما رزق ایشان و سیر و دار ایشان

مقرر است مانند کسیکه در ولایت میوه میخورد و سیر شکوفه و گلزار می نماید و اهل هندوستان
چون او را نه بینند مرده انگارند و نیز باین جهت ابدان گذشته آنها را بدست خود
گور می کنند و بی روح میدانند و باز اثر حیات ارواح آنها درین ابدان هیچ ظاهر
نمی شود اگرچه بطریق خرق عادت از تلف و پوسیدگی محفوظ مانند مثل کسیکه خانه
شخصی او ویران و خالی دیده حکم بموت او کند انتهی و فی بعض الرسائل العزیزیه ارواح
بعد موت فنا نیست بلکه انقطاع تعلق از بدن است لکن ارواح عامه را همین قدر بقا حیات
روح است و شهدا را و اولیا را مزاید باین بقا عنایت می شود که حاصل از تعلق به بدن
دنیوی نیز همان دوام بود اول ترقی در آخرت بحدیث صحیح که ینمی له عمله الی یوم القیمه دوم
رزق بتوسط بدن دیگر اخروی که ارواح الشهداء فی اجواف طیر خضر تعلق فی ثمار الجنة تاوی
الی قنادیل المعلقة تحت العرش و در بعض قرآنی در سوره بقره و در سوره آل عمران اشارات
صریح باین دو وجه است و انبیا را عرض احوال امت و توجه باصلاح امور ایشان زیاده تر
از حیات است باقی مجرد شعور به بعض احوال و تلذذ و تالم لازم بقاء روح است که لطیفه
دراکه همان است و حیات باین معنی مشترک است در مومنین و کفار زیرا که ارواح همه باقی است
و شعور و ادراک که ذاتی اوست منسلخ نشده انتهی و اما الاحادیث المثبتة لتعذیب القبر و
تنعیمه فکثیرة و نحن نذکر منها الاحادیث الثلثة الصحیحة الحدیث الاول روی البخاری و مسلم عن انس
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان العبد اذا وضع فی قبره و تولی عنه
اصحابه انه لیسمع قرع نعالهم اتاه ملکان فیقعدانه فیقولان ماکنت تقول فی هذا الرجل یعنی
محمد صلی الله علیه و سلم فاما المومن فیقول اشهد انه عبد الله و رسوله فیقال له انظر الی مقعدک
من النار قد ابدلک الله به مقعدا من الجنة فیراهما جمیعا و اما المنافق والکافر فیقال له ما کنت

ارواح بعد موت فنا نیست

تقول فی هذا الرجل فیقول لا ادری کنت اقول ما یقول الناس فیقال لا دریت ولا تلیت
ویضرب بمطارق من حدید ضربة فیصیح صیحة یسمعها من یلیه غیر الثقلین یعنی فرمود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم که چون نهاده شود بنده در گور و بگردند از وی یاران وی بدرستیکه وی بتحقیق
می شنود کوفتن نعال ایشان یعنی آواز پای ایشان که بر زمین میروند بیایند او را دو فرشته پس
می نشانند او را پس میگویند آن دو فرشته چه می گفتی تو در حق این مرد یعنی آنحضرت صلی الله
علیه وسلم و این اشارت یا از جهت شهرت امر و حضور را دست در اذهان ما یا باین طریق
که در قبر مثالی از حضرت وی حاضر میساخته باشند تا بمشاهده جمال جهان آرای او عقده
اشکال که در کار افتاده گشاده شود و ظلمت فراق بنور لقای دلکشای او روشن کرده
پس اما مومن پس میگوید گواهی میدهم که وی بنده خاص خدا و فرستاده بر حق است پس گفته می شود مر مومن را که
نگاه کن بجای نشست خود که از آتش دوزخ که برای تو آماده ساخته بودند بتحقیق بدل کرد حق سبحانه برای تو بجای
نشست تو که در دوزخ بود جای نشست از بهشت پس می بیند آن مومن دو جای را که از دوزخ و
بهشت و حکمت درین آنست که فرح و سرور بیفزاید که بجهت خلاص شد از بلیه دوزخ و دیگر نعمتها یافتن [illegible]
و کافر را حال بعکس این بود و اما منافق و کافر پس گفته می شود هر یک را که چه میگفتی تو در حق این مرد یعنی [illegible]
و کافر در جواب گوید نمیدانم من که میگفتم در شان وی آنچه میگفتند مردم و ندانستم حقیقت حال او پس گفته میشود مر او را ندانستی بعقل خود
و نخواندی قرآن را [illegible] پس زده میشود هر یک منافق و کافر بمطرقه ها از آهن در دو گوش ایشان پس فریاد میکند فریاد کردنی که می شنود آن را هر که
نزدیک او است جز آدمیان و پریان که ایشان آن را نمی شنوند تا قاعده تکلیف بحال ماند و این غیب بشهود [illegible] ضرور و عیان
نگردد و موجب انقطاع سلسله معیشت نگردد و کذا فی ترجمة المشکوة و افاد ملا علی القاری رح فی مرقاة المفاتیح
شرح مشکوة المصابیح قیل لیسمع صوت نعالهم لو کان حیا فان جسده قبل ان یاتیه الملک فیقعده
میت لا یحس بشیء وهو ضعیف اذ ثبت بالاحادیث ان المیت یعلم من یغسله ومن یصلی

علیه ومن یحمله ومن یدفنه قال ابن الملک فیه دلالة علی حیوة المیت فی القبر لان الاحساس بدون
الحیات ممتنع عادة انتهی وفی شرح المصابیح قال بعضهم ان الاموات یوذیهم صوت النعال وقال
العلماء ذلک دلیل علی ان المیت یسمع فی القبر ما یقال من الکلام ویقرء من القرآن انتهی توضیح
مقام آنکه منکران سمع اموات در قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم لیسمع قرع نعالهم تاویلی کرده
که خلاف ظاهر بعید از صواب است اختیار نموده اند بیانش آنکه اگر میت زنده می بود آواز
کوفتن نعلها می شنید چه بدن میت پیش از آنکه بیاید نزد او فرشته پس نشانند او را ادراک
و احساسی ندارد پوشیده نماند که این تاویل ضعیف است چرا که الفاظ حدیث از آن ابا
دارد چه تقدیر نمودن لو کان حیا بدون قرینه صارفه از درجه صحت بعید است بلکه رد می
کند این تاویل را آنچه از احادیث صحیحه به ثبوت پیوسته که میت می شناسد کسی را که کفن
میپوشاند او را و نماز جنازه او می گزارد و کسیکه بر میدارد جنازه او را و دفن می کند وی را
و گفت ابن ملک که درین حدیث دلالت صریح است بر آنکه میت در قبر زنده است زیرا که
ادراک بغیر زندگی محال است بحسب عادت و بعضی گویند که ایذا میدهد اموات را آواز های
نعال و مختار اکثر علما آنست که این حدیث دلالت میکند بر آنکه میت می شنود کلام را
و قرائت قرآن را و بعضی قاصرین از ان حدیث جواب داده اند باین طریق که شنیدن
میت آواز نعال را مخصوص است بوقت نهادن میت در قبر از برای مقدمه سوال پس
سمع اموات در همه اوقات ثابت نشد مع ان المطلوب سمع المیت مطلقا مع قطع النظر
عن خصوصیة وقت دون وقت و محققان تزییف کرده اند این جواب را باین عنوان که تخصیص مذکور خلاف ظاهر است و دلیلی
بران قائم نیست چه ظاهر حدیث دلالت میکند بر آنکه حالت مذکور حاصل است میت را در قبر فالتخصیص بلا قرینة داعیة مما لا
یسمع و ابن همام در فتح القدیر بر منکران سمع اموات بحدیث مذکور اشکالی آورده و جواب از طرف

ایشان به تخصیص مذکور بلفظ اللهم افاده مینمود و نیک ظاهر است که این لفظ دلالت میکند بر ضعف جواب کذا فی الطریقة الوسطی و قال مولانا علی القاری فی المرقاة و یشکل علیهم خبر مسلم ان المیت لیسمع قرع نعالهم اذا انصرفوا اللهم الا ان یخصوا ذلک باول الوضع فی القبر مقدمة للسؤال جمعا بینه و بین الآیتین فانهما یفیدان تحقق عدم سماعهم فانه تعالی شبه الکفار بالموتی لافادة فقد سماعهم و هو کما تری فیه نقص لا یحصل به جمع مع ان ما ورد من السلام علی الموتی یرد علی التخصیص باول احوال الدفن انتهی و کنه سخن درین مقام آنست که تنعیم و تعذیب قبر و احیاء موتی در قبور و سوال و جواب و فتح دریچه بهشت برای ترویح و تفریح با حیان و کشادن دریچه دوزخ برای ایلام و تعذیب عاصیان و کافران که در کتب عقائد و احادیث مبین و مبرهن شده مبنی است بر اعاده روح بجسد و بقاء تعلق آن باجزاء لطیفه بدن که عبارت است از نسمه ظاهر است که استدامت استراحت در حق مغفوران و دوام عذاب برای مقهوران تا بعث و نشر که مشهور و متواتر است بدون بقاء روح و تعلق خاص آن باجزای بدن صورتی ندارد و نیز مناط شناختن اموات زائران را و شنیدن کلام و سلام احیاء و جواب دادن ایشان که بمرتبه تواتر معنوی رسیده همان تعلق خاص است پس تخصیص شنیدن میت آواز نعال را بوقت نهادن در قبر تقاضای کند که همه امور مذکوره از شناختن و شنیدن و جواب دادن و معذب شدن و منعم بودن مخصوص بوقت وضع میت در قبر باشد اذ لا قائل بالفصل فعلیک بالانصاف و التجنب عن الاعتساف و یعضده ما قال ابن عبد البر احادیث السوال و عرض المقعد و عذاب القبر و نعیمه و زیارة القبور و رد السلام علیها و خطابهم مخاطبة الحاضر العاقل و الاعلی بقاء التعلق الخاص بین الروح و الجسد الی یوم الحشر انتهی و فی شرح الفقه الاکبر للملا علی القاری علیه رحمة الباری اعلم ان الروح

و اما زعم ان استنباط سماع الاموات عن هذا الحديث معارض لقوله تعالى انك لا تسمع الموتى
و ما انت بمسمع من فى القبور فستعلم دفعه عن قريب فانتظره مفتشا الحديث الثانى روى
مسلم عن زيد بن ثابت رضى الله عنه قال بينا رسول الله صلى الله عليه وسلم فى حائط لبنى النجار
على بغلة له ونحن معه اذ حادت به فكادت تلقيه واذا اقبر ستة او خمسة فقال من يعرف هذه
الاقبر فقال رجل انا قال فمتى ماتوا قال فى الشرك فقال ان هذه الامة تبتلى فى قبورها فلولا
ان تدافنوا لدعوت الله ان يسمعكم من عذاب القبر الذى اسمع منه يعنى گفت زيد بن ثابت
در اثناى آنكه پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بود در بوستان بنى نجار كه قبيله ايست از انصار
سوار بر استرى كه آنحضرت را بود و بوديم ما با حضرت كه ناگاه برميد و خم كرد آنحضرت را
را از پشت خود پس نزديك بود كه بيندازد آنحضرت را بر زمين و ناگاه قبرها بود در آنجا
شش يا پنج پس فرمود آنحضرت كه كدام كس مى شناسد صاحبان اين قبرها گفت
مردى كه من مى شناسم فرمود آن حضرت پس بگو كى مرده اند و در كدام زمان از
عالم رفته اند گفت در زمان شرك مرده اند و مشرك بوده اند پس فرمود آن حضرت
اين امت مبتلا ساخته ميشوند آزمايش كرده ميشوند در گورهاى خود پس اگر نمى بود ترس و ملاحظه آنكه دفن
نكنيد شما مردهاى خود را و رسم گور كردن برنخيزد از عالم هر آينه دعا مى كردم خداى تعالى
را كه بشنواند شما را چيزى از عذاب قبر كه مى شنوم من از آن يعنى اگر بشنويد شما آن عذاب
ديگر مردهاى خود را در گور نمى نهيد درينجا اشكال مى آرند كه عذاب قبر موقوف بر دفن و گور كردن
نيست خداى جل شانه اگر خواهد عذاب كند مرده را اگرچه باشد در صحرا يا در شكم جانور و
نيز امر كرده شده اند مومنان بر دفن اموات پس ترك آن از ايشان بجهت اين ترس چه
گنجايش دارد توجيه كرده اند ازين اشكال بچند وجه يكى آنكه مراد آنست كه اگر بشنويد عذاب

قبر را

قبر را خوفی و دهشتی عارض میشود شما را که بیهوش و بی عقل میکرداند و قوت فرصت دفن
نمی نماید پس ترک دفن نه از جهت خوف آن است بلکه بسبب فوات عقل و رفتن
هوش و دیگر آنکه اگر بشنوید عذاب مردها را دهشتی و وحشتی حاصل میکرد و شما را از مشاهده
اموات بحدی که نزدیک نمی توانید آمد بایشان تا تجهیز و تکفین نمایید و دفن کنید وجه
دیگر آنکه طبایع زندگان مجبول است بر پوشیدن عیب مردهای خود و در شریعت نیز امر بدان
کرده اند که اذکروا موتاکم بالخیر و مقابر محل حضور مردم و اجتماع ایشان است پس در صحراهای
بعید نمی دارند تا کسی نرود و نشنود عذاب ایشان را و مطلع نگردد بر عیبهای ایشان والله اعلم
هکذا فی الترجمة الحدیث الثالث روی ابن ماجه عن جابر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم
قال اذا ادخل المیت القبر مثّلت له الشمس عند غروبها فیجلس یمسح عینیه و یقول دعونی اصلی
یعنی چون در آورده می شود مرده در گور متمثل ساخته می شود و نموده می شود مر او را
آفتاب چنانکه در وقت غروب میباشد زرد و کم تاب پس می نشیند میت در حالیکه می مالد
هر دو چشم خود را و می گوید بگذارید مرا که نماز شام بگزارم و این دلالت بر رفاهیت حال وی
میکند گویا هنوز در دنیاست و بخواب رفته بود و اما تخصیص مغرب بجهت مناسبت حال غربت
و تنهائی است در وقت شام کذا فی ترجمة المشکوة تحقیق ششم آنکه در احادیث صحیحه مثبته
تنعیم و تعذیب قبر نجات مومن و عذاب کافر و منافق مذکور است و این حال مومن مطیع را
خواهد بود و مذکور نشده که حال مومن فاسق چیست آیا او را عذابی است یا نه پس گفته اند
که حکم مومن فاسق آنست که در جواب شریک مومن مطیع است نه در بشارت و فتح باب بهشت
و امثال آن یا در اینها نیز شریک باشد اما در مرتبه کمتر تا تواند که نوعی از عذاب کنند مگر آنکه
فاسقی باشند که خواسته است خدای تعالی مغفرت او را کذا فی الترجمة تحقیق هفتم آنکه منکر و نکیر

کاف و نکیر بر وزن امیر بمعنی ناآشنا و موحش مشتق ست از نکرت ضد معرفت و چون میت
از انها اشنائی ندارد و صورتی مانند صورت آنها ندیده لهذا بر دو فرشته را که از میت سوال
می کنند منکر و نکیر نامیدند کذا فی مرقاة المصابیح و ظاهر آنست که منکر و نکیر نام دو فرشته است
معین و مشخص که بر سر هر میت بتمثیل حاضر می آیند و بعضی زعم کرده اند که نام دو گروه ست
و هر یکی ازین دو گروه افراد بی شمار دارد و تمسک نموده اند بانکه در یکساعت مردمان کثیره در
مشرق و مغرب می میرند پس چگونه ممکن باشد که دو فرشته معین از ان همه ها در یک آن
سوال نمایند و درین متمسک ضعف ست ظاهر زیرا که ممکن است که در آن واحد هر دو فرشته
معین بصور مختلفه وابدان کثیره متمثل و متصور شوند و از اموات کثیره در وقت واحد سوال
کنند و این از قدرت قادر مطلق هرگز مستبعد و مستغرب نیست بلکه وقوع چنین امور غریبه از اولیا
الله قدس اسرارهم مؤید اوست قال بعض المحققین فی حاشیته علی شرح العقائد النسفیة قال
استاذ البشر الظاهر ان منکرا و نکیرا جنسان والا ففی ساعة واحدة تتفق الموت لاشخاص کثیرة
فی اطراف العالم فلا یمکن ان یسألا الجمیع فی آن واحد تم کلامه اقول عدم امکان السوال محل
بحث اذ یمکن ان یتصورا بالصور المختلفة وابدان متعددة کما نقل عن اولیاء امة محمد صلی الله علیه و
سلم انتهی تحقیق هشتم آنکه از ظاهر اخبار و آثار مرویه در باب تنعم و عذاب قبر ثابت می شود که از اطفال نیز سوال
می شود مؤید ست آنچه مروی شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد دفن کردن ابراهیم علیه السلام
تلقین فرمودند که ای ابراهیم در جواب فرشتگان بگو که الله تعالی پروردگار من ست
و پیغمبر جد پدر من ست و اسلام دین من ست و مختار ابوعمرو بن صلاح و صاحب حنفیه آنست
که اطفال را تلقین نکنند چه ایشان را سوال در قبر نمی شود در روایت مذکور در حیز ثبوت
نرسیده زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز جنازه ابراهیم علیه السلام نخواندند و دفن

نکردند

نکیر زند بلکه سعانوقت در گزاردن نماز کسوف مشغول بودند و بعضی گویند که از اطفال مشرکین نیز
سوال میشود و اطفال مومنین که مغفوراند سوال نمی شوند و بعضی بعکس این حکم کرده اند و
بعضی راه توقف ورزیدند فی شرح المصابیح ظواهر الاخبار تدل علی ان الاطفال کالبالغین
فی سوال القبر فیکمل لهم العقل لیعرفوا بذلک منزلتهم وسعادتهم وقد صرح بذلک فی قصة ابنه
ابراهیم علیه السلام وهو ما ذکره الشیخ ابو سعد المتولی فی التتمة ان النبی صلی الله علیه وسلم لما دفن
ابنه ابراهیم علیه السلام قال النبی صلی الله علیه وسلم قل الله ربی ورسول ابی والاسلام
دینی وقال الشیخ ابو عمرو بن الصلاح صاحب الروضة فی الاذکار الصواب انه لا تلقن الطفل
لانه لا یسئل وهذا اقرب لانه لا یعذب فانه تابع غیر مکلف والحدیث فی ابراهیم لم یثبت
بل الثابت ان النبی صلی الله علیه وسلم لم یصل علی ابراهیم ولم یحضر دفنه لاشتغاله بصلوة
الکسوف ووعظ الناس رواه ابو داود وغیره انتهی و فی بعض الحواشی علی شرح العقائد النسفیه
قیل ان صبیان المشرکین یسئلون فی القبر واما صبیان المسلمین فکلهم مغفورون فلا یسئلون وقد
یقال یجوز ان یکون للکل سوال و فی سواله حکمة لم نطلع علیها کما فی الانبیاء علیهم السلام و
قیل ینبغی ان یکون هذا مخصوصا بصبیان المسلمین لا یقال لا فایدة فی سوال صبیان المسلمین
فانهم مغفورون لانا نقول لعل فی السوال منهم حکمة لم نطلع علیها وکیفیة السوال عن الصبی
غیر معلومة قیل یسال الصبی عن مفارقة الابوین وعن کیفیة معاملتهما به فی الرسالة
المعینیه لیس للانبیاء وللعشرة المبشرة والصبیان للمومنین سوال ولا عذاب ولا حساب
وما وقع فی بعض النسخ من وقوع السوال عن الانبیاء واطفال المومنین فهو محمول علی
حساب العرض ویقال فعلت کذا وکذا ولکن عفوت عنک واما حساب المناقشة وهو قوله
لم فعلت کذا فهو لیس للجماعة المذکورة انتهی و در کتاب شرح الصدور فی احوال الموتی

والقبور تصنیف شیخ جلال الدین سیوطی و دیگر کتب حدیث تفصیلش موجود است بجهت تفصیل این
مقام از تفاسیر و احادیث بیان کردیم فتذکر ولا تغفل و نیز در احادیث صحیحه مشهوره
در باب زیارت قبور و سلام بر موتی و همکلامی با ایشان ثابت است توضیح این مقام نیز مذکور
شد و لکن اینجا هم یک دو حدیث که فیها ما للمؤمنین و افحاماً للمنکرین بیان میکنیم پس بدانکه روایت کرد
ابو الشیخ از عبید بن مرزوق ثابت شد که زنی بود در مدینه منوره که جاروب کشی مسجد شریف
می نمود وفات کرد و آن حضرت صلی الله علیه وسلم را از حال انتقالش اطلاعی نه شد پس
بگذشتند آنحضرت بر قبر او و پرسیدند که این صاحب قبر کیست گفتند ام محجن فرمودند
که همان ام محجن که جاروب کشی مسجد میکرد عرض نمودند که آری همون انتقال کرد
پس آنحضرت بجماعت نماز جنازه بر قبر او خواندند باز بوی مخاطب شده فرمودند که ای ام محجن
کدام عمل را بهتر یافتی مردمان گذارش کردند که آیا می شنود فرمودند که شما از وی زیاده تر
نمی شنوید یعنی او مثل شما یا زیاده از شما می شنود باز از اندرون قبر آوازی بر آمد که
جاروب کشی مسجد را بهترین اعمال یافتم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال اذا مررت
بالقبور قد کنت تعرفهم فقل السلام علیکم اصحاب القبور واذا مررت بالقبور لا تعرفهم فقل
السلام علی المسلمین یعنی چون بگذری باهل قبور که می شناختی اوشان را در دنیا پس بوقت
زیارت بگو سلام باد بر شما ای صاحبان گورها و چون بگذری باهل قبور که نمی شناختی اوشان را
پس بگو سلام باد بر مسلمانان وقال الحکیم الترمذی الارواح تجول فی البرزخ فتبصر احوال الدنیا یعنی
ارواح جولانی می کنند در عالم برزخ پس می بینند احوال دنیا را واخرج ابن عدی عن ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حسنوا اکفان موتاکم فانهم یتزاورون فی قبورهم
یعنی خوب بهتر و سپید کفنها مردگان خود را چرا که ایشان در قبرها بایکدیگر ملاقات می کنند

[illegible] م با [illegible] بدانکه بدر نام آبی است معروف

[illegible] مشهور [illegible] بفاصله چهار منزل از مدینه منوره واقع است و جنگ بدر بروز جمعه

هفدهم رمضان المبارک در سال دوم از هجرت بمیان آمده افاد الامام النووی فی کتاب

تهذیب الاسماء [illegible] شرح صحیح مسلم اعلم ان بدرا هو موضع الغزوة العظمی المشهورة وهو ماء معروف

وقریة عامرة علی نحو اربعة مراحل من المدینة بینها وبین مکة قال ابن قتیبة بدر بئر کانت

لرجل یسمی بدرا فسمیت باسمه قال ابو الیقظان کانت لرجل من بنی غفار وکانت غزوة

بدر یوم الجمعة لسبع عشرة خلت من شهر رمضان فی السنة الثانیة من الهجرة انتهی گذشته شد

خطاب فرموده بل وجدتم ما وعد ربکم حقا مردم عرض کردند که یا رسول الله ما تکلم من

اجساد لا ارواح لها فرمودند که ما انتم باسمع لما اقول منهم ولکن لا یجیبون تفصیل مقام آنکه در

مشکوة المصابیح مذکور است عن قتادة قال ذکر لنا انس بن مالک عن ابی طلحة ان النبی

صلی الله علیه وسلم امر یوم بدر باربعة وعشرین رجلا من صنادید قریش فقذفوا فی طوی

من اطواء بدر خبیث مخبث وکان اذا ظهر علی قوم اقام بالعرصة ثلث لیال فلما کان

ببدر الیوم الثالث امر براحلته فشد علیها رحلها ثم مشی واتبعه اصحابه حتی قام علی شفة الرکی

فجعل ینادیهم باسمائهم واسماء آبائهم یا فلان بن فلان ویا فلان بن فلان ایسرکم انکم اطعتم

الله ورسوله فانا قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا فهل وجدتم ما وعد ربکم حقا فقال عمر یا رسول الله

ما تکلم من اجساد لا ارواح لها فقال النبی صلی الله علیه وسلم والذی نفس محمد بیده ما انتم باسمع لما

اقول منهم وفی روایة ما انتم باسمع منهم لکن لا یجیبون متفق علیه وزاد البخاری قال قتادة

احیاهم الله حتی اسمعهم قوله توبیخا وتصغیرا ونقمة وحسرة وندما انتهی قال الطیبی قوله ایسرکم

انکم اطعتم الله ورسوله قیل معناه هل تتمنون ان تکونوا مسلمین بعد ما وصلتم الی عذاب النار اقول معنی

آن التنبیه بما یترتب علیه قوله فانا قد وجدنا الآیة کالتعلیل له فالمراد بمسارة عدونا من
الحزن والکآبة تهکما وسخریة کالبشارة فی فبشرهم بعذاب الیم وکالتحیة فی قولهم تحیة بینهم
ضرب وجیع ومقام الشماتة والحسرة یقتضیه فالمعنی تحزنون وتتحسرون علی ما فاتکم من طاعة
الله ورسوله وتذکرون قولنا لکم ان الله سیظهر دینه وینصر اولیاءه ویخذل اعداءه فانا قد
وجدنا ما وعدنا ربنا حقا انتهی وقال الامام النووی فی شرح صحیح مسلم قال المازری قال
بعض الناس ان المیت یسمع عملا بظاهر هذا الحدیث ثم انکره المازری وادعی ان هذا خاص
فی حق اهل بدر ورد علیه القاضی وقال یحمل سماعهم علی ما یحمل سماع الموتی فی احادیث
عذاب القبر وفتنته التی لا مدفع لها وذلک باحیائهم او احیاء جزء منهم یعقلون به ویسمعون
فی الوقت الذی یرید الله هذا کلام القاضی وهو الظاهر المختار الذی یقتضیه احادیث السلام
علی القبور انتهی وفی المرقاة شرح المشکوة وکان المازری اخذ الاختصاص من قول قتادة
وهو خلاف الجمهور کما هو مبین فی شرح الصدور وتوضیح مرام آنکه عدد مقتولان بدر از کفار
اشرار هفتاد بودند وهفتاد دیگر اسیر شدند واز مسلمانان چهارده کس بدرجه شهادت رسیدند:
شش از مهاجران وهشت از انصار شش از خزرج ودو از اوس وبحکم پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم بیست وچهار کس از ان هفتاد اشقیای قریش که کشته شده بودند انداخته شدند در چاهی
از چاه های بدر که آن چاه پلید وپلید کننده است واین صفت دران چاه از قدیم بود که مردارها
وگندگیها دران می انداختند یا بجهت انداختن مردارهای این پلیدان در وی وبود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم وقتیکه غالب می شد بر قومی وفتح میکرد واقامت مینمود در جای
جنگ ومیدان آن سه شب پس چون بود آنحضرت در بدر روز سوم امر کرد به بستن پالان
بر شتر سواری پس بسته شد بر وی پالان آن پس تر روان شد آنحضرت وپیروی کردند آنحضرت را

[illegible] نیز همراه شد تا آنکه بایستاد آن حضرت بر کناره چاهی پس شروع فرمود
بهشت که ندا می کند مردها را بنامهای ایشان و نامهای پدران ایشان ای فلان پسر فلان
[illegible] پسر فلان آیا شاد و خوشحال میکرد اند شما را که فرمان برداری میکردید خدا و رسول
خدا و ایمان می آوردید پس بدرستی که ما تحقیق یافتیم چیزی را که وعده کرده بود پروردگار
ما حق پس آیا یافتید شما چیزی را که وعده کرده بود پروردگار شما حق یعنی الآن معلوم گردید
که دین اسلام حق است و آنچه خدا و رسول خدا می فرمود حق است و مختار طیبی آنکه در قول آنحضرت
الیس کم استفهام مسرت است برای حسرت و اندوه بطریق استهزا یعنی آیا اندوهناک می شوید
و حسرت میخورید بر عدم اطاعت خدا و رسول خدا و یاد میکنید این را که پیغمبر خدا از شما میگفت
که حق تعالی دین اسلام را غلبه خواهد داد و مومنان را نصرت خواهد نمود و دشمنان دین را
ذلیل و خوار خواهد کرد پس گفت عمر ای پیغمبر خدا چه سخن میگوئی از ابدان که نیست جانها
دران یعنی اینها مرده اند و نمی شنوند پس سخن کردن با ایشان چیست و چه معنی دارد فرمود
پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم سوگند بخدائی که بقای ذات محمد در دست قدرت اوست نیستند شما
شنواتر مر چیزی را که میگوییم من از ایشان یعنی آنها شنواترند از شما و یا برابرند و در
روایتی چنین آمده است نیستند شما شنواتر از ایشان ولکن جواب نمیدهند ایشان و زیاده
کرده است بخاری در روایت خود این عبارت را که گفت قتاده از برای جواب استبعاد ازراه
تکلم مردها و انکار سماع ایشان زنده کرد ایشان را خدای تعالی تا آنکه شنوانید
ایشان را کلام آن حضرت از جهت سرزنش کردن و تهدید نمودن
و حقیر و خوار داشتن و عتاب کردن و انتقام کشیدن و برای اظهار حسرت و پشیمانی و
محقق دهلوی قدس سره در ترجمه مشکوة شریف و مدارج النبوة افاده فرمود که این حدیث

صحیح متفق علیه صریح است در ثبوت سماع و شعور باموات و حصول علم مر ایشان را بانچه
کرده می شوند و همچنین در حدیث مسلم آمده است که میت می شنود کوفتن نعال مردم
را وقتیکه برمی گردند از دفن وی و همچنین انچه در زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اهل
بقیع را آمده که سلام کرد برایشان را و خطاب کرد مر ایشان را و گفت سلام باد بر شما ای
اهل دار مسلمانان آمد شمارا انچه وعده کرده شده بود دید و ما ان شاء الله می پیوندیم
بشما چه خطاب با کسیکه نشنود و نه فهمد معقول نیست و نزدیک است که شمار کرده شود
از جمله عبث و در حدیث ترمذی آمده است که چون زیارت کرد عائشه رضی الله عنها قبر
برادر خود را عبدالرحمن بن ابی بکر بمکه خطاب کرد او را و گفت اگر حاضر میشدم وقت موت
تو دفن نمی کردم ترا مگر آنجا که مرده بودی چنانکه در باب زیارة القبور گذشت انتهی در اینجا
باید دانست که منکران سماع اموات جواب داده اند از حدیث مذکور که نص صریح است
در سمع اموات بچند وجه اول انکه سماعت مردگان که دران حدیث صراحةً مذکور است
از خصائص و معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم است بر لبیب در پرده مباد که جواب این
وجه اظهر است بسه طریق اول انکه حمل برین مجرد احتمال و تاویل است و حمل نمی توان
کرد بروی تا قائم نشود دلیل بر استحاله سماع و پروردگار عز و جل قادر است بران و
سببیت حواس مر ادراک را عادی است و بمجرد خلق باری تعالی است چنانکه در کتب مذهب
مقرر شده است هکذا فی الترجمه طریق دوم آنکه اگر سمع مذکور از قبیل معجزه میبود
حضرت عمر رضی الله عنه بطریق تعجب و استبعاد سوال نمیکردند کما لا یخفی طریق سوم آنکه
علمای محققین بحدیث مذکور در مسئله سوال قبر تمسک نموده اند و ظاهر است که اگر حدیث
مذکور از جمله معجزات میبود تمسک مذکور صحیح نمی شد و اذ لیس فلیس فی فتح الباری

جواب

طریق اول

طریق دوم

طریق سوم

شرح صحیح بخاری قسطلانی که شارح این حدیث است میقول ان السؤال یتوجه علی الروح والبدن ورده
من قال انما یتوجه علی الروح فقط بان الاسماع یحتمل ان یکون لاذن القلب فلم یبق فیه
حجة قلت وذا کان الذی وقع حینئذ من خوارق العادة للنبی صلی الله علیه وآله وسلم لم یحسن التمسک
به فی مسئلة السؤال اصلا انتهی طریق چهارم آنکه در رساله شرفیه مسطور است که هرگاه سماع
کلام احیا بلی علاقه روح با بدن غیر متصور و همچنین تعذیب میت بدون همین علاقه نمی تواند
شد و موت در عالم دنیا عبارت است از مفارقت روح از بدن مفارقتی که بسبب آن
بدن محتاج بخواب و خورش و دیگر امور ضروریه نباشد لهذا حضرت عمر رضی الله عنه بر آنکه
قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم را که ما انتم باسمع منهم است معارض کریمه انک لا تسمع الموتی
انگاشته چه مراد از آن ثمره سماع است نه نفس سماع از آن حضرت سوال کرد و آنحضرت
فی المعنی جواب داد که علاقه روح با بدن بعد موت هم باقی میماند اگرچه مانند علاقه
حیات متعارفه نمی تواند شد که مقتضی خواب و خور و موجب دیگر حوائج گردد مگر همین قدر
که ترتب سماع و عذاب بران تواند شد در کتاب نووی در ذیل شرح حدیث ما انتم
باسمع منهم مذکور است یحمل سماعهم علی ما یحمل سماع الموتی فی احادیث عذاب القبر وذلک
باحیائهم او باحیاء جزء منهم یعقلون و یسمعون فی وقت یرید الله تعالی هذا کلام القاضی
وهو الظاهر المختار یقتضیه احادیث السلام علی القبور انتهی وجه دوم آنکه حدیث مذکور
از باب ضرب المثل است و مراد حقیقت کلام نیست بلکه مقصود از آن عبرت زندگان و
حسرت کافران است پوشیده نماند که جواب آنحضرت صلی الله علیه وسلم باین طور که ایشان
از شما زیاده تر می شنوند یا برابر شما سمع میکنند شهادت ابا دارد از آنکه حدیث مذکور بر
عبرت و حسرت محمول کرد زیرا که درین صورت ظاهر آن بود که میفرمودند که برای عبرت

شما وحسرت کافران خطاب میکنم ونیز منافی اوست موکد فرمودن آنحضرت صلی الله
علیه وسلم جواب را بالقسم چه درین وقت هیچ احتیاج بقسم نبود فی المرقاة شرح المشکاة
واجابوا عن هذا الحدیث تارة بان تلک خصوصیة صلی الله علیه وسلم معجزة وزیادة
حسرة علی الکافرین اقول یرده ان الاختصاص لا یصح الا بدلیل [illegible] ههنا
بل السؤال والجواب بینا فیانه وتارة بانه ضرب المثل اقول [illegible] صلی الله علیه
وسلم وجه سوم آنکه در روایت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما [illegible] که وقف النبی
صلی الله علیه وسلم علی قلیب بدر فقال هل وجدتم ما وعد ربکم [illegible] قال الآن یسمعون
ما اقول پس از قید الآن لائح می شود که شنیدن کفار مخصوص [illegible] بخطاب فرمودن
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اوشان را وبلاشبه برین تقدیر سمع کفار از قبیل معجزه خواهد بود
تقریر جواب آنکه مراد از تقیید فرمودن آنحضرت سمع کفار را بقید الآن آنست که اکنون که پرده
برافتاد وکفار عذاب خدا را معاینه کردند بر ترک اطاعت خدا و رسول خدا حسرتها می خورند
وتمنا میکنند که مسلمان میبودند بلا تکلف مقوله طیبه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم را می شنوند
وشکی نیست درانکه رفع حجاب ومشاهده عذاب همه کفار را در عالم برزخ تا قیام قیامت رو میدهد
اصلا خصوصیتی بکفار بدر ندارد پس سمع نیز در حق همین کفار در ان عالم متحقق خواهد شد
تایید میدهد این قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که اولا مذکور شده ایسرکم انکم اطعتم الله ورسوله
کما لا یخفی علی المتدرب وازینجا هویدا شد که از قید مذکور وقت تخاطب آنحضرت با کفار
بدر اراده کردن خلاف سیاق حدیث شریف است هذا ما ظهر لی الآن ولعل الله یحدث
بعد ذلک امرا وبما القینا علیک ظهر ان ما توهمه بعض المتعصبین من ان ما روی ابن عمر رضی الله
عنهما مقید بکلمة الآن وهو الوقت الذی خاطبهم النبی صلی الله علیه وسلم فیه فهذا التقیید یفید ان

وجه سوم

سماعهم كان مختصا بذلك الوقت معجزة لرسول الله صلى الله عليه وسلم ولا يفيد عمومه انتهى مما
[illegible] له الى الرشاد كما لا يخفى على اهل السداد واما ما ظنه ذلك البعض من ان في قوله صلى الله
عليه وسلم لما اقول لهم ولاثنتين على الاختصاص الاول لام الاختصاص الداخلة على الموصول
والثاني بناء اقول للواحد المتكلم انتهى فلا يخفى ما فيه فانه لما بين مما سبق من الاجوبة الدقيقة
التعميم المبطل للاختصاص فامتنع حمل اللام عليه واما ذكر الواحد المتكلم فبيان للواقع وتحصيل
لمطابقة السؤال فانه لما سال [illegible] رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم وخاطبه بقوله يا رسول الله
ما تكلم من اجساد [illegible] صلى الله عليه وسلم في الجواب بناء المتكلم الواحد فانقطع عرق الخصوص
واستقام [illegible] التعميم وجه [illegible] ون حضرت قتاده رضي الله عنه احياهم الله حتى اسمعهم
قوله الخ [illegible] بر اختصاص جواب ازين وجه ظاهر است زيرا كه هر گاه شنيدن بدان
بلا ارواح مستبعد بود پس قتاده حال واقعي را بيان كردند كه او سبحانه جل شانه
ايشان را زنده گردانيد يعني ارواح را در جساد كفار اعاده نمود تا كلام تهديد انجام
بشنوند و داغهاى حسرت بخورند و شبه نيست در انكه همه كفار براى چشيدن ذائقه
عذاب در عالم برزخ زنده مى شوند واين زندگى بطوريكه براى ادراك كيفيت عذاب كافي
باشد على الدوام تا بعث باقى مى ماند پس از تاويل حضرت قتاده اصلا تخصيص بكه ابدا
مستفاد نمى شود واحياى مذكور از قبيل معجزات نيست آرى اگر ايشان را حيات حسى دست
ميداد قطعا در معجزه معدود مى شد في فتح البارى اراد قتاده رضي الله عنه بهذا التاويل الرد على
من انكر انهم يسمعون انتهى وبما تلونا عليك ظهر ان ما زعمه رئيس المتعنتين من انه لما فهم قتاده
هذا التخصيص من نظم الكلام زاد ايضاحا وصرح بقوله احياهم الله الخ وعجبا من الذي يقول
انه ذلك الاحياء لم يكن مختصا بالنبي صلى الله عليه وسلم فلعل ذلك القائل يظن احياء الاموات

امرا اسیرا حتی بحکم بعمومه و ما را مصیبا بل قال قولا غریبا و خطأ خطأ صریحا و سلک مسلکا
قبیحا تم بعنوانه السخیف خطأ صریح و قول غیر صحیح فالضعف و لا تتبع الهوی بلکه از مردان
پس ماندگان خود هم خوشوقت می شوند قال الله تعالی و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم
من خلفهم الا خوف علیهم و لا هم یحزنون توضیح مقام آنکه حق سبحانه و تعالی در حق شهدا
احد در سورهٔ آل عمران ارشاد فرموده و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء
عند ربهم یرزقون فرحین بما اتاهم الله من فضله و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من
خلفهم الا خوف علیهم و لا هم یحزنون یستبشرون بنعمة من الله و فضل و ان الله لا یضیع
اجر المؤمنین یعنی مرده گمان مکن کسانی را که کشته شدند در راه خدا ابن عباس رضی الله
عنهما نقل کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم صحابه را فرمود که چون برادران
شما روز احد شهید شدند حق سبحانه جانهای ایشان را در اجواف مرغان سبز جای داده
که در بهشت طواف کنند و بر شاخهای طوبی آشیانه سازند و از نهر فردوس آب خورند
و بوقت استراحت خوابگاه ایشان قنادیل زرین باشد در سایهٔ عرش آویخته
و ایشان میگویند خداوندا خبر ده یاران و برادران ما را ازین دولت که یافته ایم تا
رغبت ایشان بجهاد و جهاد زیاده گردد حق سبحانه و تعالی برای تعریف حال ایشان
تشریف این آیه ارزانی فرمود و نیز مروی است که پدر جابر انصاری رضی الله عنه که از
شهدا بود از حق تعالی درخواست که مرا باز بدنیا فرست تا دیگر باره شربت شهادت بچشم
فرمان رسید که حکم ازلی برین وجه رفته که آمدگان از رجوع ممنوع باشند گفت پس خدایا
از سعادت حال و نعمت لا زوال که مرا داده یاران را خبر کن این آیه نازل شد که شهدا را
مرده مپندارید بلکه ایشان زنده اند نزدیک پروردگار خویش بدان معنی که هر سال تو را

غزوه بدیشان میرسد یا خاک ایشان را میخورد روزی داده می شوند از میوه های بهشت شادمان
بانچه عطا کرده است خدا بایشان از فضل خود که آن دولت خوشنودی حق است و عطای
ورای آن متصور نیست و بعضی گویند که چون جواهر قدسی را بانوار الوهیت شوقی پدید آید
ذوات ایشان را بلمعات معارف ربانی مستنیر کرداند تیز تر قوت ایشان را باکنست پس ازان
بمنبع نور و مصدر رحمت ناظر شوند فرحین عبارت ازان است وحیثیت واقع ابتهاجی زیاده
از وصول بمقام وصال و ... افزون تر از نظر بجمال وجه کریم نمی تواند بود **شعر**
مایه خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست ۔ می کنم جهد که خود را مگر آنجا فکنم
و خوشوقت می شوند ... آنانکه هنوز بایشان نه پیوسته اند از پس ایشان بسبب آنکه
هیچ ترس نیست برایشان از آنچه در پیش خواهد آمد و نباشند که اندوهناک کردند بر مفارقت
دنیا و آنچه در و بگذارند خوشوقت می شوند بنعمت خدا یعنی ثواب اعمال و فضل او و دیگر فرح
دارند شهدا بآنکه خدا ضائع نمیکند مزد مومنان را کذا فی التفسیر الحسینی فائده مختار محققین آنست
که شهدا بالفعل زنده اند بحیوة روحانی وارواح ایشان رکوع و سجود بجا می آرند زیر عرش
تا قیامت و بعضی بحیوة جسمانی گویند و ایشان دو فرقه اند فرقه می گویند که ابدان شهیدان را
بسوی آسمان صعود میکنند ... سعادتهای وافر و کرامتهای متکاثر بایشان عنایت می شود
و فرقه میگویند که ابدان ... اند و بانواع عنایات راحت حاصل میکنند نسبت
در پرده مباد ... وم این ... دو فرقه خلاف مشاهده و بعید از تحقیق است و در مدارج النبوة
مندرج است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در شان شهدای احد بخصوص بعد از ورود احادیث
که در فضل مطلق شهدا ... وارد شده فرمود که چون ایشان بآن عالم انتقال نمودند در آورد
حق تعالی ارواح ایشان را در جوف مرغان سبز و بر رود آن مرغان بلب جوئهای بهشت می آیند

فائده

وازآبهای آن می‌آشامند وازمیوه‌های بهشت میخورند و در منازل و خانهای بهشت و
بوستانها وگلستانها طیران می‌نمایند وبعد ازانکه از سیر بهشت فارغ میشوند شبانگاه
بقنادیل طلا که آویخته شده اند بساق عرش بازمیگردند بالجمله انکار شعور وادراک اموات اگر
کفر نباشد در الحاد بودن او شبهه نیست تم بکلماته الطیبه ونیز مولانا صاحب ممدوح نورالله مرقدهم
فیضهم فرموده اند که کسی صاحب باطن وصاحب کشف برقبور ایشان مراقب شده
چیزی از باطن اخذ میتواند کرد وتحقیق این مقام مفضلا [illegible] حضرات صوفیه قدس سرهم
معاینه باید کرد وبیان اجمالی در بحث مسئله [illegible] وحضرت سید المتکلمین
مرشد المسلمین مولانا رشید الدین خان صاحب [illegible] سوالات تحریر کرده اند
که چون سماع کلام احیا در حق اموات از احادیث معتبره ثابت هست پس در حق کاملین بطریق
اولی ثابت باشد وهرکه قائل باشد که میت سماع وادراک ندارد این عقیده خلاف
عقیده صحابه و تابعین و ائمه است پس باید دانست که قاضی ناصرالدین بیضاوی در تفسیر کریمه
و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات یعنی ومگوئید در حق کسیکه کشته شود در راه
خدا که ایشان مرده اند می نویسد وفیها ای فی الآیة دلالة علی ان الارواح جواهر قائمة
بانفسها وهذا ما اختاره الفلاسفة والمحققون من اهل الاسلام واما القول بان الارواح
اجسام لطیفة ساریة فی الابدان کسریان الماء فی الورد والنار فی الفحم والدهن فی السمسم فمما
تفوه به بعض الملیین مغایرة لما یحس من البدن تبقی بعد الموت دراکة لان البدن یضعف
وقت الموت وضعفه لا یقتضی ضعف النفوس بل النفوس تقوی وقت النوم فتشاهد
الاحوال وتطلع علی المغیبات فاذا کان ضعف البدن لا یوجب ضعف النفس فهذا یقوی الظن
فی ان موت البدن لا یستعقب موت النفس ولان کثرة الافکار سبب لاستکمال النفس بالمعارف

لا آلهیه وهو غایة کمال النفس فما هو سبب لکمال النفس فهو سبب لنقصان البدن و [illegible]

فی ان النفس لا تموت بموت البدن ولان اعطی احوال النفس علی ضد احوال البدن وذلک لان

النفس انما تفرح وتبتهج بالمعارف الالهیة والدلیل علیه قوله تعالی الا بذکر الله تطمئن القلوب

وقال صلی الله علیه وسلم ابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی ولا شک ان ذلک الطعام والشراب

لیس الا عبارة عن المعرفة والمحبة والاستنارة بانوار عالم الغیب وبالجملة فالسعادة

النفسانیة کالمضادة للسعادة الجسمانیة فکل ذلک یشعر ان النفس مستقلة بذاتها ومتی کان

کذلک وجب ا[illegible] النفس [illegible] کذا فی التفسیر الکبیر تفصیل مقام آنکه بعض

از یقین میکنند [illegible] در بدن مانند سریان آب در ورد و آتش

در انگشت [illegible] ارواح بدو دلیل یکی آنکه در آیات و

احادیث اوصافی که از لوازم و خصائص جسم است برای ارواح مثبت شده مانند توفی و قبض و

ارسال و امساک و تنعیم و تعذیب و اخراج و [illegible] و خروج و انتقال و آمد و رفت کردن در عالم

برزخ و خوردن و نوشیدن و سیر کردن و نطق کردن و شناختن و عدم شناختن و هم آنکه

ارواح ادراک می کنند لذات جنود را و معقولات را و شکی نیست در آنکه ادراکات و علوم اعراض

اند پس اگر قائل شویم که ارواح اجسام نیستند بلکه اعراض اند لازم آید که عرض قائم شود بعرض

و بطلان این [illegible] در علم کلام مبین شده و محققان اهل اسلام و فلاسفه اختیار کرده اند که

ارواح جواهر مجرده اند [illegible] ادراک و شعور را از ذاتیات ارواح است که گاهی از آن منفک نمیشود

و احوال ارواح مغایر و مباین احوال ابدان است چرا که بدن وقت موت ضعیف و مضمحل

می شود و روح را قوت و اشتعال رو میدهد و هنگام خواب بدن را تعطل مستولی میگردد

[illegible] عجیبه غریبه را و بعد موت بدن خراب و متعفن میشود و ادراکات

تفصیل مقام

[illegible] ارواح [illegible]

نفس را صورت ترقی نمایان میگردد و ہکذا الی ما لا نہایة له و در تفسیر عزیزی مرقوم است که جان
آدمی ہر چند در شدائد و مصائب گرفتار شود به حفظ الٰہی محفوظ است شکسته شدن و فنا پذیر شدن
آن از محالات است و لہذا در حدیث شریف وارد است انما خلقتم للابد یعنی جان آدمی که
حقیقت آدمی عبارت ازان است ابدی است ہرگز فنا پذیر نیست و آنچه در عرف مشہور است
که موت ہلاک جان میکند محض مجاز است نہایت کار موت آنست که جان از بدن جدا
شود و بدن بسبب نایافت مربی و محافظ از ہم پاشد و الا جان را فنا متصور نیست و اثبات
عالم برزخ و امکان حشر و نشر مبنی بر ہمین مسئله است و درین سوره نیز ہمین را [illegible]
ثابت فرموده اند تفصیل این اجمال آنکه آدمی مرکب از دو چیز است جان و بدن جزو
اعظم او جان است که تبدل و تغیر دران راه نمی یابد و بدن بمنزله لباس است که در حالت
بودن در شکم مادر رنگی دیگر داشت و بعد از برآمدن از شکم تا آخر سن طفولیت رنگی دیگر دارد
و در جوانی و پیری اختلاف بسیار در وی راه مییابد پس جزو اعظم او که جان است و شعور
و ادراک و تلذذ و تالم خاصه او ست چون فنا قبول نکرد و در دست محافظانی که از حضور
جناب کبریا بر آن گماشته شده مقبوض ماند در جمع اجزای بدن و اعاده تالیف و ترتیب
آنہا بہمان شکل و صورت چه استبعاد ماند که مانند آن از ابتدای تا انتہای عمر بارہا مشاہده
کرده می شود انتہی و فی التفسیر الکبیر التحقیق ان الانسان جوہر و ہو الفعال و ہو الدراک و ہو
المؤمن و ہو المطیع و ہو العاصی و ہذه الاعضاء آلات و ادوات له فی الفعل فاضیف الفعل
الی الآلة فی الظاہر و فی الحقیقة یضاف الی ذلک الجوہر انتہی یعنی تحقیق ہمین است که انسان عبارت
است از جوہر یعنی نفس نه از بدن و صفت ادراک و فعل و اطاعت و ایمان و عصیان بالذات
برای نفس ثابت است و ہمه اعضا آلات و وسائل افعال او ہستند و فی شرح المشکوة للمحقق الدہلوی

قدس سره قد ثبت فی الدین ان الروح باقیة ولها علم وشعور بالزائرین وللارواح الکمل قرب ومکان
من جناب الحق تعالی کما کان فی الحیوة انتهی وفی شرح الصدور ذهب اهل الملل من المسلمین وغیرهم
الی ان الروح تبقی بعد موت البدن لقوله تعالی کل نفس ذائقة الموت والذائق لابد ان یبقی
بعد المذوق وما تقدم فی هذا الکتاب من الآیات والاحادیث فی بقائها وتصرفها وتنعیمها وتعذیبها
الی غیر ذلک دال علیه وعلی هذا فهل یحصل لها عند [illegible] فنا ثم تعاد یدل علیه ظاهر قوله تعالی کل من
علیها فان او لا [illegible] فی قوله تعالی الا من شاء الله قولان حکی السبکی فی
تفسیره [illegible] انها من المستثنین کما قیل فی الحور العین انتهی
یعنی در شریعت حقه [illegible] آنها [illegible] علم وشعور بزیارت کنندگان
حاصل میشود ومر ارواح کاملان را [illegible] حق تعالی متحقق همچنانکه علو شان در
زندگانی دنیا حاصل بود ومختار ملیین وفلاسفه [illegible] روح بعد موت بدن باقی می ماند و
آیه کریمه کل نفس ذائقة الموت یعنی هر جان چشنده مرگ است دلالت واضحه دارد بران زیرا که
چشنده چیزی را ضرور است که باقی ماند بعد چشیدن آن چیز و آیات واحادیث که از آنها تصرف
بقا وتنعیم وتعذیب روح ثابت شده دلالت می کنند بر بقای آن واختلاف است در آنکه در قیامت
روح را فنا خواهد شد یا [illegible] باقی [illegible] ماند از ظاهر آیه کریمه کل من علیها فان فنای روح
مستفاد می شود [illegible] روح را در قیامت نیز فنای نیست ومندرج
است در ذیل اشیای که او تعالی شانه آنها را در آیه کریمه الا من شاء الله از لحوق فنا
استثنا فرموده ومؤید اوست آنچه در بدور سافره از بحر الکلام منقول شده که مختار اهل سنت
جماعت [illegible] هفت چیز اند که آنها در قیامت فنا نخواهند شد عرش وکرسی ولوح وقلم
وبهشت [illegible] هر گاه مانند تابش صبح روشن شد که انسان در حقیقت

عبارت است از روح که جوهر است قائم بالذات و صفت ادراک و شعور و سمع بذاته او را حاصل است

و حاشا که او را فنا و هلاکت طاری شود پس انکار شنیدن ارواح سلام و کلام احیا

و شناختن زائران و جواب دادن سلام ایشان از پایهٔ اعتبار در علما ساقط است و علیه

جمهور الصحابة والتابعين و به نطقت الآيات و السنن و على هذا تخصيص الشهداء لاختصاصهم

بالقرب من الله و مزيد البهجة والكرامة فلا يرد ا[illegible]ت الروحانية المستتبعة لادراك اللذة والالم

مشتركة في الجميع فما وجه تخصيص الشهداء بها و حضرت شيخ عبد الحق محدث دهلوی رحمه الله

در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب افاده فرموده که تمام اهل سنت و جماعت رحمهم الله

تعالی اعتقاد دارند به ثبوت ادراکات مثل علم و سمع مر [illegible] اموات [illegible] را انتهی و قال الامام

حجة الاسلام الامام الغزالي رحمه الله ان الروح اذا فارقت البدن يعني بتحقيق روح چون

جدا می شود از بدن تحمل القوة الوهمية بتوسط القوة النطقية يعني بر میدارد قوت وهمیه

را بواسطه قوت نطقی فتكون ح مطالعة للمعاني المحسوسة لان تجردها من هيأت البدن

غير ممكن يعني پس میباشد روح درین وقت آگاه شونده برای معانی محسوسه زیرا که

خالی شدن روح از جمیع هیئتهای بدن بطوریکه هیچ گونه تعلقی و خصوصیتی بآنها باقی نماند

ممکن نیست وهی عند الموت شاعرة بالموت وبعد الموت متخيلة نفسها و تتصور جميع ما كانت

تعقله حال الحيوة يعني و روح نزدیک مرگ شعوری به مرگ میدارد و پس از مرگ خیال

میکند ذات خود را و تصور میکند همه آن چیز را که اعتقاد میداشت بدان در حالت زندگانی دنیا

و صدر الدين شيرازی تلمیذ میر باقر داماد در اسفار اربعه بعد نقل این کلام گفته هذا الكلام

صحیح برهانی ثابت بالبرهان القطعی بالجمله سماع میت و ادراک او عبارت است از روح که او را بعد

مفارقت از بدن طاری شد لکن تعلقی بدان دارد که مناط شناختن زائران و

کلام وسلام زندگان برهمان تعلق است باحادیث بسیار که قدر مشترک آنها بمرتبهٔ تواتر معنوی رسیده ثابت است چون ذکر آن احادیث رساله ضخیمی میخواهد لهذا بر تعداد انواع احادیثیکه دلالت بر سمع میت می کنند اکتفا می کنم تا پوشیده نماند که انواع احادیث سماع اینست اول احادیث قلیب بدر قلیب بفتح قاف وکسر لام وسکون یای تحتانیه وبای موحده بمعنی چاه وتفصیل اینمقام بوجه اتم مبین شده فتذکره که علما ازان حدیث استدلال بر سماع میت نموده اند ومنکران را بحد سکوت رسانیدند وانکار حضرت ام المومنین عائشه صدیقه رضی الله عنها ازقبول نداشته اند چنانکه در فتح الباری وغیره شروح بخاری ودیگر شروح حدیث موجود [illegible] اینمقام عنقریب لائح خواهد شد فانتظره مفتشا

دوم احادیث معرفة المیت لمن یغسله ویجهزه وسماعه ما یقال فیه ومایقوله الجنازة مارة یعنی شناختن میت کسی راکه غسل میدهد او را وکفن [illegible] شنیدن وی سخنی را که گفته شود در حق او وشنیدن احیا کلام میت را وصدای آنکه جنازه نوز [illegible] است روی احمد وابن ابی الدنیا والطبرانی فی الاوسط عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ان المیت یعرف من یغسله ویحمله ومن یکفنه ومن یدلیه فی حفرته یعنی بتحقیق مرده میشناسد کسی را که او را غسل میدهد وبر میدارد او را وکفن میدهد وی را و داخل میکند او را در قبر وروی ابن ابی [illegible] عن بکر بن عبد الله المزنی قال بلغنی ان المیت یموت الا وروحه فی ید ملک [illegible] یعلمونه ویکفنه وهو یری ما یصنع اهله فلو یقدر علی الکلام لنهاهم عن الرنة و [illegible] که می میرد [illegible] او در [illegible] ملائکه میباشد پس مردمان غسل میدهند وکفن میدهند [illegible] وی [illegible] که میکنند اهل او پس اگر میت را قدرت بر کلام میبود هر آئینه باز میداشت ایشان را از نوحه کردن وآواز نمودن وفی بعض الرسائل مردها قبل از دفن نیز حال پس ماندگان میباشد می بینند وغسل دهنده ودفن کننده را

می شناسند کما فی الاحیاء عن عمرو بن دینار قال ما من میت یموت الا و هو یعلم ما یکون فی اهله
بعده و هم یغسلونه و یکفنونه و انه لینظر الیهم و قال ابو سعید الخدری رضی الله عنه سمعت
رسول الله صلی الله علیه و سلم ان المیت یعرف من یغسله و من یدلیه فی قبره و بعد از دفن
حال پس ماندگان را بلا واسطه می دانند یا بواسطه ملائکه و دیگر مردها چنانچه در بعض کتب
معتبره مذکور است که بعد مردن ملاقات مردها باهم می شود و یکی از دیگری حال پس
ماندگان از اقارب و اغیار دریافت میکند انتهی و بروایت شیخین از ابو سعید خدری رضی الله
عنه ثابت شده که فرمود رسول مقبول صلی الله علیه و سلم وقتیکه نهاده میشود جنازه یعنی
میت بر نعشش پس برمیدارند او را مردان بر گردنهای خود پس اگر باشد میت نیکوکار میگوید
پیش فرستید مرا بثواب عمل صالح که من کرده ام و این اسناد قول بجنازه که جثه میت است
بطریق مجاز است و قائل روح است و تواند که روح را دران حالت بجثه فرستاده باشند
و اگر باشد بدکار میگوید جنازه مر کسان خود را یعنی آنهاکه برمیدارند او را ای وای کجا
میبرید او را می شنود آواز او را هر چیز از حیوانات بلکه نباتات و جمادات نیز مگر آدمی که بقضیه
تکلیف ستر و کتمان آن از وی مطلوب تا ایمان بغیب باشد و اگر می شنید آدمی البته
هلاک میشد بجهت دهشت و ترس هکذا فی الترجمه و بروایت ابن ابی الدنیا از عمر بن خطاب
رضی الله عنه ثابت شده که هر چیز سوای آدمی و جن کلام میت را می شنود پس میگوید ای برادران من
وای بردارندهٔ جنازهٔ من در فریب نیندازد شما را دنیا همچنانکه در فریب انداخت مرا و بازی
نکند زمانه بشما همچنانکه بازی کرد بمن بگذاشتم مال دنیا برای وارثان خود و روز قیامت
حساب آن بر من است و حال آنکه شما پس جنازه من می روید و می خوانید مرا کذا فی شرح
الصدور در سوم احادیث سلام کردن بر میت و جواب سلام ایشان توضیح این مقاله آنکه

علم مردگان چهارم حدیث ادراک میت ... جلال الدین سیوطی برای اثبات این دعوی بابی مستقل منعقد
کرده حیث قال باب زیارة القبور و علم الموتی بزوارهم ورؤیتهم لهم و حدیثهای متعلق این باب پیش
ازین بیان کرده ایم فقط بر تخریج احادیث داله بر شنیدن میت خفق نعال ... مقام مبسوطا
سابقا بقلم حواله نموده ایم ... سوای این نوع بسیار احادیث اند که دلالت صریحه دارند
اجماع و ادراک میت ... از انجمله ... که دلالت میکند بر آگاه شدن مردگان از احوال
زندگان علی ما ... بابی مستقل برای اثبات این مطلب منعقد نموده حیث
قال باب عرض اعمال الاحیاء ... حدیث انس بن مالک رضی الله عنه ثابت شده که
فرمود پیغمبر خدا صلی ... ان اعمالکم تعرض علی اقاربکم و عشائرکم من الاموات فان کان
خیرا استبشروا وان کان ... حتی تهدیهم یعنی بدرستیکه عملهای شما پیش میشوند
بر نزدیکان و کسی شما ... نیک می باشد خوش میشوند از ان و اگر
بد باشد دعا میکنند که خداوندا میران اوشان را تا آنکه هدایت نمائی ایشان را و بروایت طیالسی
از جابر بن عبدالله رضی الله عنه بثبوت پیوسته که فرمود رسول خدا علیه الصلوة والثنا بدرستیکه
اعمال شما پیش میشوند ... بر نزدیکان شما در قبور ایشان پس اگر اعمال نیک باشند شاد
میشوند از ان و اگر بد باشند دعا میکنند که خداوندا الهام کن اوشان را و در دلهای ایشان
القا کن ... بفرمان برداری تو و اخرج ابن ابی الدنیا والاصبهانی فی الترغیب عن ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تفضحوا اموتاکم بسیئات اعمالکم فانها تعرض علی
اولیائکم من اهل القبور و از انجمله ... که دلالت میکند بر ایذا یافتن میت از چیزی که ایذا میدهد
این زنده و این ادل است بر انکه میت را شعور و ادراک و سمع باقی میماند و سیوطی بابی مستقل برای
اثبات این مدعی منعقد کرده حیث قال باب تاذی المیت بما یبلغه عن الاحیاء من القول فیه

ذالهم عن سبته واذاه اخرج الديلمي عن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الميت يؤذيه
في قبره مما يؤذيه في بيته يعني ميت را ايذا ميرسد در قبر چيزي كه ايذا ميرسد او را در خانه خود وروايت
ابونعيم وابن منده از ابوهريره رضي الله عنه ثابت شده كه فرمود پيغمبر خدا عليه الصلوة والسلام
دفن كنيد مردگان خود را ميان قبور صالحين چرا كه ميت ايذا مي‌يابد از همسايه بد همچنانكه
ايذا مي‌يابد زنده از همسايه بد واخرج البخاري عن عائشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم لا تسبوا الاموات فانهم قد افضوا الى ما قدموا يعني دشنام مدهيد مردگان را تحقيق كه
ايشان رسيدند بسوي اعمالي كه پيش فرستاده‌اند و بروايت سعيد بن منصور از ابن مسعود رضي الله
عنه ثابت شده كه گفت بيزارم از ايذا دادن ميت همچنانكه بيزارم از ايذا دادن زنده كذا في
شرح الصدور واخرج ابو داود عن عائشة رضي الله عنها ان كسر عظم الميت ككسره حيا قال السيوطي
في شرحه روينا في جزء من حديث ابن منيع عن جابر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال خرجنا مع
جنازة مع رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى اذا جئنا القبر اذا هو لم يفرغ فجلس النبي صلى الله عليه وسلم
على شفير القبر فاخرج الحفار عظما ساقا او عضدا فذهب ليكسرها فقال النبي صلى الله عليه وسلم لا تكسرها فان
كسرك اياه ميتا ككسرك اياه حيا ولكن دسه في القبر فاستفدنا من هذا سبب الحديث انتهى وفي
ترجمة المشكوة شكستن استخوان مرده همچو شكستن استخوان اوست در حالت زندگي ابن عبد البر الفقيه
گفته كه ازينجا مستفاد ميگردد كه ميت متألم ميگردد بجميع آنچه متألم ميگردد بدان زنده و لازم اينست
كه متلذذ گردد بتمام آنچه متلذذ ميشود بدان زنده انتهى تنبيه اعلم ان شراح الحديث اختلفوا
في تعيين معناه فذهب الطوائف الى ان المراد كسر عظم الميت ككسره حيا في الاثم ويعضده ما روى ابن
ماجه عن ام سلمة رضي الله عنها عن النبي صلى الله عليه وسلم كسر عظم الميت ككسر عظم الحي في الاثم وشرذمة
توجهوا الى ان المقصود كسر عظمه ككسر عظم الحي في التقبيح والتوهين قال الطيبي في هذا الحديث اشارة

تنبيه

الى

الا انه لا يهان ميتا كما لا يهان حيا وفي الكتب الفقهية في كسر عظم الميت تقبيح الصورة واهانة له وتوهم بعضهم

الى ان المراد كسر عظم الميت ككسر عظمه حيا في التالم والتاذي قال ابن عبد الملك وابن

عبد البر يستفاد من هذا الحديث ان الميت يتالم بما يتالم به الحي قال ابن حجر ومن لوازمه ان

الميت يستلذ بما يستلذ به الحي ويؤيده ما اخرج ابن ابي شيبة عن ابن مسعود رضي الله عنه قال اذى

المؤمن في موته كاذاه في حياته وما اخرج سعيد بن منصور عن ابن مسعود انه سئل عن الوطي على القبر قال

كما اكره اذى المؤمن في حياته فاني اكره اذاه بعد موته كذا في شرح الصدور وما اخرج احمد عن

عمرو بن حزم قال راني النبي صلى الله عليه وسلم متكئا على قبر فقال لا تؤذ صاحب هذا القبر او لا تؤذه

كذا في مشكوة المصابيح قال الشيخ الدهلوي لعل المراد ان روحه تكره الرضى بالاتكاء على قبره لتضمنه

اهانة واستخفافا ويعضده ما في الميزان للشعراني من انه قال الشافعي واحمد يجوز تقليم اظفار الميت وقال

ابو حنيفة ومالك لا يجوز فالاول مخفف والثاني مشدد ووجه الاول ان ذلك من جملة الطهارة

المامور بها العبد ما دام في الدنيا مع كونه لا يولم الميت ووجه الثاني ان في ذلك تصرفا في بدن الميت

ولم يصرح الشارع فيه بامر فكان تركه مقدما على فعله انتهى فقوله لا يولم الميت مشعر بان ما يكون

مولما للميت لا يجوز فعله للاحياء وهذا نص على ادراك الميت وشعوره وما في مرقاة المفاتيح لا

ان ارواح الاموات تتالم من المؤذيات وتفرح من اللذات في البرزخ كما كانت في الدنيا اذا

وعيت هذا فاعلم اولا ان اتباع السواد الاعظم والجم الغفير لا مرية في وجوبه فحج لمع من هذا الحديث

ان للميت شعورا وادراكا واحساسا اولا بهذا الاصل ثانيا وثانيا ان يبقى ذلك الحديث على اطلاقه

ولم يقيد بقيد دون قيد فيشمل جميع محتملاته من ان كسر عظم الميت ككسر عظمه حيا في التالم والتاذي

واهانته وتقبيح الصورة ووزر الاثم للكاسر ولا شك في ثبوت الشعور للميت حينئذ ايضا ومن ههنا سقط

ان ما تخيله بعض المتعصبين من ان الاستدلال بقوله صلى الله عليه وسلم كسر عظم الميت ككسره حيا على حس الميت

وشعوره بانه لو لم يكن له حس لم يثبت له الالم فكيف يصح التشبيه بين الكسرين خطا الا ان نقول
ان اردتم ان المراد به ان كسر عظم الميت ككسر عظم الحي من جميع وجوه فليس بشي لانه يلزم منه
ان يجب على الذي كسر عظمه من القصاص ما يجب على كسر عظم الحي وهذا باطل فتعين ان
المراد ليس بذلك وانما المراد ان كسر عظم الميت اثم كما ان كسر عظم الحي اثم لانه يجب ان يحترموا
صورته ويعظموه كما يعظمونه في الحيوة وبهذا فسره الشراح حيث قالوا في الحديث دلالة
على تعظيم الميت كما كان في حياته ولهذا صرح العلماء بان الايلام لا يتحقق في الميت انتهى ملخصا
ومما ينبغي ان لا يبقى اليه اسمع ما اتصف به كان من المصنفين حتى بابيك اليقين توضيح مقام آنكه شارحان
حديث اختلاف كرده اند در تعيين معنى حديث پس بعضى ميگويند كه مراد آنست كه شكستن استخوان
مرده گناه است همچنانكه شكستن استخوان زنده گناه است ومؤيد اوست آنچه بروايت ابن ماجه از ام سلمه ثابت شده كه فرمود
پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم شكستن استخوان مرده مانند شكستن استخوان زنده است در گناه و
فرقه ميگويند كه مقصود آنست كه در شكستن استخوان مرده اهانت ميت و تقبيح صورت است او
ومختار اكثر محققين آنكه در شكستن استخوان مرده ايذا و رنج ودرد بميت حاصل ميشود ابن الملك
وابن عبد البر تصريح كرده اند كه ازين حديث ظاهر ميگردد كه ميت دردناك مى شود چنانكه
دردناك مى شود زنده واز چند احاديث واخبار تائيد اين مدعى نمايان ميگردد واز انجمله آنست
آنچه بروايت ابن ابى شيبه از ابن مسعود رضى الله عنه ثابت شده كه ايذاى مسلمان در حالت موت
مانند ايذاى اوست در حالت حيات واز انجمله است بروايت سعيد بن منصور ثابت شده كه
شخصى از ابن مسعود رضى الله عنه پرسيد كه آيا ماليدن قبر روا است فرمودند كه مكروه ميدانم ايذاى
مسلمان ميت همچنانكه مكروه مى دانم ايذا دادن مسلمان زنده واز انجمله است آنچه روايت نموده
احمد بن حنبل از عمرو بن حزم گفت كه ديد مرا پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم تكيه كننده بر قبرى پس فرمود

تحقيق حكم شكستن

که ایذا داده صاحب این قبر را یا فرمود که ایذا مده او را این شک را وی است محقق دهلوی قدس سره
افاده فرموده که شاید مراد آنست که روح مرده راضی نمیشود به تکیه دادن بر قبر او و مکروه
میدانند این را چه درین اتکاء ذلت و اهانت میت است و از انجمله است آنچه در میزان شعرانی
مذکور است که نزد امام شافعی و احمد بن حنبل تراشیدن ناخنهای میت جائز است زیرا که
بجهت آن نظافت و طهارت مرده حاصل میشود و او را هیچگونه ایذا و رنج رو نمیدهد
و نزد امام ابو حنیفه و مالک تراشیدن آنها جائز نیست چه این تصرف است در بدن میت
و شارع بآن امر نفرموده پس ترک وی اولی باشد بر فطن محتجب نیست که جواز تراشیدن
ناخنهای میت بجهت عدم ایذا مشعر است بانکه هرچه مرده را ایذا دهد مانند شکستن استخوان وی
البته ممنوع است ارتکاب او چنانکه لا یخفی و از انجمله است آنچه در مرقاة مذکور است که شکی
نیست درانکه ارواح مردگان در عالم برزخ اند و دردناک می شوند از اشیای
موذیه که از زندگان در حق اموات بظهور انجامد و شادان و فرحان می شوند دران عالم از
اشیای لذیذه که از احیا در حق ایشان ظاهر کرده هرگاه اینهمه بیان ذهن نشین شد پس در پرده
مباد که شبهه نیست درانکه پیروی جمهور واجب است و سابقاً مسلک جمهور در معنی حدیث
مذکور مبین شده پس درینصورت ازان حدیث مانند روشنی صبح ظاهر میشود که میت را شعور
و ادراک حاصل است و هو المطلوب نیز پوشیده مباد که ممکن است که حدیث مذکور را بعید ساختن
از تقییدات و باحتمالی از احتمالات مقید نسازند بلکه او را مطلق و عام گذارند تا حدیث مذکور
شامل ماند همه احتمالات را که مذکور کردیم پس برین تقدیر حاصل حدیث آنکه در شکستن استخوان
مرده ایذا و اهانت و گناه و قبح صورت دست میدهد و ظاهر است که بر تقدیر تعمیم
اطلاق نیز شعور و ادراک میت متحقق میشود و القصه از جمیع ماسبق بتحقیق بهویدا شد که مرده

آنچه بعضی بحبر ان زعم کرده اند که از قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسر عظم المیت ککسره حیاً
استدلال آوردن بر شعور میت باینطور که اگر میت را احساس و رنج ثابت نشود چگونه مشابهت
میان شکستن استخوان مرده و شکستن استخوان زنده متحقق کرده خطای است صریح اگر مقصود نیست
که در جمیع امور شکستن استخوان مرده مانند شکستن استخوان زنده است پس لازم می آید که از
شکستن استخوان مرده نیز قصاص لازم آید همچنانکه واجب می شود قصاص از شکستن استخوان
زنده و این باطل است پس متعین شد که مراد آنست که شکستن استخوان مرده گناه است همچنانکه
شکستن استخوان زنده گناه است چراکه واجب است تحسین صورت میت و در صورت شکستن
استخوان وی تقبیح صورت لازم می آید و مؤید اوست آنچه بعضی شراح حدیث تفسیر کرده اند
که حدیث مذکور دلالت میکند بر تعظیم میت مثل تعظیم او در زندگی و لهذا علما تصریح نموده اند
که در میت ایلام و ایذا متحقق نمی شود انتهی کلام ذلک البعض و از انجمله است حدیثی که دلالت
میکند بر ایذا یافتن میت از نوحه زندگان و گریستن ایشان بآواز بلند عن عمر بن الخطاب
رضی الله عنه ان المیت یعذب بالنیاحة علیه فی قبره اخرجه البخاری و انس و عمران بن حصین و عدی
بن حبان فی صحیحه و سمرة بن جندب عند الطبرانی فی الکبیر یعنی مرده معذب می شود در قبر
بسبب گریستن و نوحه کردن زنده بر وی و فی المشکوة عن عمرة بنت عبد الرحمن انها
قالت سمعت عائشة و ذکر لها ان عبد الله بن عمر یقول ان المیت لیعذب ببکاء الحی علیه
تقول یغفر الله لابی عبد الرحمن اما انه لم یکذب ولکنه نسی او اخطأ وانما مر رسول الله صلی الله
علیه وسلم علی یهودیة یبکی علیها فقال انهم لیبکون علیها وانها لتعذب فی قبرها متفق علیه انتهی
فی ترجمة المشکوة روایت است از عمرة بنت عبد الرحمن بن سعد بن زراره که وی گفت شنیدم
عائشه را و حال آنکه ذکر کرده شد مر عائشه را که عبد الله بن عمر می گوید که میت عذاب کرده می شود

بلکہ گریستن زندہ بروی می گفت عائشہ بیامرزد خدای تعالی مر ابی عبد الرحمن را کہ لقب ابن عمر است
این کلمہ در جائی میگویند کہ کسی سخنی گفتہ و خطا کردہ میگویند خدا او را رحمت کند و بیامرزد. باز
عائشہ میگوید آگاہ باشید بدرستیکہ وی یعنی ابن عمر عمدا دروغ نگفتہ است و چون گوید نسیان
وی اعلی وارفع است ازان ولکن وی فراموش کردہ است آنچہ ازان حضرت شنیدہ یا خطا
کردہ است در شنیدن و فہمیدن بعد ازان بیان خطا ابن عمر میکند بقول خود چنین نیست
کہ گذشت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بر زن یہودیہ کہ مردہ بود و گریستہ میشد بروی پس گفت آنحضرت
بدرستیکہ ایشان می گریند بروی وحال آنکہ وی بتحقیق ہر آئینہ عذاب کردہ می شود در قبر
پس آنحضرت در خصوص یہودیہ این گفت و کفار دیگر در حکم وی خواہند بود و در خصوص
وی ہم نگفت کہ وی بسبب بکاء ایشان معذب است بلکہ وی در عذاب است چنانکہ شان
کافر است و ایشان می گریند و او را عزیز میدارند و مرحوم میدانند و وی خوار و ملعون است
از اینجا ابن عمر فہمیدہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بطریق کلیہ فرمودند کہ میت بسبب گریہ
زندگان بر وی در قبر معذب میگردد انتہی و در مظاہر حق ترجمہ مشکوۃ شریف میں مرقوم
ہے یہ اعتراض حضرت عائشہ نے اپنی اجتہاد سے کی اور یہ اعتراض جب وارد ہو کہ یہ حدیث
خاص اسی قضیہ میں سنی گئی ہو حال آنکہ یہ ثابت ہوئی ہے ساتھ الفاظ مختلفہ اور
روایات متعددہ کی ابن عمر سے اور راویوں کی مقید ہے اور مطلق ہے پس صورت خاص کہاں
رہی انتہی قال الامام النووی فی شرح صحیح مسلم قولہ صلی اللہ علیہ وسلم ان المیت لیعذب
ببکاء اہلہ علیہ فی روایۃ ببکاء الحی وفی روایۃ یعذب فی قبرہ بما نیح علیہ فی روایۃ من یبک
علیہ یعذب واختلف العلماء فی ہذہ الاحادیث فتاولہا الجمہور علی من اوصی بان یبکی
علیہ وینا ح بعد موتہ فنفذت وصیتہ فہذا یعذب بعد موتہ ببکاء اہلہ علیہ ونوحہم لانہ بسببہ ومنسوب

قالوا فاما من بكى عليه اهله وناحوا من غير وصية فلا يعذب لقوله تعالى لا تزر وازرة
وزر اخرى قالوا وكان من عادة العرب الوصية بذلك ومنه قول طرفة شعر
اذا مت فانعيني بما انا اهله ❁ وشقي علي الجيب يا ابنة معبد ❁
فخرج الحديث مطلقا حملا على ما كان معتادا لهم وقالت طائفة هو محمول على من اوصى بالبكاء
والنوح او لم يوص بتركهما فمن اوصى بهما او اهمل الوصية بتركهما يعذب بهما لتفريطه
باهماله الوصية بتركهما فاما من وصى بتركهما فلا يعذب بهما اذ لا صنع له فيهما ولا تفريط منه
وحاصل هذا القول ايجاب الوصية بتركهما ومن اهملهما عذب بهما وقالت طائفة معنى الاحاديث
انهم كانوا ينوحون على الميت ويندبونه بتعديد شمائله ومحاسنه في زعمهم وتلك الشمائل قبائح
في الشرع يعذب بها كما كانوا يقولون يا مرمل النسوان ومخرب العمران ومفرق الاخدان
ونحو ذلك مما يرونه شجاعة وفخرا وهو حرام شرعا وقالت طائفة معناه انه يعذب بسماعه
بكاء اهله ويرق لهم والى هذا ذهب محمد بن جرير الطبري وغيره قال القاضي عياض وهو اولى
الاقوال وقالت عائشة رضي الله عنها معنى الحديث ان الكافر او غيره من اصحاب الذنوب
يعذب في حال بكاء اهله عليه بذنبه لا ببكائهم والصحيح من هذه الاقوال ما قدمناه عن الجمهور
واجمعوا كلهم على اختلاف مذاهبهم على ان المراد بالبكاء هنا البكاء بصوت ونياحة لا مجرد
دمع العين انتهى

ترجمه

تفصيل مرام آنكه مختار جمهور كه صحيح و معتبر از همه مذاهب است آنست كه معذب
شدن مرده بسبب نوحه كردن زنده و گريستن آن بآواز بلند بروی در صورتی است
كه ميت در حالت زندگی وصيت كرده باشد بنوحه كردن و گريستن و عادت عرب همين بود كه بنوحه
و بكا وصيت ميكردند چنانچه قول طرفه بران دلالت دارد شعر اذا مت فانعيني بما انا اهله
وشقي علي الجيب يا ابنة معبد ۞ يعني چون بميرم پس خبر مرگ من بسان بچيزی كه من لائق

۴

او تسیم و شگاف گریبان ابرمز ای دختر معبد و در صورت عدم وصیت میت بنوحه و بکا
نخواهد شد و بعضی عمل کرده اند که تعذیب مرده بنوحه و بکای زنده در صورتی ست که میت
وصیت کرده باشد باین هردو یا وصیت نکرده باشد بترک این هردو پس میت اذیت یابد
زیرا که ترک نوحه و بکا واجب ست و جماعتی توهم کرده اند که تعذیب میت مخصوص ست بانکه زندگان
اوصاف جمیله و خصائل حمیده میت بیان کنند و در شریعت این همه امور از قبائح معدود
اند چنانچه در جاهلیت میت را باین طور با آواز بلند میگفتند که ای بیوه کننده زنان
و زینت دهنده جماعت و خراب کننده مکانها و جدا کننده دوستان و مؤید این ست آنچه
بروایت موسی اشعری ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما من میت یموت
فیقوم باکیهم فیقول واجبلاه واسیداه ونحو ذلک الا وکل الله به ملکین یلهزانه ویقولان
اهکذا کنت یعنی نیست هیچ مرده که می میرد پس میایستد گریه کننده قوم پس میگوید
آن گریه کننده ای کوه ای سردار و مانند آن که در ندبه و تفجع میگویند مگر آنکه برو
میگمارد خدای تعالی دو فرشته را که میجنبانند و دفع میکنند آن میت را و میگویند
بطریق ایذا و توبیخ آیا همچنین بودی تو و این نیز نوعی از عذاب ست و نیز بروایت طبرانی
از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما ثابت شده که روزی عبدالله بن رواحه را غشی و بیهوشی
طاری شد پس زنی نوحه میکرد او را و میگفت ای سردار و ای کوه و ای حسن امید
پس در آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در حالیکه بهوش آمد عبدالله بن رواحه و
عرض نمود که ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مرا بیهوشی لاحق شده بود پس زنان و اقربا
گریه نمودند و شمائل چند بیان کردند پس فرشته باستاد و با او تازیانه بود که او را
بسوی پایهای من متوجه نمود و گفت تو چنان هستی که زنان میگویند اوصاف تو با

می کنند گفتم که نیستم من چنین و اگر میگفتم که هستم چنین هر آینه میزد آن فرشته تازیانه را
به پایهای من و مختار حضرت ام المومنین عائشه صدیقه آنست که کافر و گنهکار معذب می شود
بسبب کفر و گناه نه بجهت نوحه و بکا و از انجمله است حدیثی که دلالت میکند بر تلقین میت
چه اگر میت را در قبر ادراک و سمع نباشد تلقین لغو گردد في شرح المصابيح الامر في قوله
صلى الله عليه وسلم لقنوا موتاكم للندب الاستحباب والتلقين العرض وهو ان يقال عند
المحتضر لا اله الا الله محمد رسول الله والمراد بموتاكم المحتضرون مجاز من باب ما يؤول وفيه تنبيه على
ان لا يقال ذلك حتى يشهد امارات الموت وقوله صلى الله عليه وسلم لقنوا موتاكم يحتمل التلقين
بعد الموت حملا للفظ على الحقيقة وبه قال الشافعي واصحابه والتقييد بموتاكم تخصيص بالمسلمين والظاهر
انه للغالب لانه صلى الله عليه وسلم لقن اباطالب فلم يتلقن وقال الاكثرون المراد بموتاكم في قوله
صلى الله عليه وسلم اقرءوا على موتاكم يس المحتضرون مجاز من باب ما يؤول وقيل الميتون
حملا على الحقيقة وقال الشارح الاول يحمل على المحتضر وعلى الميت يقرء عنده في بيته او في مدفنه
وقيل الحكمة في قرائة يس ان احوال القيامة والبعث مذكورة فيها فلعله يتذكرها ويخشى وذكر
الشيخ سعد الحموي رحمة الله عليه في كتابه المسمى تحفة الاخيار مسندا ان النبي صلى الله عليه وسلم
قال لعلي بن ابيطالب رضي الله تعالى عنه اكثر من قرائة سورة يس فان في قرائتها عشر بركات
ما قرءها جائع الا شبع ولا ظمآن الا روى ولا عار الا اكتسى ولا مريض الا برء ولا محتضر
الا خفف عليه ولا خائف الا امن ولا مسجون الا خرج ولا مسافر الا اعين ولا عزب الا تزوج
ولا طالب ضالة الا وجد انتهى في شرح الاذكار وجه كون التلقين بعد الدفن مستحبا انه
تذكير للميت قال تعالى وذكر فان الذكرى تنفع المؤمنين ويكون العبد في هذه الحال احوج
الى التذكير قال العلماء ولا يعارض التلقين قوله تعالى وما انت بمسمع من في القبور وقوله انك

ذلک انک لا تسمع الموتی لانه صلی الله علیه وسلم نادی اهل القلیب واسمعهم وقال ما انتم باسمع منهم لکنهم لا یستطیعون
جوابا وقال فی المیت انه یسمع قرع نعالهم وانکر بعض المالکیه سماع الموتی ورده وقد الف
الحافظ السخاوی جزءا فی التلقین نقل فیه عن ائمة المذاهب الاربعة استحبابه واعمال فی
ذلک حتی الاصح مرام آنکه تلقین یعنی خواندن کلمهٔ طیب یعنی لا اله الا الله محمد رسول الله
وخواندن سورهٔ یس در حالت احتضار بالاجماع مستحب است و اما تلقین بعد از دفن
کردن میت پس امام احمد بن حنبل و امام مالک اکثر حنفیه ان را منع کردند جمهور شافعیه و بعضی حنفیه مانند امام صفار
و امام ظهیر الدین و قاضی محمد کرمانی تجویز نموده اند توضیح این ابهام آنکه در شرح
سفر السعادة مرقوم است که در تلقین میت بعد از دفن حدیثی آمده که نزد شافعیه معمول
است سیوطی در جمع الجوامع از طبرانی و ابن النجار و ابن عساکر و دیلمی از ابی امامه می آرد که
فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون بمیرد یکی از برادران شما و دفن کنید او را و
ریختید خاک بر وی باید که [illegible] از شما بر سر وی و بگوید یا فلان بن فلانه
دوی یعنی میت [illegible] یا فلان بن فلانه چون
این بار می شنود بر [illegible] فلان بن فلانه درین نوبت میگوید
ارشاد کن مرا رحمت کند خدای تعالی ولیکن شما نمی شنوید پس بگوید ای فلان یاد کن آنرا
که بر آمدهٔ تو بران از دنیا شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وانکه راضی شده
که خدا پروردگار تست و محمد پیغمبر تست و اسلام دین تست و قرآن امام تو چون این را
گفت میگیرد منکر و نکیر دست دیگری را و میگوید بیرون آیید از پیش این بنده چکار
داریم اکنون ما با وی حق سبحانه تلقین کرد حجت او را مردی در مجلس شریف حاضر بود
گفت یا رسول الله اگر نام مادرش ندانیم بکه نسبت کنیم فرمود نسبت کن بحوا که مادر همه است

انتهی و در نهایه شرح هدایه ست این حدیث مذکور ست در تره حدیث احمد و ابو داود و ابن ماجه
از معقل بن یسار ثابت شده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه سلم اقرأوا سورة
یس علی موتاکم یعنی بخوانید سوره یس را بر مرده های خود ظاهر آنست که مراد از
محتضر باشد و عمل نیز همین ست و احتمال دارد که مراد از خواندن سوره یس بعد موت
باشد در خانه یا بر سر قبر و بروایت علی بن ابیطالب ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله
علیه سلم در خواندن سوره یس ده برکت حاصل میشود گرسنه را آسوده کی دست میدهد
و تشنه را سیرابی عطا میشود و برهنه را لباس و مریض را صحت و محتضر را تخفیف سکرات
و ترسنده را امنیت و محبوس را رهای و مسافر را دستگیری و بی زن را زن و بدست
آمدن جانور گریخته و بروایت مسلم از ابوسعید و ابوهریره رضی الله عنهما ثابت شده
فرمود رسول خدا صلی الله علیه سلم لقنوا موتاکم لا اله الا الله یعنی تلقین کنید مرده های
خود را کلمه طیب بدانکه تلقین مشتق ست از لقن بمعنی سرعت فهم تلقین بمعنی فهمایندن و مراد از
تلقین اینجا ذکر این کلمه ست در حضور کسی که حاضر شده ست او را موت و نزد امام شافعی
رحمه الله مراد تلقین بعد از موت ست و درینصورت قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم موتاکم بر معنی
حقیقی باقی خواهد ماند و در صورت اولی از قبیل مجاز ما یؤل الیه خواهد بود و بروایت
ابن ماجه از عبدالله بن جعفر بن ابیطالب رضی الله عنه بثبوت رسیده که فرمود پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب العرش العظیم و الحمد لله
رب العالمین قالوا یا رسول الله کیف الاحیاء قال اجود و اجود یعنی تلقین کنید و بفهمانید
مرده های خود را این کلمات گفتند صحابه ای پیغمبر خدا چگونه ست این اذکار مر زندگان را
اگر بیاموزانیم و تلقین کنیم گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بهتر و نیکوتر چه ذکر حق سبحانه

وتعالی زنده و مرده را شفای قلب جلای روح است و خصار این صفات و مع
ذوق و حیات جاودانی [illegible] و فی الارکان الاربعة لمولانا عبد العلی قدس سره
وما قیل ان التلقین [illegible] ان المیت لا یسمع فهذا باطل لانه قد ورد فی الحدیث ان المیت
یسمع [illegible] النعال من الاحیاء ورسول الله صلی الله علیه وسلم قد نادی الکفرة المدفونین
فی قلیب بدر وقال انهم یسمعون لا یقدرون علی الجواب لما یحقهم من العذاب شدید انتهی
یعنی آنچه بعضی زعم کرده اند که تلقین میت لغو است زیرا که میت نمیشنود پس باطل است
زیرا [illegible] شریف وارد شده که میت زیاده تر می شنود به نسبت زنده
[illegible] زیرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خطاب فرمود و آواز داد کفار را که انداخته
[illegible] در چاه بدر و فرمود که ایشان میشنوند و قدرت ندارند بر جواب دادن چرا که
[illegible] ایشان را عذاب سخت و فی النهایة شرح الهدایة وعند الشافعی یستحب ان
یلقن بعد الدفن فیقال یا عبد الله و یا امة الله اذکر ما خرجت علیه من الدنیا من شهادة ان لا اله الا الله
وان محمدا رسول الله ان [illegible] و [illegible] آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث
من فی القبور ورضیت بالله [illegible] صلی الله علیه وسلم نبیا و رسولا
وبالقرآن اماما و بالکعبة قبلة و [illegible] قوله علیه السلام لقنوا موتاکم کذا فی
شرح ابو جیه فی ذخیرة الفقهاء والفتاوی الظهیریة جوز بعض المشائخ التلقین بعد الدفن فیقول
یا فلان بن فلان و یا فلانة بنت فلانة اذکر دینک الذی کنت علیه الی آخره وفی ذخیرة
العقبی حاشیة شرح الوقایة قال و یلقن الشهادة ای یذکر الشهادتین معا عنده لان الاولی
لا تقبل بدون الثانیة وقیل وقت التلقین بعد الدفن بان یقال یا فلان اذکر دینک الذی
کنت علیه رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد علیه السلام نبیا و بالقرآن اماما و بالکعبة

قبله انتهى وفي جامع الرموز شرح مختصر الوقاية ويلقن الشهادة فيجب على اخوانه واصدقائه
ان يقولوا عنده كلمة الشهادة ولا يقولوا له قل كيلا يابى عنه كما في شرح الطحاوي والكرماني
واشار في الكافي والمضمرات الى ان المراد من الشهادة اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له
واشهد ان محمدا عبده ورسوله وانما خص التلقين بالمحتضر لان تلقين الميت لم يجز عند الائمة
الثلثة وعند بعضهم من اصحابنا ما عليه فتوى ائمة بلخ وبخارا كما في الجواهر لكن قال الامام الصفار
في التلخيص انه مشروع لانه يعاد روحه وعقله ويفهم ما يلقن وقال صاحب الغياث اني
سمعت استاذي قاضي خان حكى عن الامام ظهير الدين انه لقن بعض الائمة واوصاني
بتلقينه فلقنته بعده وفي الجواهر انه لما سئل القاضي الكرماني عنه قال ما رآه المسلمون
حسنا فهو عند الله حسن وروي في ذلك حديثين انتهى ودر عشور از تجنيس نقل كرده
تلقين بعد از دفن جائز ست نزد بعضی مشائخ حنفيه واز امام صفار منقول ست كه
تلقين بعد از دفن موافق مذهب امام اعظم رح جائز ست وهر كه اين تلقين را منع كند
پس او مذهب معتزله را اختيار كرده ودر فتاوى عالمگيری منقول است كه تلقين وقت
احتضار مستحب ست بالاجماع واما تلقين بعد از دفن پس موافق ظاهر روايت روا نيست
كذا في العيني شرح الهداية ومعراج الدراية ودر فتاوى مضمرات مصرح ست كه ما عمل ميكنيم
وفتوى ميدهيم بتلقين نزد موت وتلقين بعد از دفن ودر شرح اذكار مذكور ست
كه تلقين ميت از انجهت مستحب شده كه در تلقين ياد دهانيدن وپند دادن ميت ست وفرمود
حق تعالى وذكر فان الذكرى تنفع المومنين يعنى پند ده وتذكير وموعظه فرو مگذار پس
بدرستيكه پند دادن سود ميرساند مومنان را وظاهر ست كه ميت دران حالت محتاج تر است
بسوى تذكير پس درين تصريح است بشنيدن ميت كلام زنده را ومعارضه ميكند اين را قول او تعالى

الكم

انک لاتسمع الموتی و ما انت بمسمع من فی القبور چرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم ندا کردند کفار
وشنوانیدند ایشان را وفرمودند که شما از ایشان زیاده تر نمی شنوید لکن ایشان جواب
... بالکلیه منکر شده اند سماع موتی را و مردود است انکار شان و حافظ سخاوی
... من تالیف کرده و دران کتاب از مجتهدین اربعه نقل کرده که تلقین بعد
از دفن مستحب است و بما القینا علیک ظهران التلقین بعد الدفن مما جوزه بعض الحنفیة و ما
الشافعیة فکلهم جوزوه کما نص علیه شارح المصابیح . اما الحافظ السخاوی فقد نقل عن الائمة
الاربعة ان التلقین بعد الدفن مستحب فما توهمه بعض حملة عرش الفلسفة من ان المراد من الموتی
فی قوله علیه الصلوة والسلام لقنوا موتاکم هو المشرف علی الموت علی سبیل المجاز المرسل
... ائمة اہل السنة والجماعة من الحنفیة والشافعیة والمالکیة والحنبلیة واجمعوا علیه فالاحتجاج
... الحدیث علی سماع المیت خلاف الاجماع انتهی ففریته بلا مریة وان ہذا الا افک مبین ثم
ذکر ذلک البعض عبارات الکتب مقطوعة غیر تامة وہذا من سجیته وغریزته فانه ذکر
العبارة الاولی من شرح المصابیح وطرح العبارة الاخیرة وہی ان قوله صلی الله علیه وسلم
لقنوا موتاکم یحتمل التلقین بعد الموت حملا اللفظ علی الحقیقة وبه قال الشافعی واصحابه وترک
العبارات الفقهیة الدالة علی کون التلقین بعد الدفن مختار بعض الفقهاء الحنفیة کثرہم الله تعالی

بلکه قدر مشترک درباب سماع میت بدرجه تواتر معنوی رسیده ولهذا تمام اہل سنت وجماعت
اعتقاد دارند بسماع میت چنانکه از دلائل عقلیه ونقلیه سابقا ذکر کردیم سماع اموات به ثبوت
پیوسته والآن در جرح وقدح تمسکات منکرین سماع موتی شروع میکنیم واستنباط
نفی سماع اموات از آیه کریمه فانک لاتسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین
نفی پس ہر آئینه تو نمی توانی شنوانید مردگان را و نمی توانی شنوانید کران را آواز خواندن

وقتیکه زردی بکردانند پشت داده قابل تماشا است چرا که سباق بیان موحده و مراد ازان
قول او تعالی است ولئن ارسلنا ریحا فرأوه مصفرا لظلوا من بعده یکفرون یعنی اگر فرستیم بادی
که موذی و بهلاک است چون دبور که ریح عذاب است بر مزروعات پس ببینند آن
زرد شده را از سبزی و بهلاکت نزدیک رسیده چنانکه از وی نفع نتوان گرفت البته
شوند پس از زردی زراعت کافر ناسپاسی که کمال التجاجت کردندی و از رحمت حق مایوس
نشدندی و ای محمد صلی الله علیه وسلم از کافران این طمع مدار که فهم کنند سخنان را و قول تو
مقبول نمایند کذا فی التفسیر الحسینی و در تفسیر بیضاوی در ذیل تفسیر قول تعالی الله الذی یرسل الریاح فتثیر
سحابا الی قوله تعالی ولئن ارسلنا ریحا فرأوه مصفرا الآیة مذکور است و هذه الآیات
ناعیة علی الکفار لتقلبهم و عدم تدبرهم و سرعة تزلزلهم لعدم تفکرهم و سوء رأیهم
فان النظر السوی یقتضی ان یتوکلوا علی الله و یلتجئوا الیه بالاستغفار اذا احتبس القطر عنهم
ولم ییأسوا من رحمته وان یبادروا الی الشکر والاستدامة بالطاعة اذا اصابهم
برحمته ولم یفرطوا بالاستبشار وان یصبروا ... لم یکفروا
نعمه انتهی و سیاق بیان تحتانیه آیة ازان ... سیاق قول او تعالی است
وما انت بهادی العمی عن ضلالتهم ان تسمع الا من یؤمن بآیاتنا فهم مسلمون یعنی نیستی تو
راه نماینده کوردلان از گمراهی ایشان یعنی قادر نیستی بر آنکه توفیق ایمان دهی مشرکان را
نمی شنوانی مواعظ و نصایح قرآن مگر کسی را که باور میدارد آیات مرا پس آنجا عمیان کننده اند
مراد او امر واقعی است و همچنین در تفسیر البیضاوی سماهم عمیا لفقدهم المقصود الحقیقی من الابصار او لعمی
قلوبهم انتهی و فی التفسیر الکبیر للامام الرازی اما قوله تعالی ان تسمع الا من یؤمن بآیاتنا
فالمعنی یا محمد صلی الله علیه وسلم لیس سماعک الا علی الذین علم الله انهم یؤمنون بآیاته ای یصدقون

[illegible] الله تعالی علی من سلم وجه الله یعنی سالما [illegible] انتهی [illegible]

که در قول او تعالی لا تسمع الموتی مذکور است بطریق مجاز اموات القلوب یعنی مرده دلان که
کافران باشند مراد است نه مردگان حقیقی پس مراد بعدم سماع عدم اجابت حق است زیرا که
این آیت نازل شده است در دعوت کفار بایمان و عدم اجابت ایشان حق را و معنی آیة
مذکوره اینست که تو نمی توانی اجابت حق کنانی کافران را پس دلالت بر عدم سماع موتی
ثابت نشد مؤید اوست قول او تعالی و لا تکونوا کالذین قالوا سمعنا وهم لا یسمعون چه
درین آیه نیز مراد از عدم سماع عدم سماع تذکر و قبول و انتفاع و حصول موعظت است یعنی
مشوید مانند کسانیکه گفتند شنیدیم و ایشان نمی شنوند یعنی مانند اهل کتاب که توریت
خواندند و بزبان معترف شدند و بران عمل نکردند کذا فی فتح الرحمن بترجمة القرآن و در
تفسیر حسینی مسطور است و مباشید مانند آنانکه گفتند شنودیم مثل اهل کتاب یا کفره یا منافقان
و حال آنکه ایشان نمی شنوند شنیدنی که بدان نفع گیرند پس گویا که نمی شنوند **شعر**
مگو که می شنوم هرچه گفته سعدی ؎ چه شد که می شنوی چون سخن نمی شنوی
و فی التفسیر البیضاوی و لا تکونوا کالذین قالوا سمعنا کالکفرة او المنافقین الذین ادعوا السماع وهم
لا یسمعون سماعا ینتفعون به فکانهم لا یسمعون راسا انتهی و هکذا فی التفسیر الکبیر و النیسابوری
و غیرهما من التفاسیر المعتبرة و نیز تایید می دهد آن را قول او تعالی و تقدس تنزیل من الرحمن
الرحیم کتاب فصلت آیاته قرآنا عربیا لقوم یعلمون بشیرا و نذیرا فاعرض اکثرهم فهم لا یسمعون
یعنی این فرو فرستاده است از جانب خدای بخشاینده به هدایت نفوس عوام مهربان بعنایت
قلوب خواص این کتابی است واضح ساخته شده آیتهای وی در حالتیکه قرآنی است عربی برای
قومیکه میدانند در حالیکه مژده دهنده و ترساننده است پس روی گردان شدند اکثر مردم

پس ایشان نمی شنوند بسمع قبول یعنی نمی پذیرند کذا فی التفسیر الحسینی وفی البیضاوی فاعرض
اکثرهم عن تدبره وقبوله فهم لا یسمعون سماع تامل وطاعة انتهی وفی الکشاف فهم لا یسمعون ای
لا یقبلون ولا یطیعون من قولک تشفعت الی فلان فلم یسمع قولی ولقد سمعه ولکن لما لم یقبله
ولم یعمل بمقتضاه فکانه لم یسمعه وفی التفسیر الکبیر در عاشرها کونهم معرضین عن القرآن لا یسمعونه
ولا یلتفتون الیه انتهی بالجمله جمیع مفسرین محققین اجماع دارند برانکه هرجاکه در قرآن مجید وفرقان
حمید نفی سماع از کفار اشرار مذکور شده مراد ازان نفی نفس سماع نیست بلکه مقصود
ازان نفی ثمرات سماع است که وی عبارت است از عدم اجابت حق وعدم اطاعت
وعدم عمل بمقتضای نصوص قاطعه القصه در محاوره قرآن درچنین مقام اراده نفی ثمرات
سماع از قبیل مجاز متعارف شده ونفی معنی حقیقی سماع از قسم حقیقه مهجوره گردیده ومن ههنا
ظهر ان ما زعمه بعض اهل الهوا من ان القول بان المراد بالاسماع اسماع قبول مردود لانا
نقول هذه الزیادة لا تخلو اما ان یکون علی سبیل البیان او الزیادة علی النص لا سبیل الی
الاول لان الاسماع لفظ خاص وضع لمعنی معلوم علی الانفراد وحکمه ان یتناول المخصوص قطعا
ولا یحتمل البیان لکونه مبینا فلا یجوز الالحاق به ولا سبیل الی الثانی لان الزیادة نسخ عندنا وزیادة
عند الشافعی رح وعلی کلا المذهبین لا یصح هذا الالحاق اما علی قول الشافعی فلما بینا انه لا یحتمل
البیان واما علی قولنا فلانه لا بد من ناسخ اقوی منه ولا اقل من ان یکون مثله لا نسخ الکتاب
بالاحاد انتهی کلامه بعبارته مما لا ینبغی ان یصغی الیه فان عدم احتمال البیان والزیادة انما
یصح ابتناؤه علی ارادة المعنی الحقیقی من نفی السماع ونحن اثبتنا من اجماع المفسرین عدم ارادته
وکلا وحاشا ان نرید المعنی الحقیقی ثم نحقق البیان او الزیادة بل انما نعنی المعنی المجازی المتعارف
فیما بین اهل التفاسیر کما القینا علیک تفصیله بما لا مزید علیه فانصف ولا تتبع الهوی

فائده جمیع محققین

حق سبحانه وتعالى جابجا در قرآن مجيد کافران ومنافقان را صم وبکم فرموده پس اگر شخصی از آن
معنی حقیقی اراده کند انصاف باید کرد که چه قدر ناقص الفهم بوده باشد هکذا فی الرسالة
الرشیدیة ونیز که در کریمه صم بکم عمی فهم لا یرجعون وامثال آن بقرائن واضحه
صم وبکم وعمی معنوی مراد است فی التفسیر الحسینی ایشان کرانند از شنیدن حق یعنی قبول
سخن حق نمی کنند گنگانند از گفتن حق چه زبان ایشان در اقرار بایمان با دل موافقت
ندارد پس گویا که سخن نمیگویند کورانند بدیدهٔ بصیرت از دیدن حق پس ایشان باز
نگردند ازین صفتها وبرهمین وجه محشور شوند ونحشرهم یوم القیمة علی وجوههم عمیا وبکما وصما
انتهی وفی انوار التنزیل لما سدوا اسماعهم عن الاصاخة الی الحق وابوا ان ینطقوا به السنتهم
ویبصروا الآیات بابصارهم جعلوا کانما ایفت مشاعرهم وانتفت قواهم کقوله شعر
صم اذا سمعوا خیرا ذکرت به ؛ وان ذکرت بسوءٍ عندهم اذنوا ؛ وکقوله شعر
اصم عن الشئ الذی لا ارید ؛ واسمع خلق الله حین ارید انتهی ؛ وافاد الشروانی فی حاشیته علی
ذلک التفسیر انه لما کان المعلوم من حالهم انهم کانوا یسمعون وینطقون ویبصرون امتنع حمل ذلک
علی الحقیقة فلم یبق الا التشبیه حالهم لشدة تمسکهم بالعناد واعراضهم عما سمعهم من القرآن وما یظهره
الرسول صلی الله علیه وسلم من الادلة والآیات بمن هو اصم فی الحقیقة فلا یسمع واذا لم یسمع لم یتمکن
من الجواب فلذلک جعله بمنزلة الابکم فاذا لم ینتفع بالادلة ولم یبصر طریق الرشد فهو بمنزلة الاعمی
انتهی همچنان در کریمه لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولّوا مدبرین الآیة موتی القلوب
که کفارانند مجازا مراد اند الآن برهان این دعوی یعنی مراد از موتی کفارانند بطریق مجاز
از تفاسیر معتبره باید شنید فی انوار التنزیل واسرار التاویل للقاضی ناصر الملة والدین
البیضاوی فی تفسیر قوله تعالی فانک لا تسمع الموتی وهم مثلهم لما سدوا عن الحق مشاعرهم انتهی
جمع مشعر بمکسر المیم الة وبفتحها محل

یعنی کفار مانند مردگان اند چرا که بند کرده اند حواس خود را از شنیدن حق و فی البیضاوی
انما شبهوا بالموتی لعدم انتفاعهم باستماع ما یتلی علیهم کما شبهوا بالصم فی قوله تعالی ولا
تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین فان استماعهم فی هذه الآیة ابعد انتهی و فی المدارک فی تفسیر قوله تعالی
فانک لا تسمع الموتی ای موتی القلوب فلا تطمع ان یقبلوا منک انتهی و نیز صاحب مدارک در
تفسیر قول او تعالی انک لا تسمع الموتی الآیة افاده فرموده لما کانوا لا یعون ما یسمعون و
لا به ینتفعون شبهوا بالموتی وهم احیاء صحاح الحواس انتهی یعنی هرگاه کافران فائده میگرفتند
ازان چیزی که میشنیدند در التشبیه داده شدند به مردگان و حال آنکه کافران زنده اند
و حواس صحیح دارند و قد افاد الامام الراغب الاصفهانی فی عیون المفردات فی تفسیر قوله تعالی
انک لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء اذا تولوا مدبرین ای لا یفقهون لکونهم کالموتی
فی افتقادهم بسوء فعلهم القوة العاقلة التی هی الحیوة المختصة بالانسانیة انتهی و افاد رئیس
المتکلمین فخر الملة والدین فی تفسیر الکبیر الثانی انه تعالی امره صلی الله علیه وسلم بعد ظهور حجة
رسالته بان یتوکل علی الله ولا یلتفت الی اعداء الله و یشرع فی تمشیة مهمات الرسالة
بقلب قوی فقال فتوکل علی الله ثم علل ذلک بامرین احدهما قوله تعالی انک علی الحق المبین و
فیه بیان ان المحق حقیق بنصرة الله والله لا یخذله وثانیهما قوله تعالی انک لا تسمع الموتی
وانما حسن جعله سببا للامر بالتوکل لان الانسان ما دام یطمع فی احد شیئا فانه لا یقوی
قلبه علی اظهار مخالفته فاذا قطع طمعه عنه قوی قلبه علی اظهار مخالفته فان الله تعالی قطع طمع
محمد صلی الله علیه وسلم بان بین انهم کالموتی وکالصم وکالعمی فلا یفقهون ولا یسمعون ولا
یبصرون ولا یلتفتون الی شیء من الدلائل وهذا سبب لقوة قلبه صلی الله علیه وسلم علی
اظهار الدین کما ینبغی انتهی و فی معالم التنزیل للامام البغوی ان الله لا یسمع من یشاء حتی یتعظ

وکر

وبحیث ما انت بمسمع من فی القبور یعنی الکفار شبههم بالاموات فی القبور حیث لا یجیبوا انتهی

و همچنین در کریمهٔ ان اللہ یسمع من یشاء وما انت بمسمع من فی القبور ان انت الا نذیر که

منکران سماع اموات بظاهر این آیت تمسک میکنند همین معنی مراد ست یعنی مراد از من فی القبور

کفار اند بطریق مجاز درینصورت عدم سماع موتی از آیهٔ مذکوره باثبات نرسیده بلکه عدم

سماع کافران ثبت شد وبرای اثبات این دعوی عبارات تفاسیر معتبره نقل میکنیم فی التفسیر الحسینی

یعنی هر آئینه خدا میشنواند وفهم میکناند هر کرا میخواهد بتوفیق وهدایت ونیستی تو شنواننده

کسی را که در گور باشد ذکر من فی القبور ترشیح تمثیل کفار ست نیستی تو مگر ترساننده وبر تو

همین ابلاغ وانذار است انتهی وفی تفسیر المدارک ان اللہ یسمع من یشاء وما انت بمسمع من فی

القبور یعنی انه قد علم من یدخل فی الاسلام ممن لا یدخل فیه فیهدی من یشاء هدایته واما انت

فخفی علیک امرهم فلذلک تحرص علی اسلام قوم مخذولین شبه الکفار بالموتی حیث لا ینتفعون

بمسموعهم ان انت الا نذیر ای ما علیک الا ان تبلغ وتنذر فان کان المنذر ممن یسمع الانذار

نفع وان کان من المصرین فلا علیک انتهی وفی روابط الآیات من فی القبور یعنی الکفار شبههم

بالاموات فی القبور لانهم لا یجیبون اذا دعوا وفی التفسیر الرحمانی من فی القبور من موتی الجهل

الظلمانیه وفی انوار التنزیل ان اللہ یسمع من یشاء هدایته فیوفقه لفهم آیاته والاتعاظ بعظاته

وما انت بمسمع من فی القبور ترشیح تمثیل المصرین علی الکفر بالاموات ومبالغة فی اقناطه

عنهم انتهی ودرینجا خدشهٔ است جواب طلب تقریرش آنکه بر تقدیر تشبیه کفار با موتی

لازم می آید که در حق موتی که مشبه به اند عدم سماع بطریق اتم واقوی متحقق باشد زیرا که

مقتضای تشبیه آن است که وجه شبه در مشبه به اتم وزیاده تر باشد از مشبه ودرینجا کفار

مشبه اند وموتی مشبه به ووجه شبه عدم سمع است پس درینصورت از نص صریح عدم سماع موتی

ثابت و متحقق شد و نیز مؤید اوست آنچه در تفسیر بیضاوی در ذیل تفسیر آیه کریمه انما یستجیب الذین
یسمعون والموتی یبعثهم الله ثم الیه یرجعون یعنی جز این نیست که قبول میکنند دعوت اسلام را
آنانکه می شنوند و مردگان یعنی کافران بر انگیزد ایشان را خدا باز بسوی او گردانیده شوند
مسطور است انما یجیب الذین یسمعون سماع تفهم و تامل کقوله تعالی او القی السمع و هو شهید و هؤلاء
کالموتی الذین لا یسمعون انتهی و تقریر جواب موقوف است بر تمهید یک مقدمه و بیانش آنکه
در علم بیان مبین شده که وجه تشبیه مشترک میباشد میان مشبه و مشبه به فی شرح التلخیص للعلامة
التفتازانی وجه الشبه هو المعنی الذی قصد اشتراک الطرفین هما المشبه والمشبه به فی ذلک المعنی
تحقیقاً او تخییلا والا فزید والاسد فی قولنا زید کالاسد یشترکان فی الوجود والجسمیة
الحیوانیة وغیر ذلک من المعانی مع ان شیئاً منها لیس وجه الشبه فالمراد المعنی الذی له زیادة
اختصاص بهما وقصد بیان اشتراکهما فیه ولهذا قال الشیخ عبد القاهر التشبیه الدلالة علی اشتراک
شیئین فی وصف هو من اوصاف الشیئ فی نفسه خاصة کالشجاعة فی الاسد والنور فی
الشمس انتهی بالجمله وجه شبه و مقصود از تشبیه در مثال زید کالاسد شجاعت است که مشترک است میان
زید که مشبه است و اسد که مشبه به است بخلاف افتراس که وجه شبه نمی تواند شد زیرا که
وی مخصوص است باسد و در زید یافته نمیشود هرگاه این مقدمه ممهد شد پس الآن باید
دانست که وجه شبه میان کفار و موتی عدم اجابت حق است که مشترک است میان مشبه یعنی
کفار و مشبه به یعنی موتی و در مشبه به اقوی و اتم است چه کفار تا زمانیکه زنده اند احتمال اجابت
حق باقی است اما موتی که از دار تکلیف بدار جزا انتقال کردند اصلا اجابت حق از ایشان
ممکن نیست و از عدم اجابت حق تعبیر بعدم سماع در آیات قرآنیه واقع شده کما ذکرنا
تفصیله من التفاسیر المعتبرة مثل البیضاوی والکشاف والحسینی تفصیل این اجمال آنکه اگر از عدم

سماع

سماع عدم اجابت حق اراده نکنیم بلکه معنی حقیقی او که عدم سماع بآله سمع است مراد باشند پس میگوئیم
که ممکن نیست که این معنی وجه شبه میان کفار و موتی باشد چه عدم سماع بحاسه
سمع میان مشبه و مشبه به مشترک نیست بلکه در مشبه یعنی کفار وقت حیات ضد آن که
وجود سماع بحاسه سمع است متحقق و درین وقت اگر عدمش نیز متحقق باشد اجتماع ضدین لازم
آید و آن ظاهر البطلان است هکذا فی الطریقة الوسطی و بما القینا علیک انهدم اساس ما حیله
بعض حملة عرش الاصحة من انه قال البیضاوی فی تفسیر قوله تعالی و ما انت بمسمع من فی القبور انه
ترشیح لتمثیل المصرین علی الکفر بالاموات مبالغة فی اقناطه عنهم انتهی قلت الترشیح هو ذکر ما یلائم
المشبه به کالمصراع الثانی فی قوله لدی اسد شاکی السلاح مقذف له لبد اظفاره لم تقلم
وههنا شبه الکفار بالموتی و رشح بعدم السمع یعنی ذکر ما یلائم الموتی فثبت عدم سماعهم
بالنص قطعا تم کلامه ملخصة و ذلک لما وعیت آنفا من ان المراد بعدم السماع هو عدم اجابة
الحق وهذا هو وجه الشبه بین المشبه والمشبه به لا عدم السماع الحقیقی فغایة ما ثبت من النص هو ذلک العدم
لا هذا العدم فتفطن و ایضا انقطع عرق ما زعمه ذلک البعض من انه قال البیضاوی فی تفسیر قوله تعالی
انما یستجیب الذین یسمعون والموتی یبعثهم الله ثم الیه یرجعون انما یجیب الذین یسمعون سماع تفهم
و تامل کقوله تعالی او القی السمع وهو شهید وهؤلاء کالموتی الذین لا یسمعون فهذا نص صریح
فی عدم سماع الموتی تم بعنوانه و ذلک لان المراد من قوله لا یسمعون انهم لا یسمعون سماع
تفهم و تامل والقرینة علیه ذکر هذا السماع فی صدر هذه العبارة و تنصیصه به فی مواضع کما
تفطنت منا تفصیله سابقا بما لا مزید علیه و ایضا یوافقه ما فی التفسیر الحسینی انما یستجیب جز این
نیست که اجابت میکنند دعوت ترا الذین یسمعون آنانکه می شنوند بسمع قبول از روی
فهم و تامل اما کافران مانند مردگان اند ایشان اجابت نباید چنانچه از اموات والموتی

معهم الله وهو دكان ابر انگیز اند خدا آگاه بدانند و دانستن سود نکنند ثم اليه يرجعون پس بسوی او باز کرده شوند همه را برای جزا و مکافات انتهی فتبصر بعين الانصاف وتجنب عن سبيل الاعتساف وايضاً اندفع ما توهمه ذلك البعض من انه ما قال بعضهم انه ليس المراد بقوله تعالى من في القبور ولقوله تعالى الموتى الاجساد الخالية عن الارواح على الحقيقة بل المراد الكفار فكانه قال انك لا تسمع الكفار فلم يثبت حكم عدم السماع للموتى فوهم على وهم مبناه قصور النظر وقلة الفكر وعدم الوقوف على علم البيان والا فعلى هذا يلزم ان يكون الآية اقوم دلالة على عدم سماع الموتى لان لفظ الموتى ومن في القبور حقيقة الاجساد الخالية عن الارواح فلا بد من الاستعارة اذا اريد بهما الكفار واصل الاستعارة التشبيه والاصل في التشبيه ان يكون وجه الشبه اتم واكمل واشهر في المشبه به كما صرح به ائمة البيان وعليه قول الشاعر شعر ظلمناك في تشبيه صدغيك بالمسك ٭ فان قاعدة التشبيه نقصان ما يحكى ٭ فيثبت بهذا التأويل ايضاً ان يكون عدم السماع في الموتى اتم واكمل واعرف قطعاً تم كلامه بلفظه وذلك لما وعيت ان وجه الشبه هو عدم اجابة الحق ولا ريب في كونه اقوى واتم في المشبه به هذا ولا تتبع الهوى وبعضی جواب داده اند باین طور که مراد از موتی ومن في القبور معنی حقیقی مراد است یعنی مرده ها ومعنی مجازی او یعنی کفار اراده نمی کنیم وبهذا مقصود منکران ثابت نمیشود چنانچه همین تقریر در متن مذکور میشود وقطع نظر ازان همه منکران سماع میت اینقدر نمی فهمند که مذکور در آیه کریمه لا تسمع الموتى وما انت بمسمع من في القبور نفی اسماع مخاطب است چنانکه صیغه تسمع ومسمع بران دلالت صریحه دارد واسماع بالکسر بمعنی رسانیدن آواز متکلم بگوش سامع ودرینصورت معنی آیه اینست که نمی شنوانی تو مرده ها را یعنی در حیز اختیار وقدرت تو نیست که اوشان را اسماع نمائی بلکه خدای تعالی میشنواند هر کرامی خواهد چه این شنوانیدن در قدرت کامله او تعالی

است ونظیر آیة مذکوره قول او تعالی است انک لاتهدی من احببت ولکن الله یهدی من
هکذا فی المرقاة شرح المشکوة بالجملة جائز است که او تعالی جلت قدرته موتی را در قبور قسمی از حیات
بخشد که حاصل شود بدان سمع وادراک چنانچه قول قتاده که در آخر حدیث بخاری مذکور است
بران دلالت صریحه دارد و در قول قتاده تخصیص بآنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست که
بطریق معجزه واقع شده باشد و نه تخصیص باین اموات بلکه خدای تعالی قادر است که آن
حالت در همه اموات نیز پیدا کند از هر شخص که باشد در هر زمان بر هر تقدیر هذا ما افاده
الشیخ الاجل فی شرح المشکوة نفی سماع فی نفسه با تمسک منکرین تمام شود و شتان
ما بینهما یعنی بون باین فیما بین الاسماع والسماع کما لا یخفی علی من القی السمع وهو شهید واما
ما ظن بعض مقتفی آثار الفلاسفة من انه لا ینافی هذا النظم اعنی قوله تعالی انک لا تسمع الموتی
وقوله تعالی وما انت بمسمع من فی القبور علی قوله تعالی وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی وقوله تعالی
انک لاتهدی من احببت وقوله تعالی انتم تزرعونه ام نحن الزارعون لانه لیس فی تینک الآیتین ما یدل
علی الثبوت فادعاء ما لا ثبت بالنظم لا عبارةً ولا اشارةً ولا دلالةً ولا اقتضاءً باطل باجماع
اهل الاصول کما عرف فی موضعه واما ما هو دال علی الثبوت فی هذه الآیات فمذکور بعد حرف
الاستثناء والاستفهام فالقیاس فاسد انتهی فینبئ عن غفلته عن نظم القرآن لان قوله تعالی و
ما انت بمسمع من فی القبور صدره هذه الآیة ان الله یسمع من یشاء فما هو دال علی الثبوت مذکور
فی هذه الآیة ایضاً نعم ذلک غیر مذکور صراحةً فی قوله تعالی انک لا تسمع الموتی ولکن لما ثبت ان القرآن
یفسر بعضه بعضاً فلا محیص عن کونه مذکوراً معنیً وارادةً فانصف ولا تکن من الشاکین واما ما توهم
ذلک البعض من ان البحث فی سماع الاحیاء الموتی کلامهم لا فی فعله تعالی واقتداره علی اسماع
الجمادات اما اسماعنا فبقی داخلا تحت النفی فکما انا لا نقدر علی اسماع الجمادات والله قادر علیه

فالله قادر على احياء الموتى والله قادر عليه فانه تعالى على كل شيء قدير وقد احيى الاموات على ايدي
الانبياء فضلا عن الاسماع ثم كلامه بعنوانه فناش عن عدم الاطلاع على حقيقة الحال فانه ليس البحث
والكلام في ان للاحياء قدرة تامة على انهم يسمعون الموتى كلامهم ولهم استقلال تام في هذا
الاسماع حتى يبقى هذا الاسماع داخلا تحت النفي بل المقصود ان القادر القدير المختار يسمع كلام الاحياء
للموتى ويبلغه اليهم وهذا مما لم يثبت نفيه قطعا كما دريت تفصيله آنفا من عبارة شرح المشكوة
للمحقق الدهلوي فاعلم وعلم المرء ينفعه وقس على هذا نفي الاسماع المذكور في قوله تعالى ولا تسمع
الصم الدعاء الآية كما لا يخفى على الفطن فما ذكره ذلك البعض من ان اتصال قوله تعالى انك
لا تسمع الموتى بقوله تعالى ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرين وجمعهما بالعطف يرد هذه
التاويلات الفاسدة ويؤيد ما قلنا لان اسماع الصم منفي بهذه الآية ابدا انتهى مردود فافهم واستقم في
بتصرة المسلمين وتنبيه الوهابين المراد ان الله تعالى قادر باسماع من يشاء وانت لست بقادر
بالاسماع كعدم قدرتك على اسماع من في القبور فالمنفي هو القدرة الحقيقية وهذا مما لا يحوم الريب
حوله ولا ينكره احد من المسلمين انتهى يعني خداي تعالى قادر است بشنوانيدن هركرا خواهد وتو
نيستي قادر حقيقي بر شنوانيدن چنانكه قادر نيستي بر اسماع آن كسانيكه در قبور هستند پس
درينجا مراد نفي قدرت حقيقي است واين را هيچ مسلماني انكار نمي كند وعلاوه آنكه من في القبور
جسد ميباشد وروح من تعلق بالقبر است في القبر واحدي جسد را كه في القبر است سماع
نميگويد پس درينصورت عدم سماع جسد لازم آمد اما روح چنانكه سمع وادراك در حالت
تعلق ببدن ميداشت همچنان بلكه زياده ازان بعد موت نيز دارد وفي موضح القرآن لمولانا
عبد القادر الدهلوي قدس سره ان الله يسمع من يشاء اور الله سناتا هى جسكو چاهى
وما انت بمسمع من في القبور اور تو نهين سنانى والا قبر مين پڑونكو ان انت الا نذير تو

تو نہین ہی مگر زندون کی خبر پہنچانی والا ہے اور فرمایا تو نہین سناتا قبرین پڑے ہوؤن کو اور حدیث مین ہے
کہ مردون سی سلام علیک کرو وہ سنتی ہین اور بہت جگہہ مُردی کو خطاب کیا ہی اور
حقیقت یہ کہ مردی کی روح سنتی ہی اور قبر مین پڑا ہی دھڑ وہ نہین سن سکتا ہی انتہی و

نیز از ماسبق واضح شده که مقصود در آیه مذکوره تشبیه کفار است بموتی در عدم اجابت
حق والا کفار سماع داشتند لیکن چون اجابت دعوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نکردند
پس مانند موتی شدند در سماعت اقوال زائران و ندادن جواب بطوریکه مفهوم احیا شود
و توضیح اینمقام آنفاً مذکور شد فتبصر و تدبر و آنچه منکران سماع اموات بحدیث ام المؤمنین
عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها متمسک شده از صوت منکره سمع ضراتی میکنند باین
تقریر که حضرت عائشه رضی الله عنها انکار فرمود سماع موتی را و تمسک نمود بقول او تعالی
انک لا تسمع الموتی و مسلم نداشت حدیثی را که در حق قتلی بدر وارد شده و از ان صراحة
ثبوت سمع اموات می شود چنانکه تفصیلش در ماسبق لائح شده بلکه رد کرد آنحدیث را
باین طریق که وهم شد ابن عمر رضی الله عنه را که سمع را بجای علم گفت و رسول خدا صلی الله علیه
وسلم لیسمعون نفرمود بلکه لیعلمون ارشاد کرد عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشه رضی الله تعالی
عنها قالت انما قال النبی صلی الله علیه وسلم انهم لیعلمون الآن ان ما کنت اقول لهم حق و قد
قال الله تعالی انک لا تسمع الموتی پس اولا بشروح حدیث مانند فتح الباری و
کرمانی و قسطلانی مراجعت باید کرد که علما با انکار حضرت ام المؤمنین رضی الله عنها چه معامله
کرده اند تفصیل مقام آنکه علما محققین از حدیث ام المؤمنین رضی الله تعالی عنها بچند وجه جواب
داده اند اول آنکه حضرت ام المؤمنین رضی الله عنها از الفاظ حدیث ما انتم باسمع لما اقول
منهم که بروایت حضرت عمر رضی الله عنه و عبد الله بن عمر و ابو طلحه و انس بن مالک و ابن مسعود رضی الله عنهم

تفصیل مقام
جواب اول

ثبت شده انکاری نفرموده اند بلکه حضرت صدیقه رضی الله تعالی عنها انکار کردند این را
که حدیث مذکور محمول شود بر معنی متعارف سماع که عبارت است از اجابت حق چه در شریعت
غرا علی صاحبها الصلوة والثنا هر جا که سماع آیات و مواعظ مذکور شده مراد ازان نفس سماع
نیست بلکه مراد ازان ثمرات سماع و تعمیل بمضامین آنست و شواهد این دعوی سابقا از تفاسیر
معتبره ذکر کردیم و خلاصه اش آنست که در کلام الهی سماع آیات و مواعظ که در حق مومنین
حصر کردیده و نفی آنها که در حق کفار شرار بطریق تشبیه باموات یا بلا تشبیه جاری شده
مراد ازان سماع نفیا و اثباتا آثار و ثمرات آن هستند و شکی نیست که اگر قول صلی الله
علیه وسلم ما انتم باسمع الحدیث بر اجابت و انقیاد محمول شود لازم آید که کفار در عالم برزخ
بصفت ایمان متصف شوند و در ینصورت تعارض او با کریمه انک لا تسمع الموتی و ما انت
بمسمع من فی القبور متحقق شود لهذا حضرت صدیقه رضی الله عنها که مجمع فهم و ذکا بودند و در
غوامض علوم غواصی میفرمودند مقصود حدیث مذکور را باین طرز ارشاد کردند که مراد
از سماع معنی متعارف او نیست بلکه مقصود ازان علم است و بهمین تقریر در خیر الجاری در شرح
قول حضرت صدیقه رضی الله عنه تصریح است قالت انما قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم انهم
لیعلمون ای اراد من قوله ما انتم باسمع منهم العلم والسماع نفسه لا السماع الذی یترتب علیه الثمرات
پس تمسک منکرین منقطع گردید و حجت مثبتین مستحکم شد کذا فی بعض الرسائل و دوم آنکه از
عروه رضی الله عنه که حدیث مذکور را از ام المومنین رضی الله عنها روایت کرده منقول است که
مراد حضرت عائشه رضی الله عنها از آیه کریمه انک لا تسمع الموتی آنست که مردها بعد داخل شدن
ایشان در دوزخ سماع نخواهند کرد یعنی مقصود حضرت عائشه رضی الله عنها این است که حق تعالی
نفی سماع کفار میکند وقتیکه داخل خواهند شد در دوزخ و مؤید اوست قول وی تعالی در سوره

انبیاء وہم فیہا لا یسمعون یعنی کفار در دوزخ کلام کسی نخواہند شنید یا بسبب غل و شور کہ در
دوزخ خواہند کرد و یا بسبب عذاب کلام یکدیگر مسموع نخواہند کرد و یا حقیقۃ سماع در
دوزخ نخواہند داشت و بآین تقدیر و تاویل انکار حضرت ام المومنین رضی اللہ عنہا و استدلال
او بآیات قرآنی مخالف کلام صحابہ و علماء محققین نیست و آین جواب مجروح و مقدوح
است چراکہ قول ام المومنین رضی اللہ عنہا کہ ابن عمر رضی اللہ عنہ را وہم شدہ کہ بجای لیعلمون
لیسمعون ذکر کردہ استدلالا دارد از تاویل مذکور کما لا یخفی قال ابن حجر فی فتح الباری
فی شرح قول البخاری یقول حین تبوؤا مقاعدہم من النار القائل ہو عروۃ یرید ان یبین
مراد عائشۃ رضی اللہ عنہا واشار الی ان اطلاق النفی فی قولہ تعالی انک لا تسمع الموتی مقید باستقرارہم
فی النار وعلی ہذا فلا معارضۃ بین انکار عائشۃ رضی اللہ عنہا واثبات ابن عمر رضی اللہ عنہ کما تقدم
توضیحہ فی الجنائز لکن الروایۃ التی بعد ہذہ تدل علی ان عائشۃ رضی اللہ عنہا کانت تنکر ذلک
مطلقا لقولہا ان الحدیث انما ہو بلفظ انہم لیعلمون وان ابن عمر رضی اللہ عنہ وہم فی لیسمعون ہکذا
فی الطریقۃ الوسطی سوم آنکہ روایت الفاظ حدیث از اکابر صحابہ کہ در بدر حاضر بودند
مقبول است و انکار حضرت ام المومنین رضی اللہ عنہا باجتہاد خود مقابل اکابر صحابہ با وجود
عدم حضور شان در غزوہ بدر غیر معتبر و ہذا مما نص علیہ الامام النووی فی شرح
صحیح مسلم تحت قولہ علیہ السلام ان المیت لیعذب ببکاء اہلہ غایۃ کریمہ انک لا تسمع الموتی
و ما انت بمسمع من فی القبور با قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ما انتم باسمع الحدیث ہرگز
معارضی ندارد چنانچہ تفصیلش در ما سبق مذکور شد قال ابن حجر فی فتح الباری
شرح صحیح البخاری جمہور العلماء قبلوا حدیث ابن عمر وخالفوہا وقالوا معنی الکریمۃ لا تسمعہم
سماعا ینفعہم او لا تسمعہم الا ان یشاء اللہ تعالی عز وجل وقال العلامۃ القسطلانی فی المواہب

جواب سوم

قال العلماء جمہور قبلوا حدیث ابن عمر

اللدنیة قال اسمعیل کان عند عائشة رضی الله عنها من الفهم والذکاء وکثرة الروایة والغوص علی غوامض علم ما لا مزید علیه لکن لا سبیل الی رد روایة الثقة الا بنص مثله یدل علی النسخ او تخصیصه او استحالته فکیف والجمع بین الذی انکرته واثبته غیرها ممکن لان قوله تعالی انک لا تسمع الموتی لا ینافی قوله صلی الله علیه وسلم انهم الآن لیسمعون لان الاسماع هو ابلاغ الصوت من المسمع فی اذن السامع فالله تعالی هو الذی اسمعهم بان ابلغهم صوت النبی صلی الله علیه وسلم بذلک واما جوابها بانه انما قال انهم الآن لیعلمون ان کانت سمعت ذلک فلا ینافی روایة یسمعون بل یؤیدها قال السهیلی ما محصله انه اذا جاز ان یکونوا فی تلک الحالة عالمین جاز ان یکونوا سامعین وذلک اما باذان رؤسهم او قلنا ان الروح یعاد الی الجسد او الی بعضه عند السوال وهو قول اکثر اهل السنة واما باذان القلب او الروح علی مذهب من یقول بتوجه السوال الی الروح من غیر الرجوع الی الجسد او الی بعضه انتهی یعنی گفت اسمعیل که بود نزد عائشه رضی الله عنها از فهم و ذکا و کثرت روایت و غوص در غوامض علوم آنچه زیاده بران متصور نباشد لکن نیست راهی بسوی رد کردن روایت ثقه مگر بنص که مثل او باشد و دلالت کند بر نسخ یا تخصیص یا استحالهٔ آن پس چگونه و حال آنکه تطبیق میان چیزیکه انکار کرده است او را عائشه رضی الله عنها و ثابت کرده است او را سوای او ممکن است چه آیهٔ کریمه انک لا تسمع الموتی با مقولهٔ طیبه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم انهم الآن لیسمعون منافاتی ندارد زیرا که اسماع عبارت است از رسانیدن آواز از جانب شنوانندهٔ در گوش سامع پس حق سبحانه و تعالی شنوانید کفار را باین طور که رسانید او شان را آواز پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و آنچه حضرت ام المؤمنین عائشه رضی الله تعالی عنها فرموده اند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده انهم

الآن یعلمون پس اگر حضرت ام المومنین عائشه رضی الله عنها این کلمات طیبات را از زبان فیض ترجمان
جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم شنیده باشند پس با قول آنحضرت لیسمعون بر روایت
اکابر صحابه ثابت شده تنافی ندارد بلکه مؤید این روایت است چه جائز است که کفار را
دران حالت صفت علم وسمع هر دو حاصل باشد وجواب چهارم در متن باین عبارت
مذکور شده وثانیا چون عبارت بیضاوی الروح یبقی بعد الموت دراکة وعلیه جمهور
الصحابة نص صریح است در اثبات سماع اموات پس انکار یکدو فرد از صحابه قابل اعتداد
نباشد آیا نمی بینی که ابن عباس رضی الله عنهما تجویز متعه وفضل فی الصرف وغیر آن نموده پس
اگر کسی بقول شان عمل نماید انصاف باید کرد که علما در حق او چه خواهند گفت وهمچنین
انکار حضرت ام المومنین رضی الله تعالی عنها قصه معراج جسمی را وحمل کردن آن بر حالت منام
معتبر نداشتند چه نصوص قاطعه وروایت مشهوره مقدم است بر قول صحابی بلکه مختار
بعضی علما آنست که ام المومنین رضی الله عنها از انکار سماع موتی رجوع نموده اند فی المواهب
اللدنیة فی المغازی لابن اسحاق بروایة یونس بن بکیر باسناد جید عن عائشة رضی الله تعالی
عنها مثل حدیث ابی طلحة وفیه ما انتم باسمع لما اقول منهم واخرجه الامام احمد باسناد
حسن فان کان محفوظا فکانها رجعت عن الانکار لما ثبت عندها من روایة هولاء الصحابة
لکونها لم تشهد القصة انتهی ومؤید است بعضی معاملات حضرت ام المومنین رضی الله تعالی
عنها با اموات که تفصیلش در متن مذکور میشود وثالثا در کتب احادیث معاینه باید کرد
حضرت ام المومنین عائشه رضی الله عنها با اموات چه معامله میداشتند حالانکه در حدیث از همین
باب باید شنید در مشکوة شریف از حضرت ام المومنین رضی الله تعالی عنها مروی است قالت
کنت ادخل بیتی الذی فیه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وانی واضع ثوبی واقول انما

بو زوجی و ابی فلما دفن عمر معہم فواللہ ما دخلتہ الا وانا مشدودۃ علی ثیابی حیاۃ من عمر رواہ احمد
یعنی فرمود عائشہ رضی اللہ عنہا کہ داخل میشدم بخانہ خود کہ دران رسول خدا صلی اللہ علیہ و
سلم مدفون شدہ در حالیکہ من پارچہ خود را می گذاشتم و می گفتم کہ این شوہر من و پدر من
ہستند پس ہرگاہ کہ مدفون شد عمر رضی اللہ عنہ با اوشان پس بخدا سوگند کہ داخل نشدم
آنجا مگر در حالیکہ پارچہ ہا را بر خود می بستم بنا بر حیا از عمر ازین حدیث صاف لائح می شود
کہ نزد ام المومنین رضی اللہ عنہا موت را شعور و ادراک ورویت کہ مدار تمیز ازان است
حاصل و متحقق ہست و اما التاویلات الرکیکۃ التی اوردہا المنکرون فی ہذا المقام فمما لا ینبغی
ان نذکر فی ہذہ الرسالۃ فانہ لیس فی ذکرہا الا التطویل والاسہاب کما لا یخفی علی اولی الالباب
وانچہ ائمہ محدثین در شرح این حدیث نوشتہ اند کہ باید شنید و مضمون حمیت را
باید جست قال الشیخ الاجل المحقق الدہلوی رحمہ اللہ فی ترجمۃ المشکوۃ درین حدیث دلیل
واضح است بر حیات میت و علم وی و نیز واجب است احترام میت بر زیارت کنندہ وی
حضوصا صالحان و مراعاۃ ادب بر قدر مراتب ایشان چنانچہ در حالت حیات ایشان
بود انتہی و قال السید فی شرح المشکوۃ و فی ہذا الحدیث دلیل بین علی ما ذکر من انہ یجب احترام
اہل القبور و تنزیل کلہم منزلۃ ما ہم علیہ فی حیوتہم من مراعات الادب معہم قدر مراتبہم و قال
الطیبی فی شرح ہذا الحدیث و ینبغی للزائران یدنو من القبر قدر ما یدنو من صاحبہ فی الحیوۃ
لو زارہ انتہی اور دار الاسلام دور مظاہر حق ترجمہ ہندی مشکوۃ شریف میں مسطور ہے کہ یہ حدیث
دلیل ہی اس پر کہ لحاظ میت کا کری وقت زیارت کی مانند لحاظ اسکی کی حالت
حیات اوسکی میں ابن ابی الدنیا نی سلیم بن عفیر سی روایت کی ہی کہ وہ گذری ایک
مقبرہ پر اوس حال میں کہ اونکو زور کا پیشاب لگا ہوا تھا پس کہا کوئی نیچے اوترو

کہ اوتر کر پیشاب کرو کہا سبحان اللہ قسم ہی اللہ کی میں حیا کرتا ہوں مُردوں سے ہی جیسی کہ حیا
کرتا ہوں زندوں سی ششم آنکہ محقق دہلوی رح در ترجمہ مشکوۃ شریف باین طور جواب افادہ
فرمودکہ درینجا سخن دیگر ہست کہ فرضاً اگر از ثبوت سماع تنزل کنیم باعتبار آنکہ سماع بجاسہ سمع
می باشد و سمع بخرابی بدن خراب شدہ بگوییم از نفی سمع نفی علم لازم نمی آید و علم بروح بود
و او باقی است پس علم بمبصرات و مسموعات حاصل باشد نہ بروجہ ابصار چنانکہ بعضی متکلمین سمع
و بصر اللہ تعالی را بعلم بمسموعات و مبصرات تاویل کردہ اند و بتحقیق وارد شدہ اخبار و آثار در علم
موتی باحوال زیارت کنندگان و شناختن ایشان تا آنکہ آمدہ کہ زیارت روز جمعہ محبوب تر است
زیرا کہ درین روز علم میت اتم و اکمل می باشد و احوال زائران بر ایشان کشف و ظاہر می شود
و نیز شک نیست در حصول علم مر موتی را در برزخ و آخرت بحقیقت دین اسلام و احوال آخرت
چنانکہ عائشہ رضی اللہ عنہا گفتہ و متفق علیہ ہست در مراد بحدیث پس ممکن ہست علم باحوال دنیا و اہل دنیا
و چہ نیست دلیل بر زوال این علم و نسیان با وجود بقاء روح و آمدہ ہست کہ کافران تمنا خواہند کرد
برای عود بدنیا و نیز آمدہ ہست کہ چون میت از سوال منکر و نکیر جواب بخیر دہد و راحت یابد از روی خوشی
می گوید ای کاش کسی شد کہ خبر کند باہل من کہ در راحتم و خوشم و بالجملہ کتاب و سنت مملو و
مشحون اند باخبار و آثار کہ دلالت میکنند بر وجود علم مر موتی را بدنیا و اہل آن پس منکر
نشود آن را مگر جاہل باخبار و طبیعی منکر دین انتہی و باید دانست کہ منکران سماع اموات بچند
آیات و احادیث و روایات فقہیہ استدلال میگیرند و بر دعوی خود برہان واثق می پندارند
اما الآیات فمنہا قولہ تعالی و ہو الذی یتوفکم باللیل الآیہ افاد فخر الملۃ والدین فی التفسیر الکبیر
المعنی انہ تعالی یتیمکم فیتوفی نفوسکم التی بہا تقدرون علی الادراک کما قال جل جلالہ اللہ یتوفی الانفس
حین موتہا والتی لم تمت فی منامہا و انہ جل جلالہ یقبض الارواح عن التصرف بالنوم کما یقبضہا

بالموت ... في انوار التنزيل يبعثكم فيه ويوقظكم استعير التوفي من الموت لما بينهما من المشاركة
في زوال الاحساس والتمييز فان اصله قبض الشي بتمامه انتهى ومنها قوله تعالى الله يتوفى الانفس
حين موتها الآية في انوار التنزيل اي يقبض الارواح عن الابدان بان يقطع عنها تعلقها
وتصرفها فيها اما ظاهرا وباطنا وذلك عند الموت او ظاهرا فقط وهو في النوم وما روي
عن ابن عباس رضي الله عنهما ان في ابن آدم نفسا وروحا بينهما مثل شعاع الشمس فالنفس التي
بها العقل والتمييز والروح التي بها النفس والحيات فيتوفيان عند الموت وتتوفى النفس وحدها
عند النوم قريب مما ذكرنا انتهى فظهر من هاتين الآيتين وتفاسيرهما ومما قال ابن عباس
رضي الله عنهما ان الروح تتوفى عن الابدان عند الموت بالكلية ولا تصرف للموتى ولا تمييز لهم
لتوفي الانفس التي بها يتعلق العقل والتمييز ولما كان توفي النفس وحدها مع بقاء الروح مانعا
عن السمع والبصر وغيرهما كما تجد في النائم ما دام هو نائم فما ظنك عند توفي النفس والروح
معا هذا ما ذكره بعض حملة عرش الغواية نعلبة جنود الوهم يعني از انجمله است قول او تعالى
هو الذي يتوفيكم بالليل ويعلم ما جرحتم بالنهار ثم يبعثكم فيه ليقضى اجل مسمى ثم اليه مرجعكم ثم ينبئكم
بما كنتم تعملون يعني واوست آنكه قبض روح شما ميكند بشب يعني وقت نوم وميداند آنچه
كسب كرديد بروز باز بر مي انگيزد شما را در روز تا بانجام رسانيده ميشود ميعاد معين باز
بسوي اوست بازگشت شماست باز خبر دهد شما را آنچه ميكرديد كذا في تفسير الرحمن ترجمه ابن ...
ورئيس المتكلمين در تفسير كبير افاده فرموده كه حق سبحانه وتعالى در خواب ارواح را قبض ميكند
و از تصرفات باز ميدارد همچنانكه در حالت مرگ قبض ميكند آنها را و باز ميدارد و از تصرفات
و در تفسير عباسي مرقوم است كه خواب و مرگ مشترك اند در زوال شعور و ادراك و امتياز و از انجمله
است قول او تعالى الله يتوفى الانفس حين موتها والتي لم تمت في منامها فيمسك التي

قضى عليها الموت ويرسل الاخرى الى اجل مسمى ان فى ذلك لآيات لقوم يتفكرون يعنى خداى تعالى

ارواح ميكند نزديك موت آن وآن روح كه مرده است قبض آن ميكند نزديك

خواب آن پس نگاه ميدارد وآن راكه حكم موت كرده است بروى وميگذارد وآن ديگر را

تا وقتى معين هر آينه در مقدمه نشانهاست براى قوميكه تامل ميكنند ودر تفسير موضح القرآن

مسطور است يعنى نيند مين كهنچتا هى جتنا هى نشان هى آخر كا معلوم هوا نيند مين بهى جان كهنچتى هے

جيسى موت مين اگر نيند مين كهنچ كر ره گئى وهى موت هى مگر يه جان وه هى جسكو هوش هے

اور ايك جان جس سے دم چلتا هى اور نبضين اوچهلتى هين اور كهانا هضم هوتا هى وه دوسرے

هى وه موت سى پهلى بهى كهنچتى نهى ودر تفسير بيضاوى مرقوم است كه حق سبحانه وتعالى

ارواح را قبض ميكند از بدنها بانيطور كه منقطع ميشود تعلق وتصرف ظاهرى وباطنى

ارواح از ابدان در حالت مرگ واما وقت خواب پس موقوف ميشود تصرف وتعلق

ظاهرى وباقى ميماند تصرف وتعلق باطنى بالجمله از هر دو آيه كريمه واز تفاسير معتبره لائح شده

كه ارواح را بعد از مرگ هيچگونه تعلق وتصرفى با بدان باقى نميماند وموتى را تصرف وتميز وسمع

حاصل نيست واما الجواب عن هذه الاوهام الركيكة فجلى غاية الانجلاء فان المراد من قبض

الارواح عن التصرف بالموت كما نص عليه رئيس المتكلمين ان التصرفات المخصوصة المتعلقة

بالابدان كانت الضرورية تنقطع عن الارواح عند الموت ولا مشاجرة فى هذا الانقطاع

اصلا وليس المراد من زوال الاحساس والتميز عن الارواح بالموت هو زوال الاحساس

والتميز المختصين بالمشاعر ظاهرة كانت او باطنة كالسمع بالسامعة والرؤية بالباصرة

والتخيل بالمتخيلة ولا مرية فى فقدانها عند الموت وهذا هو المراد بانقطاع التعلق والتصرف

الظاهريين والباطنيين عن الارواح فى حالة الموت اما قرع سمعك انه لو كان المراد

من الانقطاع التام بحيث لا يكون للارواح نحو من التصرف والتعلق والتميز بالآن لان من ابواب
التنعيم والتعذيب في القبر التي ستسنا عرشتها سابقا بالآيات والاحاديث واجماع اهل السنة
والجماعة كثرهم الله تعالى على ان مولانا الفحول نصوا على خلاف ما توهمه ذلك البعض فاستمع
لما نلقي عليك ولا تكن من اخراب الصم والبكم والعمي فاعلم انه افاد فخر الملة والدين رحمه الله
في التفسير الكبير من ان القادر الحكيم دبر تعلق جوهر النفس بالبدن على ثلثة اوجه احدها
ان يقع ضوء النفس على جميع اجزاء البدن ظاهره وباطنه وذلك هو اليقظة وثانيها ان
يرتفع ضوء النفس عن باطن البدن بالكلية وهو النوم وثالثها ان يقع ضوء النفس على
باطن البدن بالكلية ولكنه ينقطع تعلقه وضوءه عن ظاهر البدن بالكلية وهو الموت
ثم قال في ذلك التفسير الموت والنوم يشتركان في كون كل واحد منهما يتوفيان النفس
ثم يمتاز كل واحد منهما عن الآخر بخواص معينة ومثل هذا التدبير العجيب لا يمكن صدوره
الا عن القادر الحكيم ثم بعضها اه وفي شرح الفقه الاكبر لمولانا علي القاري رح للروح مع البدن
تعلقات منها تعلقها به في حال النوم فلها تعلق من وجه ومفارقة من وجه ومنها تعلقها به في البرزخ
فانها وان فارقته وتجردت عنه لكنها لم تفارقه كليا بحيث لا يبقى لها اليه التفات البتة
فانه ورد ردها اليه وقت سلام المسلم عليه انتهى وقال صاحب المدارك العالية في
المدارك عن سعيد بن جبير ان ارواح الاحياء وارواح الاموات تلتقي في المنام
فتتعارف منها ما شاء الله ان تتعارف فيمسك التي قضى عليها الموت ويرسل الاخرى الى اجسادها
الى انقضاء مدة حيوتها وروي ان ارواح المؤمنين تعرج عند النوم في السماء فمن كان منهم
طاهرا اذن له في السجود ومن لم يكن منهم طاهرا لم يؤذن له فيه انتهى وفي شرح الصدور ذهب
اهل الملل من المسلمين وغيرهم الى ان الروح تبقى بعد موت البدن خالف فيه الفلاسفة

تعلق جوهر النفس بالبدن على ثلثة اوجه

تعلقات الروح بالبدن

رواية

بقاء الروح بعد موت البدن

للفلاسفة

دلیلنا قوله تعالی کل نفس ذائقة الموت والذائق لابد ان یبقی بعد المذوق وما تقدم فی هذا الکتاب
من الآیات والاحادیث فی بقائها وتصرفها وتنعیمها وتعذیبها الی غیر ذلک دال علیه انتهی
فتامل ولا تعجل فان مفاسد قلة التامل اکثر من ان یحیطها نطاق البیان کما لا یخفی علی من له
ادنی مسکة وعرفان تلخیص مقام آنکه جواب از اوهام رکیکه منکرین نیک ظاهر است چرا که مراد از
انقطاع تعلق ارواح از ابدان و بازماندن اینها از تصرفاتی که با بدنها می داشتند آنست که
تعلقات و تصرفات مخصوصه که ارواح را در حالت حیات با ابدان حاصل بود مانند
تغذیه و تنمیه و خواب و بیداری و اکل و شرب و جز اینها وقت مرگ تمامها منقطع شدند اثری
ازان باقی نمانده و همچنان مراد از زوال احساس و تمیز آنست که احساس و تمیز که بحواس ظاهری و باطنی متحقق بود و همه
آنها هنگام مرگ رو بزوال آورند و نشانی از اینها نمانده و عاقلی در انقطاع تعلقات
مخصوصه بدنیه وقت موت انکاری و نزاعی نمی کند و شکی نیست در آنکه از انقطاع تعلقات
مذکوره لازم نمی آید که هیچگونه ارواح را تعلقی با بدان سوای تعلقات منقطعه مانند شعور و سمع
و شناختن زائران و متوجه شدن ارواح بحال ایشان باقی نماند تا توهم منکران بانجام
رسد والا انکار عذاب قبر و تنعم قبر لازم خواهد آمد چنانچه تفصیلش سابقا مذکور شده
و مؤید اوست آنچه امام فخر الدین رازی رح در تفسیر کبیر افاده فرموده که نفس را با بدن
سه تعلق حاصل میشود نخستین آنکه روشنی نفس بر جمیع اجزای بدن بحسب ظاهر و باطن واقع
شده .. این تعلق در حالت بیداری دست میدهد دوم آنکه روشنی نفس بر اجزای بدن
باعتبار ظاهر باقی ماند مانند تنفس و حرکت نبض و انهضام طعام و روشنی او از باطن
بدن انقطاعی پذیرد و این حالت از خصائص خواب است سوم آنکه روشنی النفس بر
باطن بدن محیط شود و از ظاهر بدن منقطع گردد و این حالت وقت مرگ بحصول می

نفس را با بدن
سه تعلق حاصل
می شود

انجامد و در شرح فقه اکبر مذکور است که اگرچه روح را از بدن در عالم برزخ مفارقتی دست داده لکن تجرد تام حاصل نشده بلکه فی الجمله تعلق معنوی وخصوصیت باطنی با بدن باقی است و از جاست که وقت زیارت زائران و سلام کردن ایشان روح میت بسوی بدن متوجه میشود و سلام وکلام ایشان می شنود و در تفسیر عزیزی فساد بنیه وبطلان مزاج همه بر بدن واقع شده است نه بر روح آری روح را برای تألم وتلذذ جسمانی در اعمال حواس تعلقی ببدن خود پس یا ببدن دیگر مثالی در کار تعلق تدبیر وتصرف وتغذیه وتنمیه میدهند انتهی وایضاً فی ذلک التفسیر چون آدمی می میرد روح وازبدن جدا میشود وپس موت بمعنی عدم حس وحرکت جسد را بجای روح رو میدهد و روح را اصلاً تغیر نمی شود چنانچه حاصل قوی بود حالا هم هست وشعوری وادراکی که داشت حالا هم دارد بلکه صاف تر وروشن تر انتهی ومنها قوله تعالٰی او کالذی مر علی قریة الآیة قال بعض مقتفی آثار الفلاسفة نحن نستشهد بمن بعث بعد الموت ثم سئل عما جری علیه فی حالة الحیوة کما قال الله تعالٰی او کالذی مر علی قریة وهی خاویة علی عروشها الی قوله تعالی ان الله علی کل شیٔ قدیر فلو کان سمیعاً بصیراً بعد الموت کما کان فی الحیوة لکان عالماً بمدة بعثه ولم یکن غافلاً عما جری علیه وعلی حماره ولما جهل انه کم مرة طلع الشمس علیه وغربت ولم یقل بعد البعث ما قال بالظن فتبین ان المرء بعد الموت لا یدرک شیئاً من الامور الدنیویة وکفی بالآیة حجة علی من توهم کونه سمیعاً بصیراً ولا ادری ما حملهم علی ما حیث یزعمون ما هو بعید عن العقل جداً ومخالف للنقل ولا یتفکرون فی انفسهم ان [illegible] التی هی آلات الادراک الامور الدنیویة سلبت بعد الموت فکیف یسمعون ویبصرون بغیرها انتهی بکلماته الرکیکة لا یخفی علی من جبلت سریرته علی الانصاف وتجنب بعزیزته القویمة عن الاعتساف ان الادراکات المخصوصة بالاجساد تنقطع انشا بعد الموت ولا غرو فی ان العلم المتعلق بمعاد

روح را یکگونه تعلق بسوی بدن متوجه میشود

المراد به الکوکو... علی ... ١٢

[illegible] الشمس غروبها وتفرق عظام حمار وحفظ الطعام والشراب من التغير وتعيين مدة الموت
امن قبيل تلك الادراكات التي لا كلام فيها ومن ثمه صرح رئيس المتكلمين في تفسيره الكبير
بان الميت بعد ان صار حيا لا يعلم مدة موته طويلة كانت او قصيرة ويعضده ان قلب النبي
[illegible] ان [illegible] يستشعر اداثا وانما يعرض كيفية النوم لكرميته ومن
[illegible] الله وسلم ينقض الوضوء ومع هذا فات صلوة الفجر
عن [illegible] الله وسلم [illegible] فيه ان ادراك طلوع الشمس وغروبها انما
يختص بعين الراس ولا يستشعر ذلك بالقلب فزبدة المرام ان للارواح تعلقا
خاصا معنويا بالابدان ولها ادراك وشعور وسمع مغاير لما كان لها في الحيوة الدنيوية
ولا افتقار لها في هذه الامور الى الالات الجسدانية التي تسلب منها حالة الموت فالاموات
يعرفون الزائرين ويسمعون كلام الاحياء وسلامهم ويجيبون كما مضى التفصيل منا سابقا
ومن لم يجعل الله له نورا فما له من نور ونحن نساعدكم في كون الالات الجسدانية مسلوبة
عن الاموات ولا نقول ان الموتى يسمعون ويدركون بهذه الالات حتى يتم قوله [illegible]
ما حملهم [illegible] المقصود ما ذكرنا انفا فاضعف على انا نقول الغرض من هذه الاماتة والاحياء
هو الامتحان والابتلاء فالذي مر على قرية حصل له الاستغراق التام حتى غفل عن
استشعار الامور الحادثة عند موته فعدم الاطلاع لبعض الاموات على بعض الحوادث باقتضاء
الحكمة الالهية بايا ما اقتضى سلب جميع انحاء الشعور والادراك عن الاموات كلهم اشيا كما هو
مزعوم البعض هذا اختصر يعني از انجمله هست قول او تعالى وتقدس او كالذي مر على قرية
وهي خاوية على عروشها قال انى يحيي هذه الله بعد موتها فاماته الله مائة عام ثم بعثه قال كم
لبثت قال لبثت يوما او بعض يوم قال بل لبثت مائة عام فانظر الى طعامك وشرابك

والاموات يعرفون الزائرين

فالاموات يعرفون الزائرين

از انجمله

لم یتسنه وانظر الی حمارک ولنجعلک آیة للناس وانظر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها لحما
فلما تبین له قال اعلم ان الله علی کل شیء قدیر یعنی یا یاد بدی آن شخص که گذشت بر دیه
افتاده بود به سقف های خود ترحم کرد آن شخص عزیر بود و گفت چگونه زنده کند این دیه را
خدا بعد مردن این پس مرده کرد او را خدا تعالی صد سال بعد از آن زنده کرد او
گفت چه قدر درنگ کردی گفت درنگ کردم یک روز یا پاره از روز گفت بلکه درنگ
کردی صد سال پس به بین بسوی طعام خود و آشامیدنی خود که متغیر نشده و به بین
بسوی دراز گوش خود میخواهیم که گردانیم ترا نشانه برای مردمان و به بین بسوی استخوانها
چگونه جنبش میدهیم ترا بعد از آن می پوشانیم بران گوشت را پس چون واضح شد
این حال گفت به یقین میدانم که خدا بر هر چیز تواناست هکذا فی فتح الرحمن ترجمة القرآن
و در تفسیر حسینی مسطور است که گذرنده بر دیه خراب عزیر بود علیه السلام که توریه حفظ
داشت و از اکابر احبار بود بخت نصر بعد از خرابی بیت المقدس او را اسیر گرفته ببابل
آورد و حق سبحانه او را از قید کفار خلاصی ارزانی فرمود و عزیر توجه به بیت المقدس
نمود و موضعی پس ویران دید و درختان آنجا میوه دار بود و قدری انجیر بچید و مقدار
انگور باز کرد و در سایه دیواری قرار گرفت و انجیری چند بخورد و انگور را فشرده
پاره بیاشامید و بقیه در خیک ریخت و دراز گوشی داشت در پیش خود به بست و
تکیه بر دیوار کرده دران دیه ویران می نگریست چون آن دیه را بغایت خراب دید

قال انی یحیی الایة المرام ازین آیت شریف لائح میشود که عزیر را سمع و بصر حاصل
نیست چه بر تقدیر حصول اینها می بایست که از مدت موت او را اطلاعی دست میداد
و نیز از حقیقت عدم تغیر طعام و شراب یعنی انجیر و شیره انگور آگهی میداشت و انبس العلیس

[illegible] ادراکات مخصوصه بدنیه وتعلقات حاسه [illegible]
[illegible] حرکت وسکون [illegible] تغذیه وتنمیه ونگریستن بچشم سر در عالم برزخ منقطع
[illegible] کردن اوقات طلوع آفتاب وغروب آن ومشاهده
[illegible] انه کردن استخوانهای متفرقه از جنس ادراکات مخصوصه
[illegible] لهذا رئیس المتکلمین در تفسیر کبیر تصریح نموده که مرده بعد زنده شدن نمیداند
[illegible] میت مانده ونظایر است که از انقطاع ادراکات مخصوصه مذکوره لازم
می آید که هیچگونه ارواح را با ابدان تعلقی باقی نمانده باشد بلکه آنها را تعلق خاص معنوی
با ابدان باقی میماند وهمان تعلق مناط ادراک وسمع وشعور است واین تعلق بسوی
الآت مخصوصه که بسبب فساد بدن خراب وبرباد شده احتیاجی ندارد ومؤید او ست
انچه در شرح سفر السعادة مسطور است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرمود مرا در خواب
خیال نکنید هرچه شما میگویید نزد من می شنوم چشم من در خواب است ولیکن دل من بیدار
اینجا اشکالی آورده اند که اگر حال این است پس چرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم در لیلة
التعریس بخواب رفت واز طلوع فجر آگاه نشد تا نماز فجر فوت شد وبعد از بیداری آن را
قضا کرد جوابش آنکه دریافت طلوع وغروب کار چشم است لاجرم چون چشم در خواب
باشد طلوع وغروب مدرک نگردد اگرچه دل بیدار است مثلا شخصی بیدار است ودر کنج خانه
در پرده [illegible] طلوع وغروب در نیابد پس بیداری دل با عدم ادراک طلوع منافی
[illegible] باید تنها بیداری دل کفایت ندارد انتهی
بلکه ونیز [illegible] آن را آنچه در رسائل شرفیه مسطور است که چون اکثری از منکرین
مزاولت کتب شرعیه علی سبیل الاستقصاء ندارند وبر اقوال وافعال آنحضرت صلی الله

اشکال آورده

جواب

علیه سلم و دیگر اکابر و کمل اطلاعی نیافتند از انجهت ثمرات حیات

به بدن حصر کنند مدانکه بر وی مترتب احتیاج خواب و خور و دیگر ضروریات و غیره

و ظاهر است که این چنین تعلق روح با بدن در عالم برزخ مفقود است پس حیات

برزخیه را حیوة ندانند و نمی فهمند که تعلقات روح با بدان انواع متعدده دارد

ازجمله آنها تعلقاتی است که موجب احتیاج بسوی امور مرقومه نمی گردد بلکه بر انها

سماع کلام احیا و کلام دیگر اموات مترتب می تواند شد پس ایشان به سبب قلت فهم

و عدم اطلاع بر نصوص شارع اموات را بمنزله جماد انگارند و غائب را که حیات

برزخیه است بر مشاهده که حیات دنیویه است و ارواح را بر اجسام قیاس کرده

حیوة برزخیه علی الاطلاق راه انکار ورزند قال ابن القیم ان للارواح بالابدان

به یصح ان یعرض علیها مقعدها من الجنة والنار وان لها نشاءة اخری تکون فی الرفیق

الاعلی و هی متصلة بالابدان بحیث اذا سلم المسلم علی صاحبه یرد علیه السلام و روحه فی

مکانها هناک وانما یاتی الغلط من قیاس الغائب علی الشاهد فیعتقدان الروح من

جنس ما یعهد من الاجسام التی اذا شغلت مکانا لم یمکن ان تکون فی غیره و هذا

غلط محض ولا منافاة بین کون الروح فی علیین او فی الجنة او فی السماء وان لها بالبدن

تعلقا بحیث یدرک و یسمع و یصلی و یقرء وللروح من سرعة الحرکة والانتقال کلمح البصر

عروجها من القبر الی السماء فی ادنی زمان و یشهد بذلک روح النائم تصعد فی

السبع الطباق و تسجد بین یدی العرش ثم ترد الی جسده فی ایسر زمان انتهی بملخصه

بالجمله حیات برزخیه حیاتی است که احکام حیات دنیاویه بران مرتب می تواند شد

مگر سته ضروریه و ارتکاب عبادات که برانها ثواب اخروی مترتب گردد که آنها از

[illegible] اتصال ارواح بالابدان

[illegible] اند و درین حیات مفقود و اما باقی ثمرات حیات که غذا و فرح
[illegible] همه آنها در حیات برزخیه موجود ثم کلامه بعنوانه ومنها قوله تعالی و
نفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث الآیة قال بعض المتفلسفین قد ثبت من هذه الآیة
ان [illegible] القبور [illegible] من الدنیا قال البیضاوی فیه ترشیح و رمز
و [illegible] اینا ما انتهی ای مع انهم کانوا اموانا لکنهم
[illegible] انهم کانوا نیاما تم کلامه بالفاظه نحن نلقی علیک اولا ان المراد
من هذه النفخة النفخة الثانیة ای نفخة البعث و بین النفختین اربعون سنة و ثانیا انه قال ابی بن
کعب و ابن عباس و قتادة انما یقولون هذا لان الله تعالی رفع عنهم العذاب بین
النفختین فیرقدون فاذا بعثوا بعد النفخة و عاینوا القیمة دعوا بالویل و قال اهل المعانی ان
الکفار اذا عاینوا جهنم وانواع عذابها صار عذاب القبر فی جنبها کالنوم قالوا یا ویلنا من
بعثنا من مرقدنا هکذا فی معالم التنزیل و عن مجاهد للکفار هجعة یجدون فیها طعم النوم فاذا صیح
باهل القبور قالوا من بعثنا کذا فی [illegible] درایت هذا فنتلو علیک ان تعبیر الکفار عن
الموت البرزخی الذی [illegible] لکن للعذاب القبری بالنوم حین معاینة
نکال جهنم و عذابها لکون عذاب القبر کالنوم فی جنب الشدائد و لاختلاط العقول او لکونهم
راقدین فی القبر علی تقدیر رفع العذاب عنهم بین النفختین لا یستدعی سلب الادراکات
والشعور عن [illegible] النوم [illegible]
[illegible]
[illegible] من الراقدین یعنی [illegible] اجمله [illegible] قوله تعالی و نفخ فی الصور فاذا هم
من الاجداث الی ربهم ینسلون قالوا یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن

اولا

ثانیا

وصدق المرسلون یعنی وبعد از چهل سال بدمیدن صور دیگر باره پس ناگاه ایشان از گورها
بیرون برآمده بسوی پروردگار خود می شتابند گویند ای وای بر ما کی برانگیخت ما را
از خوابگاه ما این ست آنچه وعده کرده بود خدا از بعث ونشر است گفتند مرسلان
در باب بعث وجزا آنچه گفتند آمنا به باور نکردید کذا فی التفسیر یعنی بعض متأخرین
فلاسفه زعم کرده اند که از آیه کریمه ظاهر میشود که مردگان در عالم برزخ از امور
دنیا خبری ندارند بلکه غافل وذاهل اند ولهذا خود را در خواب می انگارند وحال آنکه
ذائقه موت چشیده اند واز بدن انقطاع کلی دست داده جواب این شبهه باطله نیز ظاهر است
چه کفار موت برزخی را که عبارت از ادراک عذاب ونکال است بجهت پریشانی واختلاط
عقل هنگام مشاهده عذاب دوزخ تعبیر بخواب کردند یا حقیقةً اوشان را میان نفخه
اولی ونفخه ثانیه بسبب دور شدن عذاب از انها تا چهل سال که مدت فاصله میان
هر دو نفخه است کیفیت خواب حاصل خواهد شد پس هنگام بعث بعد از نفخه دوم ومعاینه کردن
قیامت بر زبان حسرت بیان جاری خواهند کرد که وای بر ما که برانگیخت ما را از خوابگاه
ما وظاهر است که از تعبیر موت برزخی بخواب ویا از حصول خواب ایشان را درمیان نفختین
لازم نمی آید که موتی را هیچگونه ادراک وشعوری بامور دنیویه درهیچ وقت باقی نماند
چرا که حیات وخواب عالم برزخ مغایر است با حیات وخواب دنیا کما مر تفصیله مرارا فتذکر
ولا تغفل. تائید میدهد آن را آنچه از بعضی مشائخ منقول است [illegible] در بعض تصانیف شان باین مضمون
وحضرت مولانا سید حسن علی هاشمی قدس سره در بعضی رسائل تصریح فرموده اند که
بالجمله صحیح وثابت عند التحقیق نزد جماهیر بحسب روایات ودرایات احادیث واقوال
صحابه وتابعین وسلف صالحین اعاده روح بجسد وبقاء تعلق آن ببدن بحیثیتی که تنعیم

تعذیب

تعذیب پذیرد و تعلق شعور و ادراک بحدیکه مناسب اوست باقی ماند گردیده لکن این تعلق با دون
تعلق دنیوی است و کاهی بطریق خرق عادت مانند تعلق دنیوی موجود گردد و خلاصه
آنکه حیوة عالم قبر بطرزی علیحده است که منافی موت کذائی نیست چنانچه حیوة
شان غیر حیوة مستیقظ است و تحقیق درین باب آنست که قدر مشترک حیوة در میان
هر دو مساوی و برابر است و در بعضی آثار و خصوصیات امتیازی یافته می شود و
همچنین قدر مشترک در میان حی و میت برابر است لکن امتیاز در بعضی آثار و خصوصیات
است مانند تغذیه و تنمیه و تولید و سماع اموات کلام احیا را در بسیاری از احادیث
به ثبوت رسیده و تفصیلش در ما سبق باید جست تا آنکه متواتر بالمعنی شده و کلام اموات
با یکدیگر و تعارف نیز ازو نیز ثابت شده انتهی ملخصه و منها قوله تعالی و من اضل ممن یدعو
الآیة قال البیضاوی لانهم اما جمادات و اما عباد مسخرون مشتغلون باحوالهم ففیه
تنصیص علی کونهم غافلین عن الامور الدنیویة هذا من تمویهات بعض اهل الغوایة و نحن نقص
علیک اولا انه تعالی بین فیما سبق ان القول بعبادة الاجسام باطل من حیث انها
لا قدرة لها البتة علی الخلق و الایجاد و الاعدام و النفع و الضرر فاردفه بدلیل آخر
علی بطلان ذلک المذهب و هو ان الاجسام جمادات محضة فلا تسمع دعاء
الداعین و لا تعلم حاجات المحتاجین و بالجملة فالدلیل الاول اشارة الی نفی القدرة
و الدلیل الثانی الی نفی العلم و اذا ثبت نفی القدرة و العلم فبطل عبادتها بداهة انتهی
هکذا فی التفسیر الکبیر للفخر الرازی و الذین [illegible] تا بیان ان فی قوله تعالی و من اضل انکار ان
یکون احد اضل من المشرکین [illegible] القادر الخبیر الی عبادة من لا
یستجیب لهم و یسمع دعائهم فضلا [illegible] سؤالهم و مراعی مصالحهم هکذا فی [illegible]

[illegible] ... عما [illegible] مثل قوله تعالى الى يوم القيمة [illegible] عدم الاجابة وغاية له لانه قد قيل انه تعالى [illegible]

[illegible] يوم القيمة ويقع بينهما وبين من يعبدها مخالفة [illegible] ... [illegible] لشامة عنهم هذا مذهب الاكثرين وقال بعضهم بل [illegible] عبدة الملائكة [illegible] فانهم في يوم القيمة يظهرون عداوة لكن لا للعابدين وبرح المراد من قوله تعالى هم عن دعائهم غافلون [illegible] مشغولون بعبادة الله تعالى الى آخره وحيث هذا فاصح ان نفى القدرة [illegible] الاجابة التامة التي هي من خصائص المعبود الحقيقي يجيء ان ما [illegible] عن المعبودات الباطلة [illegible] ملائكة او انبياء لا يستدعي نفي السماع عن الموتى الذين [illegible] ما خطر في قلبك ان الموتى يطلعون على اعمال الاحياء واقوالهم باطلاع الملائكة او باعلام اموات أخر او باطلاعه سبحانه وتعالى بلا واسطة هذا والتفصيل في كتاب الديلمي وشرح الصدور فلكون الانبياء والملائكة مشغولين باحوالهم غير ملتفتين الى المشركين الذين هم اعداؤهم لا يستدعي عدم اطلاعهم على احوال الزائرين ولا يقتضي الغفلة عن الامور الدنيوية راسا وكذا حال سائر الموتى في المرقات شرح المشكوة الانبياء في قبورهم احياء والعرض والسماع بعد الموت ليس مخصوصا بالانبياء بل سائر [illegible] والكلام ويعرض عليهم اعمال اقاربهم في بعض الايام نعم الانبياء [illegible] وقال ابن حجر ان للانبياء حيوة بها يتعبدون ويصلون [illegible] الطعام والشراب كالملائكة وهذا امر لا مرية فيه وقد صنف البيهقي [illegible] في ذلك وقال حلولهم في اوقات مختلفة واماكن متعددة جائز عقلا وفي المواهب اللدنية انه صلى [illegible] ولذلك قيل لا عقد على ازواجه [illegible] [illegible] تبرى بمنه ومن صلى عند قبره [illegible] صلى الله عليه وسلم علمي بعد واما [illegible] في بينا

[illegible] و از آنجمله است قول او تعالی و من اضل ممن یدعو من [illegible] الی یوم القیمة

[illegible] و هم عن دعائهم غافلون [illegible] گمراه تر از [illegible] که بخواند [illegible]

که اجابت نکند [illegible] روز قیامت یعنی اگر مشرک معبود باطل خود را در مدت عمر دنیا

بخواند [illegible] اجابت [illegible] و بتان از خواندن بت پرستان بیخبر اند و خود

[illegible] اجابت کنند بدبخت کسی که از عبادت خدا اعراض نموده شنونده

[illegible] اجابت [illegible] روی توجه بجماد نابینا و ناشنوا آورد و کذا فی التفسیر

[illegible] قوم است که معبودات باطله یا اصنام اند که حقیقةً جمادات

هستند یا بندگان خاص اند که در عالم برزخ باحوال بشارت مال خود شادان و مشغول اند

بسوی عبده هلکه التفاتی ندارند و جواب آواز های ایشان نمی دهند بعضی فلسفه

مزاجان زعم کرده اند که ازینجا آشکارا می شود که موتی را در عالم برزخ شعور حق

و سمعی بامور دنیویه حاصل نیست جواب این تمویه باطل و تشکیک لاطائل نیز ظاهر است

جواب

زیرا که هرگاه مطلع شدن موتی بر اعمال احیا و اقوال ایشان و شنیدن کلام و سلام

زائران از دلائل عقلیه و نقلیه صحیحه [illegible] گوشزد لائح گردیده پس از

مشغول بودن [illegible] و التفات [illegible] بحال مشرکین ضالین

لازم نمی آید که [illegible] اهل نباشد و ازهمین جاست

که ملا علی قاری در مرقات شرح مشکوة تصریح فرموده که همه مردها سلام و کلام زندگان

می شنوند [illegible] می شنوند و مؤید است آنچه در بعضی رسائل

مسطور است [illegible] پس اموات هم ادراک [illegible] آنها

[illegible] اموات دیگر که بعد از احیا [illegible]

همه مردها سلام و کلام زندگان می شنوند

رسیدہ کرد ... کاہی باطلاع او تعالی وسبحانہ بلاواسطہ دیگری در کتاب دلیل ...ت
المیت یوذیہ فی قبرہ ما یوذیہ فی حیوتہ مذکور ست المیت یبلغ من فعال ... ... واقربائہم
... ... یحدثہا اللہ لہ من ملک او علامۃ او دلیل او ما شاء اللہ وہو القادر علی ما
... ... الوسطیٰ مقصود اثبات علم وادراک ہست برای اموات خواہ کسی بر قبور ایشان
بیان کند خواہ ملائکہ مردہای دیگر خبر رسانند بہر طرز اموات را اطلاع از احوال
اینجا وعلم وشعور حاصل ہست واما الاحادیث الدالۃ علی عدم سماع الموتی عند المنکرین
فمنہا ما روی الشیخان عن ابی قتادۃ رضی اللہ عنہ انہ کان یحدث ان رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وآلہ وسلم مر علیہ بجنازۃ فقال مستریح او مستراح منہ فقالوا یا رسول
اللہ ما المستریح والمستراح منہ فقال العبد المومن یستریح من
نصب الدنیا واذاہا الی رحمۃ اللہ والعبد الفاجر یستریح منہ العباد والبلاد والشجر والدواب
قد توہم بعض المتعصبین انہ کثیرا ما یحدث فی الدنیا من الامور التی یتالم المومن بہا
فلو ادرکہا المومن المیت لتالم بہا ولم یبق مستریحا وقد ثبت من الحدیث استراحۃ
العبد المومن المیت من نصب الدنیا واذاہا الی رحمۃ اللہ تعالی انتہی نحن نلقی علیک
اولا ان المستریح ہو الذی یطلب الراحۃ من نصب الغیر وتعبہ والمستراح ہو الذی
یطلب الراحۃ من نصبہ وصب الحدیث مبین ومفسر لذلک ومشتمل علیہ وثانیا ان
قولہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم البلاد والشجر والدواب یدل علی سرایۃ آثار فسق الفاسق الی غیرہ
من الجماد وغیرہ ہکذا فی شرح المصابیح اذا تفطنت بہذا فاعلم انہ قد ثبت سابقا من
الاحادیث الصحیحۃ ان المیت اذا اوصی بان یبکی علیہ وینیاح بعد موتہ یکون معذبا ببکاء
اہلہ علیہ کما ہو رای الجمہور وان الاموات یفرحون بالاعمال الحسنۃ من الاحیاء و

بحث احادیث

الرد علی الکوکب

محمد علی الرد علی الکوکب

١٢ منہ

اولا

ثانیا

[illegible] [illegible] [illegible] هم بايضا اشراقا ويتاذون باعمالهم السيئة وان [illegible]

فى القبر و [illegible] [illegible] ضع الرأس عليه ويكسر غطه فلو كان الما [illegible] فيما نحن فيه [illegible] [illegible]

ته من تعب الدنيا واذا ها مطلقا ليلزم التعارض بين الاحاديث فلا بد لدفع

[illegible] وتحصيل التطبيق ان يقضى بان الميت المومن يكون مستريحا من الاذى الذى

[illegible] فى الدنيا بخصوص الجسد كالايلام والضرب سمعه بالقوة السامعة وشم

الرائحة مستكرهة بالقوة الشامة ونحوها واما النصب الروحانى الحاصل بمشاركة الجسم المثالى

[illegible] [illegible] لبعض اجزاء البدان فلا شك فى تحققه للمستريح من الاحياء فى عالم البرزخ [illegible]

ترجمه

فادركه يعنى از جمله حديثهائى كه منكران سماع موتى بآنها متمسك كيرند حديثى است كه بخارى

ومسلم از ابو قتاده رضى الله عنه روايت كرده كه كذرانيده شد بر پيغمبر خدا صلى الله

عليه وسلم جنازه پس فرمود آنحضرت اين ميت يا راحت يابنده است يا راحت يافته

از وى پس گفتند صحابه چيست معنى مستريح ومستراح منه پس فرمود آنحضرت [illegible]

عليه وآله وسلم كه بنده مومن صالح راحت مى يابد بمرگ از تعب ورنج دنيا وآزار دنيا

واهل آن وميرسد بسوى رحمت خدا وبنده فاسق راحت مى يابند از وى بندگان

وشهرها ودرختان وبرزمين [illegible] وندگان وخلاص مى شوند از شر وى واستراحت

عباد خود ظاهر است كه بايشان از وى آزار ميرسيد اما استراحت بلاد واشجار

دواب بجهت آنست كه بوجود فجور وظلم حاصل ميكرد وفساد در عالم واخلال

[illegible] [illegible] ان [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible] مى دارد فاجر راپس اندى

كشد [illegible] [illegible] [illegible] وهرچه [illegible] زمين است كذا فى الترجمة خلاصه تمسك

منكر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ميت مومن در عالم برزخ

از رنج تم... نامثبت شده پس اگر او را در آن عالم شعور و ادراک امور دنیویه حاصل شود

لازم آید که از ادراک امور دنیویه مؤلمه موذیه میت مومن ایذا واند... و ...

تمه استراحت بحزحت تبدیل شود و این خلاف منطوق حدیث... پوشیده

نماند که جواب سلمه این زعم خفیف و توهم ضعیف اظهر من الشمس است... که حدیث از احادیث

صحیحه که سابق نقل... کردیم خوش شدن موتی بجهت اعمال حسنه احیا و اندوهناک

گردیدن ایشان بسبب سیئات زندگان و تعذیب اموات... احیا در صورت

ایصاء بین کردید پس مراد از رحت یافتن بنده مومن از رنج و آزار دنیا که حدیث

مرقوم بران دلالت واضحه دارد دانست که در عالم برزخ از آزار دنیا که بالآت

جسدانیه و قوای بدنیه در حیات دنیویه حاصل میشد راحتی نصیب گشته و اما تألم

و ایذای روحانی بمشارکت جسم مثالی یا بعضی اجزای بدن بجهت ادراک و سمع امور

دنیویه مولمه موذیه پس شبهه نیست در حصول آن همه موتی را در عالم برزخ و بهمین

تقریر دلپذیر تعارض و تخالف از احادیث مرتفع گردید فادرک والانصاف و منها

ما روی الترمذی والنسائی وابن ماجه عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله

صلی الله علیه وآله وسلم اکثروا ذکر هادم اللذات... بعض الناس ان المیت

لو ادرک من الامور الدنیویه... ایلام... ح وقد ثبت من هذا الحدیث

ان النبی صلی الله علیه وسلم سمی الموت هادم اللذات نحن نقول بالحق انتم نور السماع و

لو کره المنکرون فاعلم اولا ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دخل المسجد فرای ناسا

یضحکون فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو اکثرتم ذکر هادم اللذات لشغلکم عما

وثانیا ان الامر فی قوله صلی الله علیه وسلم اکثروا للندب والاستحباب قال فی الاحیاء

(حاشیه: اولا — ثانیا — ... محمد علی المرادآبادی ۱۲ — صح)

عن عائشة رضي الله عنها انها قالت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم هل يحس [illegible] قال
[illegible] بعشرين مرة هكذا في شرح المصابيح اذا وعيت هذا فنقول عليك انك
تعرف [illegible] السابقة ان الميت ينتفع بوصول الثواب من الاحياء ويفرح
به ويتلذذ [illegible] مما هم سنة ويتلذذ بها فلا بد لدفع التعارض ان يقال ان المراد
من اللذات المنهدمة بالموت هو اللذات الدنيوية الحاصلة بالآلات الجسدانية كاكل الاطعمة
اللذيذة وسماع الاصوات الحسنة ورؤية الاشكال العجيبة والصور الغريبة ولبس الثياب
الفاخرة وشم الروائح الطيبة ونحوها واما اللذائذ الروحانية الحاصلة بمشاركت الاجسام
المثالية اللطيفة او بشركة بعض اجزاء البدن بسمع الامور الدنيوية المفرحة فلا شك
في حصولها للاموات في عالم البرزخ ولا ينكرها الا الاصم والابكم كما هو الظاهر على العلم
يعني واز انجمله است حديثي كه بروايت ترمذي ونسائي وابن ماجه از ابو هريره رضي الله عنه
ثابت شده كه فرمود پيغمبر خدا صلي الله عليه وسلم كه بسيار ياد كنيد ويران كننده
وقطع كننده لذتها را كه موت است مفهوم از كلام طيبي آنست كه هادم از هدم است
بدال مهمله بمعني ويران كردن وانداختن وشكستن بناء خانه چنانكه مشهور است بر زبان
مردم وليكن در مهمات مذكور است كه هاذم بذال معجمه است بمعني قاطع چنانكه جوهري گفته
وبتحقيق تصريح كرده است سهيلي كه روايت بذال معجمه است هكذا في الترجمه بايد دانست كه
منكران سمع اموات زعم كرده اند كه حديث مذكور دال است بر آنكه موت قاطع لذات
است پس اگر ميت را سمع وادراك امور دنيويه مفرحه لذيذه دست دهد لازم آيد
كه او را انشاطي ولذتي عطا شود واين خلاف منطوق حديث است مخفي مباد كه
هر گاه از احاديث صحيحه سابقه هويدا شده كه اموات را انتفاع وتلذذ ونشاط

ترجمه

مخفي مباد

بعمواع عبادت بدنیه مالیه سیما و باعمال حسنه ایشان حاصل میشود پس مراد از قطع لذائذ
بجهت موت آنست که لذتهای که در دنیا به سبب آلات جسدانیه و قوی بدنیه مانند
خوردن اطعمه لذیذه و پوشیدن لباسهای فاخره و دیدن صور حسنه حاصل بود
بنرخ منقطع گردیدند و اما لذائذ روحانیه بمشارکت اجسام لطیفه مثالیه یا اشتراک بعضی
اجزای بدن بجهت سمع و شعور امور دنیویه مفرحه پس شکی نیست در ثبوت آن مر اموات
را لهذا فلیقتصر و منها ما روی الترمذی عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ثم یقال له نم فیقول ارجع الی اهلی فاخبرهم فیقولان نم کنومة العروس الذی
لا یوقظه الا احب اهله الیه حتی یبعثه الله من مضجعه ذلک توهم بعض المنکرین ان کون
المیت نائما فی القبر اول دلیل علی عدم اطلاعه عن الامور الدنیویة فانی له السمع والادراک
نحن نلقی علیک اولا ان العروس نعت یطلق علی الرجل والمرأة ما داما فی اعراسهما
وجمع الرجال عرس بضمتین وجمع النساء عرائس والمراد من العروس هنا الرجل وثانیا ان
قوله صلی الله علیه وسلم حتی یبعثه الله متعلق بمحذوف والتقدیر فلا یزال فیها مروحا حتی یبعثه
الله وثالثا انه اختلف فی ان المیت بعد الاحیاء للسؤال فی القبر یدوم حیوته ام تنزع
روحه ثانیا قیل تنزع روحه ولا یدوم حیوته وقیل لا تنزع والاخبار تدل علیه فان النبی
صلی الله علیه وسلم اذا دخل المقابر قال سلام علیکم ولا یسلم الا علی الاحیاء وقوله
صلی الله علیه وسلم نم کنومة العروس صریح فیه لان النائم حی وقوله صلی الله علیه
وسلم یعاد روحه فی جسده وقوله صلی الله علیه وسلم ثم یعاد فیه الروح صریحان فی
الاحیاء ولم یثبت الاماتة فالاصل الحیوة ولان المومن فی القبر مروح والکافر معذب فکیف
یروح و یعذب بلا روح فان قیل ما تقول فی قوله صلی الله علیه وآله وسلم انما نسمة المومن

اولا

ثانیا

ثالثا

روحه طائر في الجنة حتى يبعثه الله الى جسده يوم يبعثه رواه النسائي قلنا لا يعارضه الاخبار
المذكورة ولا يضعفه الدلالة العقلية مع ان الجمع ممكن ولا منافاة بينهما قال المفسرون في
قول الله تعالى الله يتوفى الانفس حين موتها والتي لم تمت في منامها ان لكل انسان
روحين فاذا مات فارقت احدهما وبقيت احدهما في البدن فالتي في قوله صلى الله عليه
وسلم نم كنومة العروس روح الحيوة والتي هي طائر في الجنة الروح الاخرى فان قيل فلم
في القبر اذا قلنا الروح غير مانع من البلى فان عضو الحي قد يبلى ولو اضطجع اياما على
لتفتت لعضوه هكذا في شرح المصابيح اذ سمعت هذا فادرك انه انما ضرب المثل بالعروس
لان الانسان اعز ما يكون في اهله ليلة الاعراس واعز حاله في الاستراحة في ليل
كان العروس ان يكون ايثارا وقال الطيبي هذا عبارة عن عزته وتعظيمه يأتيه غداة ليلة زفافه
من هو احب واعطف فيوقظه على الرفق والعطف هكذا في المرقاة والحاصل انه ليس المراد
هو النوم الحقيقي لكونه مخصوصا بالحيوة الدنيوية بل المراد هو الاستراحة والعزة فالمعنى
ان للميت المؤمن استراحة وعزة كاستراحة العروس وعزته ثم ان اختلج في صدرك
انه قد ورد ان النوم اخو الموت وكما ان النائم في حالة النوم يكون معطلا عن
السمع والروية والادراك فكذلك يجوز ان يكون الميت معطلة للروية والسمع فاعلم
بان المماثلة بين النوم والموت ليست الا من جهة ان روح اليقظة تفارق عن الجسد
في حالتي النوم والموت كليهما وان التألم والتلذذ وادراك الامور العجيبة كما يحصل
للنائم في حالة النوم كذلك للميت في حالة الموت وليست المشابهة من جميع الوجوه
اما خطر في قلبك ان الاحكام الدنيوية باقية في حق النائم ومنقطعة عن الميت والجسد
لا يبلى بالنوم ويبلى بالموت فقياس احدهما على الآخر من جميع الانحاء مما لا سبيل له

الی السداد والله اعلم بضمائر العباد یعنی واز انجمله است حدیثیکه بروایت ترمذی از ابوهریرة
رضی الله عنه ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس گفته می شود میت را
خواب کن استراحت کن پس میگوید میت باز گردم و بروم بسوی اهل خانه خود پس خبر دهم
ایشان را ازین حال خوش خود چنانچه غریبی در شهر راحتی یابد و ذوقی بیند گوید
تا شاید بروم وکسان خود را ببینم وحال خوش خود را با ایشان بنمایم پس میگویند
منکر ونکیر مر میت را خواب کن همچو خواب کردن شخصی که نو کدخدا است که بیدار نمیکند
او را مگر محبوب ترین اهل خانه وی نزد وی چه بیدار کردن از هر کس خوش نمی آید و
موجب وحشت میگردد و نمی تواند که هر کس بیدار کند مگر محبوب بیاید و بیدار
گرداند تا آنکه می انگیزد او را خدای تعالی ازین خوابگاه وی کذا فی ترجمة المشکوة للشیخ
بدانکه منکران سماع میت زعم کرده اند که از حدیث مذکور صاف لائح میشود که اموات را
در عالم برزخ خوابی وغفلتی از امور دنیویه حاصل است در پرده مباد که مراد از خواب
که دران حدیث مذکور شده آسایش و آرام وعزت است نه خوابی که از خصائص
زندگی دنیا بود لفقدان الحیوة الدنیویة فی عالم البرزخ فکیف یصدق تعریف النوم هناک
والا یلزم دوام تقابل التنبه والمشاعر درینها الکما تری وبعضی جواب داده اند بانیطور
که چون در بدن انسان دو روح میباشد یکی آنکه هضم طعام وحرکت نبض وتنفس بوی
وابسته است دوم آنکه شعور وادراک وهوش با وتعلقی دارد پس مخاطب بقول
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نم کنومة العروس روح اول است نه دوم فاحفظ

واما الروایات الفقهیة

واما الروایات الفقهیة فمنها ما فی الهدایة فی باب الیمین بالضرب والقتل وغیره و
قال ان ضربتک فعبدی حر فمات فضربه فهو علی الحیوة لان الضرب اسم لفعل مولم

یفعل

يتصل بالبدن والايلام لا يتحقق في الميت ومن يعذب في القبر يوضع فيه الحيوة في قول
العامة وكذلك الكسوة لانه يراد به التمليك عند الاطلاق ومنه الكسوة في الكفارة
وهو من الميت لا يتحقق الا ان ينوى به الستر وقيل بالفارسية ينصرف الى اللبس وكذلك
الكلام والدخول لان المقصود من الكلام الافهام والموت ينافيه والمراد من
الدخول عليه زيارته وبعد الموت يزار قبره لا هو انتهى وفي الكفاية شرح الهداية قوله
وكذلك الكلام بان حلف لا يكلم فلانا لان المقصود من الكلام الافهام وذا بالاسماع
وذا لا يتحقق بعد الموت ومنها ما في البحر الرائق في كتاب الايمان الاصل
ان ما شارك الميت فيه الحي يقع اليمين فيه حالة الحيوة والموت وما اختص بحالة الحيوة
يتقيد بها وضربتك وكلمتك ودخلت عليك يتقيد بالحيوة بخلاف الغسل والحمل والمس وا
انتهى ومنها ما في فتح القدير ان الميت لا يسمع عندهم على ما صرحوا به في كتاب الايمان
لو حلف لا يكلم فلانا فكلمه ميتا لا يحنث لانه تعقد على ما حيث يفهم والميت ليس كذلك لعدم
السماع انتهى تلخيص مقام آنكه منكران سمع اموات به بعضى مسائل فقهيه متمسك شده
باز راه جدال وعناد گرم ميكنند تفصيلش آنكه مثلا اگر شخصى بكسى بگويد كه اگر بزنم ترا پس
بنده من آزاد است وآن شخص آن كس را بعد مردنش بزد پس درين صورت
آن شخص حانث نخواهد شد يعنى بنده او آزاد نخواهد گشت چه ايلام وايذا كه بجهت زدن
متحقق ميشود در ميت موجود نيست وهمچنين است اگر بگويد كه اگر كلام كنم از تو يا داخل شوم
بر تو پس بنده من آزاد است پس كلام كرد از و يا داخل شد بروى بعد مردنش
پس درين حالت نيز حانث نخواهد شد زيرا كه مقصود از كلام افهام است وافهام
باسماع متحقق مى شود ودر ميت اسماع موجود نيست ومراد از داخل شدن ملاقات

کردن او ست و ملاقات از خصائص زنده است آری زیارت قبر میت البته میکنند نه
زیارت میت و شبهه نیست در اینکه عبارات فقهیه دلالت واضحه دارند بر عدم سماع موتیٰ
ثم الجواب عن هذه التمسکات من وجهین اولهما یقتضی تمهید مقدمة وهی ان الایمان مبنیة
علی العرف دون الشرع فی الاشباه والنظائر فاذا تعارضا ای العرف مع الشرع
قدم عرف الاستعمال خصوصا فی الایمان فلو حلف لا یجلس علی الفراش او علی
البساط ولا یستضئ بالسراج لم یحنث بجلوسه علی الارض ولا بالاستضاءة بالشمس
وان سماها الله تعالی فراشا وبساطا وسمی الشمس سراجا ولو حلف لا یاکل لحما لم یحنث
باکل السمک وان سماها الله تعالی لحما فی القرآن انتهی اقول هذا التمهید افاد ان المراد من
الایلام والافهام والدخول هو الذی یختص بالجسد فی الحیوة الدنیویة لا البرزخیة فمقصدی
بالزم من المسائل الفقهیة نفی السماع العرفی الذی علیه بناء الایمان لا نفی السماع الحقیقی
الذی نحن بصدده کما سلف غیر مرة تحقیقه وتفصیله وثانیهما ایضا یستدعی تمهید مقدمة
وهی ان مسائل الایمان من الاحکام الفقهیة التی هی من الاحکام الدنیویة لا البرزخیة و
الاخرویة والا لزم فرضیة الصلوة والصوم والزکوة فی البرزخ والآخرة وبطلان التالی
یستلزم بطلان المقدم اذا دریت هذا فاستمع ان الاحکام الدنیویة کلها ایمانا کانت
او غیرها تتعلق بالذات بالابدان وبالعرض بالارواح واما الاحکام البرزخیة فبالعکس
والاحکام الاخرویة فتتعلق بالارواح والابدان کلیهما بالذات فی شرح الفقه الاکبر
والحاصل ان احکام الدنیا علی الابدان والارواح تبع لها واحکام البرزخ علی الارواح
والابدان تبع لها واحکام الحشر والنشر علی الارواح والاجسام جمیعا انتهی وحاصل
الکلام ان مراد الفقهاء نفی السماع المخصوص بالقوة الجسدانیة لا نفی سماع الارواح ومن

اولهما

ثانیهما

ظهران

خلاصه مرام

ظهر ان ما اورده بعض شیعة آثار الفلاسفة بقوله وعجبا من الذی یدعی تقلید مذهب الامام
ابی حنیفة رح ویعتقد تقلیده واجبا ثم یرفضه فی هذه المسئلة اتباعا للهواه انتهی عجیب چگونه
ناشی عن اتباع هوی النفس قطعا فتبصر بعین الانصاف ولا ترکن الی منهج الاعتساف
خلاصه مرام آنکه جواب از تمسکات فقهیه بردو وجه است نخستین آنکه بنای مسئلهای
که بسوگند تعلق دارند بر عرف است پس اگر کسی سوگند خورد که بر فراش یا بر
بساط نخواهد نشست و از چراغ روشنی نخواهد گرفت و آن کس بر زمین نشست و از
آفتاب روشنی بگرفت پس در این صورت او حانث نخواهد شد زیرا که حق سبحانه
وتعالی اگرچه زمین را بفراش و ببساط و آفتاب را بچراغ تعبیر فرموده لکن در عرف
زمین را فراش و بساط نمی نامند و آفتاب را چراغ نگویند هرگاه این تقریر ذهن نشین
گردید پس در مسائل مذکوره مراد از ایلام و افهام و دخول آنست که مخصوص باشد
ببدن در حالت حیات دنیا پس نفی سماع متعارف که بقوه سامعه وقت زندگی دنیا

جواب وجه

حاصل بود لازم آمد نه نفی سماع روح که اثبات آن مطلوب است دوم آنکه مسائل
سوگند از احکام فقهیه دنیویه هستند نه از احکام برزخیه و اخرویه و ظاهر است که
همه احکام دنیویه بالذات به ابدان متعلق می شوند و بالتبع به ارواح و احکام برزخیه
بالعکس و احکام اخرویه بهر دو بالذات پس مراد فقها در مسائل مذکوره نفی سماعی
است که مخصوص بقوت جسدانیه باشد نه نفی سماع ارواح فاحفظ و چند احادیث
که از انها سمع و ادراک اموات لائح میشود از کتاب شرح الصدور وغیره مانند مواهب
لدنیه و جذب القلوب منقول میشوند بگوش سمع و اجابت باید شنید و از اتباع
نفس فی عذر باید کرد فی شرح الصدور اخرج العقیلی عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال ابو رزین

یا رسول الله ان طریقی علی الموتی فهل من کلام اتکلم به اذا مررت علیهم قال قل السلام علیکم
یا اهل القبور من المسلمین والمؤمنین انتم لنا سلف ونحن لکم تبع وانا ان شاء الله بکم لاحقون
یعنی ابو رزین عرض نمود که ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در راه من گورستانی
واقع است پس آیا کلامی هست که بآن متکلم شوم و اموات را بوی مخاطب سازم
وقتیکه بگذرم بر انها فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بگو السلام علیکم الخ قال ابو رزین
یا رسول الله یسمعون یعنی گفت ابو رزین که ای پیغمبر خدا مردها می شنوند قال یسمعون
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که می شنوند ولکن لا یستطیعون ان یجیبوا ولکن طاقت
ندارند که جواب بدهند قال یا ابا رزین الا ترضی ان یرد علیک بعددهم من
الملائکة انتهی فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ای ابا رزین آیا راضی نمی شوی آنکه
فرشتگان موافق شمار مردگان در حق تو جواب دهند قال مولانا علی القاری رح
فی شرح المشکوة قوله لا یستطیعون ان یجیبوا ای جوابا یسمعه الحی والا فهم یردون
حیث لا یسمع یعنی مراد از قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مردها طاقت جواب دادن
ندارند آنست که طاقت آن جواب ندارند که زندها او را بگوش خود بشنوند الا
در حقیقت ایشان جواب سلام احیا میدهند لکن مسموع ایشان نمیشود و فی المواهب
اللدنیة للعلامة القسطلانی من انتقل الی عالم البرزخ من المؤمنین یعلم احوال الاحیاء
غالبا انتهی یعنی مومنان در عالم برزخ اکثر اوقات احوال زندها را می دانند و
قال مجاهد ان الرجل لیبشر بصلاح ولده فی قبره یعنی مجاهد گفته است که مرد خوشحال
میشود در قبر بجهت شایستگی پسر خود و فی جذب القلوب الی دیار المحبوب للعلامة المحقق الدهلوی
رح تمامه اهل سنت و جماعت که رحمهم الله تعالی قطع میکنند بوجود حیات مر میت

در قبر چنانکه در احادیث ورود یافته و تفصیلش در ما سبق ذکر کردیم و قال ابن عبد البر
احادیث السؤال و عرض المقعد و عذاب القبر و تنعیمه و زیارة القبور و السلام علیهم
خطابهم مخاطبة الحاضر العاقل داله علی تحقق الحیات فی القبر و وارد شده که بعد
عود حیوة در قبر بار دیگر موت عود میکند بلکه نعیم قبر و عذاب آن تا قیام قیامت
ادراک می کند و شک نیست که ادراک مشروط است بحیات ولکن کفایت میکند
حیات جزوی از اجزاء علامه قونیوی تصریح کرده که احادیث کثیره دلالت دارد
برانکه اموات را ادراک و سماع حاصل است و عبد الرزاق باسناد صحیحه روایت می آرد
که عبد الله بن عمر رضی الله عنه چون از سفر قدوم می آورد اول بقبر شریف آنحضرت
صلی الله علیه وسلم میرسید و کلمات خطاب عرضه میداد و میگفت السلام علیک
یا رسول الله السلام علیک یا ابابکر السلام علیک یا ابتاه و در موطا امام مالک
نیز این روایت مذکور است باید دانست که چون از مسئله اثبات سماع اموات فراغت
حاصل کردیم الآن در مسئله توسل و استمداد و استعانت علی سبیل الاجمال شروع
میکنیم پس مخفی نماند که اگر کسی بگوید که خداوندا به تصدق و بوسیله و بحرمت جناب رسول
مقبول صلی الله علیه وسلم و بوسیله حضرت غوث الثقلین قدس سره العزیز گناهم به بخش
و عقیده صحیحه در باب سماع اموات ما را عنایت کن این را توسل میگویند و درین قسم
توسل بانبیا و اولیا خلافی واقع نیست و بطریق تبرک دو سه حدیث که ازان اثبات
توسل هویدا می شود مذکور میکنیم الحصن الحصین فان یتوسل الی الله تعالی بانبیائه خ ر س و
الصالحین من عباده خ یعنی و از جمله ادب دعا آنست که وسیله جوید در قبول
دعا بسوی خدای تعالی بانبیا ان او ... و در ... وقت دعا

اموات را ادراک حاصل است ...

بگوید که خداوندا به برکت پیغمبران خود دعای مرا قبول کن و این
توسل از جملهٔ مندوبات ست و نیز از جملهٔ ادب دعا این ست که توسل جوید بصالحان
از بندگان خدا عز و جل یعنی در وقت دعا بگوید که دعای مرا به برکت بندگان صالحان
خود قبول کن و در ظفر جلیل مرقوم ست اور یہ کہ وسیلہ پکڑی طرف اللہ تعالی کی
ساتھ پیغمبرون اوسکی کی نقل کی یہ بخاری اور بزار اور حاکم نی کہا مؤلف نی کہ وسیلہ
کرنا مستحبات سی ہی کذا ذکر الفخر و العلی اور وسیلہ پکڑی ساتھ نیکون کی یعنی
سوای انبیا کی صدیقون کا اور علما کا اور شہدا کا نقل کی یہ بخاری نی و نیک
صالح وہ ہی کہ قائم ہو ساتھ اداکرنی کمال حق اللہ تعالی کی جیسی قائم ہوتا ہی
ساتھ اداکرنی حق بندونکی ہکذا ذکر العلی انتہی و در جذب القلوب مسطور ست کہ
مردی ضریر البصر پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آمد و عرض نمود کہ یا رسول اللہ دعا کن
تا خدا تعالی حاجت من نصیب کرداند فرمود اگر بصارت خواهی دعا کنم تا چشم تو بینا
گردد و اگر آخرت خواهی صبر کن که آن بهتر ست برای تو گفت دعا کن یا رسول اللہ
فرمود تا وضو کند و این دعا بخواند اللهم انی اسئالک و اتوجه الیک نبیک محمد نبی
الرحمه یا محمد انی اتوجه بک الی ربک فی حاجتی هذه لیقضیها لی اللهم شفعه فی ترمذی
گفته است که هذا حدیث حسن صحیح غریب و بیهقی نیز تصحیح آن کرده با زیادهٔ این عبارت
که فقام وقد ابصر انتهی و در خلاصه صولة الضیغم علی اعداء ابن مریم مسطور ست اور
صحیح نسائی و معجم کبیر مین ہی کہ ایک اندہی نی آپ سی بینا ہونیکی استدعا کی
آپ نی اوسسے دو رکعت نماز پڑھوائی اور فرمایا کہہ اللهم انی اسئلک و اتوجه
الیک نبیک محمد نبی الرحمه یا محمد انی اتوجه بک الی الله فی حاجتی هذه اللهم فشفعه فی

گفته
[illegible]

[illegible] ... تمنا

۱ چون توسل باعمال ... است که ... اوس نے دعا کو آزمایا اور پورا پایا

صالحه باوجود آنکه فعل ایشان است ... نقصان موصوف جائز باشد و در درگاه

رحمت مستجابه و مقبول گردد پس تشفع به پیغمبر صلی الله علیه وسلم ... موجب او

بطریق اولی جائز بود و فی الشفا للقاضی عیاض دخل یوما ابو جعفر المنصور العباسی امیر المؤمنین

مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال للامام مالک رح یا ابا عبد الله استقبل القبلة

وادعو ام استقبل رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال الامام لا تصرف وجهک عنه وهو

وسیلتک ووسیلة ابیک آدم علیه السلام الی الله یوم القیمة بل استقبله واستشفع به

فیشفعک الله انتهی وبروایت صحیح مصحح شده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در قبر فاطمه

بنت اسد مادر حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه در آمدند وفرمودند بحق

نبیک والانبیاء الذین من قبلی درین حدیث دلیل واضح است بر توسل بهر دو حالت

نسبت بآنحضرت صلی الله علیه وسلم در حالت حیات ونسبت بانبیا علیهم السلام

بعد از وفات وچون توسل بانبیاء دیگر صلوة الله علیهم اجمعین بعد از وفات جائز

باشد پس بسید انبیا علیه افضل الصلوة واکملها بطریق اولی جائز باشد بلکه اگر با

حدیث توسل باولیاء خدا نیز بعد از وفات ایشان قیاس کنند دور نیست مگر آنکه

دلیلی بر تخصیص حضرات رسل صلوات الله علیهم اجمعین قائم شود واین الدلیل والله اعلم

کذا فی جذب القلوب الی دیار المحبوب یروی عن افضل الصدیقین ابی بکر الصدیق رضی الله عنه

انه یجیء عند قبر النبی صلی الله علیه وسلم فیقول یا محمد انی اتوسل الیک هکذا فی شرح

دلائل الخیرات واما انتفاع جستن بارواح کاملین از اصحاب قبور بواسطه العرض کرد ...

ایشان بجناب او تعالی و تقدس والتجا کردن بجناب شان باین طور که شما مقربان درگاه الهی هستید بجناب حق تعالی عرض کرده فلان کار دینی یا دنیاوی مرا آسان کنانید پس این استمداد بارواح اولیاء است و آن مختلف فیه است لکن ارجح واصح جواز است بشرطیکه مستمد در حق ارواح تصرف اتم و علم شامل وقدرت کامل وسوای آن چیزیکه موجب شرک باشد اعتقاد نکند واما استمداد از انبیاء علیهم السلام پس خلافی دران متحقق نیست قال الشیخ الاجل الدهلوی رح فی ترجمة المشکوٰة فی کتاب الجهاد واما استمداد باهل قبور منکر شده اند آنرا بعضی فقها اگر انکار از جهت آنست که سماع وعلم نیست ایشانرا برائران واحوال ایشان پس بطلان او ثابت شده واگر بسبب آنست که قدرت وتصرف نیست مرایشانرا دران موطن تا مدد کنند بلکه محبوس وممنوع اند ومشغول بانچه عارض شده است مرایشان را از محنت قبر که ازان پس ممنوع است که این کلیه باشد خصوصا درشان متقین که دوستان خدا اند شاید که حاصل شده ایشانرا از قرب در برزخ وقوت بر شفاعت ودعا وطلب حاجات مر زائران را که متوسل اند بایشان چنانکه در روز قیامت خواهد بود و چه دلیل بر نفی آن وتفسیر کرده است بعضا از کریمه والنازعات غرقا الاٰیة بصفات نفوس فاضله در حال مفارقت از بدن که کشیده می شوند از ابدان ولنشاط می کنند در عالم ملکوت وسیاحت میکنند بحظائر قدس پس میگردند بشرف وقوت از مدبرات امر شعری چه میخواهند ایشان باستمداد وامداد و آنچه ما می فهمیم ازان این است که داعی محتاج فقیر الی الله دعا میکند خدا را وطلب میکند حاجت خود را از جناب او عزوجل وتوسل میکند بروحانیت این بندهٔ مقرب مکرم در درگاه عزت وی ...

بحقیقت این بنده بود که ... [illegible] ... اکرام کرد ... [illegible]

برآمده ... [illegible] ... تعطیل ... باید ... میکنند این بنده مقرر ... [illegible]

ولی دین شفاعت کن مرا و بخواه از خدا که بدهد مسئول و مطلوب مرا ... [illegible]

پس معطی مسئول و مأمول پروردگار است تعالی و تقدس و نیست این بنده در اینجا

مگر وسیله و نیست ایشان را فعل و قدرت و تصرف اکنون که در قبور اند و نه در آن هنگام

که زنده بودند در دنیا و اگر این معنی که در امداد و استمداد ذکر کردیم موجب شرک و توجه

بما سوای حق باشد چنانکه منکر زعم میکند پس باید که منع کرده شود توسل و طلب

دعا از صالحان و دوستان خدا در حالت حیات نیز و این ممنوع نیست بلکه مستحب

و مستحسن است بالاتفاق و شایع است در دین و اگر میگویند ایشان بعد از موت معزول شده اند

و بیرون آورده شده اند از آن حالت و کرامت که بود ایشان را در حالت حیات

چیست دلیل بر آن یا گویند که مشغول و منجذب شدند بعالم قدس و مستهلک باشند

در لاهوت حق پس این کلیه نیست بر دوام و استمرار آن تا روز قیامت نهایت

آنکه فائده استمداد عام نباشد بلکه ممکن است که بعضی را حالت انجذاب و مشغولی طاری

شده باشد که بجهت آن شعوری و توجهی بعالم دنیا نمانده باشد و تصرفی در وی

نه چنانکه در این عالم نیز از تفاوت حال مجذوب بان ظاهر میگردد نعم اگر زائران اعتقاد

کنند که اهل قبور متصرف هستند و قادر اند بی توجه بحضرت حق و التجا بجناب وی تعالی

چنانکه عوام و جاهلان و غافلان اعتقاد دارند و چنانکه میکنند آنچه حرام و منهی عنه است

در دین از تقبیل قبر و سجده مر آن را و نماز بسوی وی و غیر آن از آنچه نهی ... [illegible]

واقع شده است این اعتقاد و این افعال ممنوع و حرام خواهد بود و فعل عوام ... [illegible]

ندارد و خارج از بحث و حاشا از عالم شریعت و شارع و کلام دین که این تشنیعات کنند
و بر فعل نقل آرند و آنچه مرسوم است و محکی است از مشایخ اهل کشف استمداد از ارواح کمل و استفاده از آن خارج از حصر است و مذکور
است در کتب و رسائل ایشان و مشهور است میان ایشان حاجت نیست که ذکر
کنیم آن را شاید که منکر و متعصب را سودی نکند کلمات ایشان آری مروی و مسنون
در زیارت سلام بر موتی و استغفار مر ایشان را و قرائت قرآن است ولیکن در اینجا
نهی از استمداد نیست پس زیارت برای امداد مر موتی را و استمداد از ایشان هر دو
باشد بر تفاوت حال زائران و فرو رباید دانست که خلاف در غیر انبیا است صلوات
الله و سلامه علیهم اجمعین انتهی و ایضا فی الترجمة فی باب زیارة القبور و بتحقیق ثابت شده
است بآیات و حدیث که روح باقی است و او را علم و شعور بزائران و احوال ایشان
ثابت و ارواح کاملان را قربی و مکانتی در جناب حق ثابت چنانکه در حیات بود
یا بیشتر از آن و اولیا را کرامات و تصرف در اکوان حاصل است و آن نیست مگر
ارواح ایشان را و ارواح باقی است و متصرف حقیقی نیست مگر خدا عز شانه
و همه بقدرت اوست و ایشان فانی اند در جلال حق در حیات و بعد از ممات پس
اگر داده شود مر احدی را چیزی بوساطت یکی از دوستان حق و مکانتی که نزد
خدا دارد دور نباشد و نیست چیزی که فرق کند میان حالت حیات و بعد از
ممات و یافته نشده است دلیلی بر آن در شرح شیخ ابن حجر مکی در شرح حدیث لعن الله
الیهود و النصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد گفته است این بر تقدیر یست که نماز
گزارد بجانب قبر از جهت تعظیم وی که آن حرام است بالاتفاق و اما اتخاذ مسجد
در جوار پیغمبری و یا صالحی و نماز گزاردن نزد قبر وی نه بقصد تعظیم قبر و توجه بجانب

و

قبر آنکه به نیت حصول [illegible] تا کامل شود و ثواب عبادت به برکت قرب [illegible]
مر آن روح پاک را حرجی نیست [illegible] مسائل الفرضیه [illegible]
چنانکه در زندگی ایشان میکنند [illegible]
از ایشان چیزی استمداد نه کنند [illegible] رسد و در باب استعانت باولیا
طیبه درین امت افراط بسیار بوقوع آمده آنچه جهال و عوام میکنند بلا شبه شرک
جلی است انتهی ایضاً فیها استمداد از اموات خواه نزدیک قبور باشد خواه غائبانه بی شبه
بدعت است در زمان صحابه و تابعین نبود و لکن اختلاف است در آنکه این بدعت
حسنه است یا سیئه و حکم مختلف میشود باختلاف طریق استمداد اگر استمداد باین طریق
است که یا فلان از حضرت حق تبارک و تعالی حاجت مرا بخواه و شفیع من شو
پس ظاهراً جواز آنست زیرا که درین صورت شرکی نمی آید مانند استمداد از صلحا
و التجا در حال حیات و اگر بنوع دیگر است پس حکم آن موافق آن صورت خواهد بود ایضاً
فیها سوال بت پرستی مدد از بت میخواست عالمی منع کرد که شرک مکن بت پرست
گفت که اگر شریک خدا دانسته پرستش کنم البته شرک است و اگر مخلوق فهمیده پرستش
نمایم چه گونه شرک باشد عالم گفت که در کلام مجید متواتر آمده که از غیر خدا مدد
مجوئید باز بت پرست گفت که بنی انسان از یکدیگر چرا سوال می نمایند عالم گفت که
بنی نوع زنده اند از ایشان سوال منع نیست و بتان تو مثل کنهیا و کالکا وغیره مرده
اند قدرت بر هیچ چیز ندارند بت پرست گفت شما که از اهل قبور مدد و شفاعت
می طلبید باید که امر شما هم اشرک عائد شود القصه هر چه مقصد و مراد شما از اهل قبور است
همان قسم مقصود من هم از صورت کنهیا و کالکا است بحسب ظاهر [illegible] اهل قبور [illegible]

نه بعث و اگر میگوی که بعث با اهل قبور [illegible] می نمایند میگویم بسا جا
بزبانهای هم [illegible] که با ایشان میگویم که از خدا برای
ما شفاعت بخواهید من هم از زبان همین استدعا دارم پس هرگاه که جواز استمداد
از اهل قبور ثابت شد پس بعض مسلمین ضعیف الاعتقاد از پرستش ستیا و ساتی وغیره
چگونه باز خواهند آمد جواب درین سوال چند جا اشتباه واقع شده آنچند جا از
خبردار باید شد انگاه بفضل الهی جواب سوال بخوبی واضح خواهد شد اول آنکه مدد خواستن
چیزی دیگر است و پرستش چیزی دیگر عوام مسلمین برخلاف حکم شرع از اهل قبور مدد می خواهند
و پرستش میکنند و بت پرستان مدد هم می خواهند و پرستش هم میکنند پرستش آنست
که سجده کند یا طواف نماید یا نام او را بطریق تقرب ورد سازد یا ذبح جانور بنام
او کند یا خود را بنده فلانی بگوید و هر که از مسلمانان جاهل با اهل قبور این چیزها
بعمل آرد فی الفور کافر گردد و از مسلمانی می برآید دوم آنکه مدد خواستن و طور
میباشد یکی آنکه مدد خواستن از مخلوق مثل آنکه از امیر و پادشاه نوکر و گدا در مهمات
خود مددی می جویند و عوام الناس از اولیا دعا می خواهند که از جناب الهی
فلان مطلب ما را درخواست نماید این نوع مدد خواستن در شرع از زنده و مرده
جائز است دوم آنکه بالاستقلال چیزی که خصوصیت بجناب الهی دارد مثل دادن فرزند
یا بارش باران یا دفع امراض یا طول عمر و مانند این چیزها بی آنکه دعا و سوال از
جناب الهی درنیت منظور باشد از مخلوق درخواست نمایند این نوع حرام مطلق بلکه کفر است
اگر مسلمانان کسی از اولیای مذهب خود خواه زنده باشند خواه مرده این نوع
خواهد از دائره مسلمانان خارج میشود بخلاف بت پرستان که همین نوع مدد را از معبودان

باطل

باطل خود می خواهند و [illegible] ... چنانکه ... از زبان خود
شفاعت می خواهیم ... اولیا ... انبیا در حق
کلام هم دخل و تلبیس ... بت پرستان برگذاشته ... در دل
خود تصور می کنند پس ... شفاعت سفارش است و سفارش آنست که مطلب کسی
کسی از غیر خود بعرض و معروض ادا سازد و بت پرستان در وقت درخواست
مطالب خود از بتان نمی فهمند و نمی گویند که سفارش ما بحضور پروردگار عز و جل و علا
نمایند و مطلب ما را از جناب او تعالی برآرید بلکه از بتان خود درخواست مطلب خود
می کنند و آنچه گفته است که هر چه مقصد شما از اهل قبور است همان قسم مقصد من هم
از صورت کنهیا و کالکا است نیز خطا در خطا است زیرا که ارواح را تعلق با ابدان
خود که در قبور مدفون اند البته میباشد زیرا که مدت دراز درین بدن بوده اند
اینها از طرف خود صورت سنگها و درختان اختراع نموده قرار می دهند که صورت
فلان است بی آنکه آن را تعلق با آن ارواح باشد و این قرار و ادا فرامی ایشان هیچ
اثر نیست آری حاجت روای بندگان خالق اکبر از راه رحمانیت خود میفرمایید اینها
می فهمند که از طرف بتان این فائده حاصل شد حق تعالی که عالم الغیب والخفیات است
حاجات بندگان خود را امیدانند و در زندگانی دنیا حاجت روائی منظور است از
هر طرف که مطلب خود خواهید مطلب ایشان را با ایشان میدهد چنانچه پدر مشفق حاجت پسر
خود را که صغیر السن است میداند و وقتیکه از خدمتگار و دایه چیزی میطلبد باو میدهد حالانکه خدمتگار و دایه مقدور
ندارد همچنین است حال بتان بلکه حال قبور نیز موافق قاعدهٔ اهل اسلام آنچه مرقوم شده که بسی از کارها حوائج از
استمداد اهل قبور ثابت شده بعض مسلمین ضعیف الاعتقاد از پرستش ستیلا و مسانی و غیره ... خواهند

پس فرق درمیان استمداد از اهل قبور و پرستش ستیلا و مسانی بچند وجه است اول آنکه این قدر معلوم اند که صلحا و بزرگان بوده اند و ستیلا و مسانی موهوم محض اند وجود آنها معلوم نیست بلکه ظاهرا خیال بندی این مردم است دوم آنکه مسانی و ستیلا بر تقدیر وجود آنها از قبیل ارواح خبیثه شیاطین اند که کمر بر ایذای خلق بسته اند اینها را با ارواح طیبه انبیا و اولیا چه مناسبت سوم آنکه استمداد از اهل قبور بطریق دعاست که از جناب الهی عرض کرده مطلب ما را بر آرند و پرستش این چیزها بنا بر اعتقاد استقلال و قدرت اوست که کفر محض است والله فیها استمداد با ارواح بزرگان دو قسم است قسمی آنست که با بزرگان زنده هم مانند آن بعمل می آید یعنی دعای ایشان را اقرب الی الاجابة فهمیده ایشان را واسطه در خواست مطالب خود سازد و ایشان را مرتبه بجز توسط و آلیت در ذهن خود نه نهد و مانند عینک پندارد و این جائز بلا اشتباه و قسمی آنست که توجه مقصود بر ایشان باشد و چنان پندارد که ایشان در دهانیدن مطلب یا دادن آن مستقل اند و مرتبه از قرب حق دارند که تدبیر الهی را تابع مرضی خود توانند ساخت و همین قسم است که عوام به آن استمداد می طلبند و این قسم شرک محض است مشرکان زمان جاهلیت زیاده برین در حق اصنام خود اعتقاد نداشتند و اذا تحیرتم فی الامور فاستعینوا باهل القبور حدیث نیست قول بزرگی است و له معان شتی منها اذا تحیرتم نظرا الی الدلائل المتعارضة فی حل بعض الاشیاء و مبهماتها فاترکوا اجتهادکم و تقلدوا من قد مات و هذا القول او شبهه منقول عن عبدالله بن مسعود و سفیان الثوری و منها انکم اذا تحیرتم فی الامور الدنیویة و ضاق بذلک قلبکم فانظروا الی حال اصحاب القبور کیف ترکوا الدنیا و استقبلوا الآخرة و خلوا

انکم الیه صائرون الی ما صار الیه وهذا العلم یسهل علیکم صعاب الدنیا وشدائدها بالجمله بعض
در معنی استمداد نیست انتهی یعنی از انجمله آنست که چون متحیر شوید بنظر در امور دنیا در استعانه
در حلت بعض اشیاء و در ست آن پس بگذارید تنها خود را و تقلید کنید آنانکه گذشته
اند و این قول یا شبه آن منقول است از عبد الله بن مسعود و سفیان ثوری و از تحریرات
که چون متحیر شوید در امور دنیویه و تنگدل شوید بسبب آن پس نظر کنید بسوی حال
اهل قبور که چگونه گذاشتند دنیا را و روآوردند بآخرت و بدانید که شما هم روندهاید
جائی که ایشان رفتند و این دانستن آسان خواهد کرد بر شما شدائد دنیا و صعاب
آن شعر دهان مرده بزیر زمین همیگوید اگرچه نیست بصورت زبان گفتارش
که زینهار بدنیا و مال غره مشو چه خواهدت بضرورت گذشت بگذارش
هکذا فی تجهیز الاموات و در مکاتیب رشیدیه مرقوم است استمداد چند احتمال دارد
اول آنکه مدد خواهنده ارواح کاملین را موثر حقیقی در حل مشکل دانسته دعا کند دوم
آنکه موثر حقیقی نداند لکن دخیل در کارخانه حق تعالی وراتق وفاتق آن باینطور پندارد
که خدای تعالی بعضی امور را بطور ایشان گذاشته است ایشان دوستان و ملتجیان
خود را نفع می بخشند و دشمنان و مبغضان را ضرر میرسانند پس این هر دو قسم شرک صریح
اند سوم آنکه ایشان را اصلا موثر نداند بلکه موثر حقیقی محض حق تعالی را اعتقاد کند و
ایشان را صرف واسطه عرض بجناب الهی پندارد باعتقاد اینکه چون ایشان در وقت
حیات که حالت تعلق بامور بشریه می باشد از مخصوصان خدا بودند و عرض ایشان
بجناب الهی متوقع القبول بود پس بعد ممات ایشان که حالت تجرد و تنزه از او تاکی
بشریه است قرب ایشان بجناب الهی زیاده تر و چون سماع کلام احیاء در حق اموات از

از احادیث صحیحه ثابت است پس بدین حق کاملین بطریق اولی ثابت باشد برین تقدیر
اگر بعد سماع تضرع اهل حاجت بمقتضای ترحم یا نظر بر ارادتی که داعی و ملتجی را بحضرت
صاحب قبر حاصل است آن کامل شفیع و ملتجی بجناب الهی شود و درین قسم دعا بناحقی
نیست بشرطیکه مضمون دعا چنین باشد که شما بجناب الهی شفیع من برای اجرای
این حاجت شوید و اعتقاد ملتجی باین طور مستقر باشد که سوای خدای جل شانه
این بزرگان یکسر مو بکسی نفع و ضرر نمی توانند رسانید کار ایشان محض عرض بجناب
الهی است و این عرض هم موهوم است چه عرض ایشان بجناب او تعالی و قبول کردن
حق تعالی عرض ایشان را ضروری نیست و در ینوالا بفرموده میر راحت علی صاحب
محدث شافعی روایات جواز استمداد و مایؤید ه جمع کرده ام قریب بست جزو کلان
مرتب شده انتهی پوشیده نماند که از آیات کثیره و احادیث متوافره استنباط
جواز استمداد میشود ولکن رو ما للاختصار و حذرا عن الاسهاب بر یک آیت و دو
حدیث اکتفا میرود اما الآیة فقوله تعالی ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات
بل احیاء ولکن لا تشعرون طور استدلال بر جواز استمداد ازین آیت آنکه حیات شهدا
از نص قرآنی به ثبوت پیوسته و قائل بودن جمهور صحابه و تابعین با دراک و شعور ارواح
و بقای آنها بعد از موت در تفسیر بیضاوی مرقوم است و سابقاً تفصیلش مبین شده
و ظاهر است که این حیات نیست مگر ارواح شان را پس در امور متعلقه بروح
از جنس احیا باشند و شکی نیست درانکه استمداد از احکام متعلقه روح است پس
درین حکم نیز مثل احیا باشند و در حالت حیات شهدا و اتقیا استمداد از ایشان
بدعا و التجا در جناب او تعالی نزد مانعین هم امتناعی ندارد پس همچنین بعد موت دیگر

...سان نیز ممنوع نباشد و هرگاه باین لیل ... دار شهدا جائز شد از غیر شهدا نیز که باعتبار ایمان و تقوی و مجاهده و جهاد بانفس آماره باعتبار امانت مقتضیات کو ... همه در حکم شهدا بوند جائز خواهد شد چراکه ... ار استمداد ... منزلت او عند الله است واین معنی غیر شهدا را نیز حاصل میباشد پس از غیر شهدا نیز جائز باشد کذا فی الرسالة القاسمیة و اما احادیث پس از الجمله است حدیثی که بروایت دارمی ثابت شده قحط اهل المدینة قحطا شدیدا فشکوا الی عائشة رضی الله عنها فقالت انظروا الی قبر النبی صلی الله علیه وسلم فاجعلوا فیه کوی الی السماء حتی لا یکون بینه وبین السماء سقف ففعلوا فمطروا مطرا شدیدا یعنی قحط کرده شدند اهل مدینه قحط شدید پس شکایت کردند بسوی عائشه تا دعا کند وعلاج سازد پس گفت عائشه رضی الله عنها نگاه کنید قبر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم پس بگردانید در قبر شریف منافذ بسوی آسمان تا آنکه نماند میان قبر و میان آسمان سقف یعنی بردارید حجاب را وسبب در رفع حجاب میان قبر شریف وآسمان آن باشد که این طلب شفاعت است از قبر شریف زیراکه در حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم استسقا میکردند بذات شریف وچون ذات شریف در پرده شد امر کرد عائشه رضی الله عنها که کشف کرده شود قبر شریف تا باران ببارد گویا استسقا کرد بقبر و در حقیقت استسقا و استشفاع است بذات شریف وکشف قبر مبالغه است دران پس کردند ایشان آنچه امر کرد عائشه صدیقه رضی الله عنها پس باران داده شدند باران ... بسیار بالجمله شفاعت جستن عائشه رضی الله عنها از قبر شریف وقبول افتادن شفاعت وظهور اثر آن کرامت است ... عائشه را و در حقیقت معجزه است مر آن حضرت صلی الله علیه وسلم وخود کرامت اولیا همه معجزه است مر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم کذا فی

ترجمة المشكوة وتقرير استدلال بر مطلوب باين حديث آنكه اگر استمداد وعلم ما شرك مي بود
پس اين مظنه در صورت استمداد از قبر آن صلی الله عليه وسلم زياده تر است زيرا كه از
عوام گمان تصرف آنحضرت در كائنات نسبت باولياء الله قريب الوقوع است و چون
ام المؤمنين رضي الله عنها اين مظنه را از درجه اعتبار ساقط كرده مردم را امر باستمداد
از قبر مبارك آنحضرت صلی الله عليه وسلم نمودند پس استمداد از قبور اولياء الله كه مظنه
شرك دران ضعيف تر است بطريق اولی جائز باشد كذا في الرسالة القاسمية و از انجمله
است حديثي كه در حصن حصين مذكور است واذا اراد عونا فليقل يا عباد الله اعينوني
يا عباد الله اعينوني يا عباد الله اعينوني ط وقد جرب ذلك ط يعني وقتيكه بخواهد ياري براي گرفتن
دابه يا مطلقا پس بگويد سه بار اي بندگان خدا ياري كنيد مرا و مراد از عباد الله
رجال الغيب يعني ابدال اند يا ملائكه يا اجنه يا ارواح اولياء و بتحقيق تجربه كرده
شده است اين تخريج طبراني از پيغمبر خدا صلی الله عليه وسلم ثابت شده اذا اضل احدكم شيئا
او اراد عونا وهو بارض ليس بها انيس فليقل يا عباد الله اعينوني يا عباد الله اعينوني يا عباد الله
اعينوني فان لله عبادا لا تراهم و در ظفر جليل مرقوم است فرمايا هي آن حضرت صلی الله عليه و
سلم نے كه جب كوئي كچهه چيز گم كرے يا چاهے مدد اور حال يه كه وه ايسي زمين مين هو كه
كوئي انيس و همنشين اوسكا نهين هے پس چاهئے كه كهے يا عباد الله اعينوني پس الله تعالی كے
بندے هين كه تم نهين ديكهتے ميرك شاه نے بعض علماء ثقات سے نقل كيا هے كه يه حديث حسن هے
اور محتاج هين طرف اسكي تمام مسافر اور مشائخ سے روايت هے كه يه مجرب هے اس مقدمه مين
اور نزديك هے ساتهه اسكي فتح مقصود پر كذا ذكر الفخر والعلی انتهی و طريق استدلال
بر مطلوب باين حديث صاف لائح و روشن است احتياج ذكر ندارد و در اينجا خدشه

ایست جواب طلب تقریرش آنکه تقدیم مفعول بر فعل در کریمهٔ وایاک نستعین که مفید اختصاص
است اول دلیل است بر امتناع استمداد و استعانت از ارواح کاملین لکونه منافیا
لذلک الاختصاص و تقریر جواب آنکه مراد از استعانت مختصه بذات او تعالی که معین
بالحقیقة و مستعان حقیقی است استعانت مستقله کامله است و در ما نحن فیه نه استقلال استعانت متوهم
است و نه استقلال المستعان به و از همین قبیل است استعانت برای دفع امراض
بادویه و برای دفع تشنگی بآب و استعانت برای تعلم احکام دین و تهذیب نفس از انبیا
علیهم السلام و از اولیا قدست اسرارهم بلکه اگر امعان نظر بکار رود و آشکارا شود
که اینهمه استعانت های ناقصه مقیده غیر مستقله شیون و اظلال استعانت مستقله کامله
هستند و موید اوست آنچه در تفسیر فتح العزیز مرقوم است درینجا باید فهمید که استعانت
از غیر بوجهی که اعتماد بر آن غیر باشد و او را مظهر عون الهی نداند حرام و اگر التفات
محض بجانب حق است و او را یکی از مظاهر عون دانسته و نظر بکارخانه اسباب و حکمت
او تعالی دران نموده از غیر استعانت ظاهری نماید دور از عرفان نخواهد بود و در شرع
نیز جائز و روا است وانبیا و اولیا این نوع استعانت از غیر نموده اند و در حقیقت
این نوع استعانت بغیر نیست بلکه استعانت بحضرت حق است لاغیر انتهی هذا و للتحقیق
مقام آخر و در بعضی تفاسیر معتبره مرقوم است که قول او تعالی ایاک نعبد رد عقیده
جبریان میکند و اعتقاد ایشان آنست که بنده هیچ اختیاری ندارد و افعال و حرکات از و
بلا اختیار مانند کارد و چوب و سنگ صادر می شوند و ازین اعتقاد فاسد لازم
می آید ابطال شرائع و سد ابواب تکلیفات مع انها مفتوحة الی یوم الساعة و قول او تعالی
وایاک نستعین رد عقیدهٔ قدریان می نماید و ایشان زعمی دارند که بنده اختیار تام دارد

وافعال وحرکات انبیا بایجاد او صادر می شوند وازین اعتقاد لازم می آید شرک صریح
در کارخانه خدائی هو تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا وحق واقعی نصیب اهل سنت وجماعت
است که از افراط وتفریط بمراحل دور اند وسلوک صراط مستقیم ملحوظ نظر دارند پس میگویند
که خاص ترا بندگی می کنیم وخاص از تو مدد می خواهیم وتوفیق از تو می جوئیم واما
حجة الاسلام امام غزالی رحمه الله گفته هر که بوی در حالت حیاتش تبرک جویند بعد از ممات
نیز بوی تبرک وانتفاع گیرند ودر تنبیه الوهابیین نقلا عن الکبری مرقوم است من یتبرک بمشاهدته
فی حیاته یتبرک بزیارته بعد وفاته وبعضی از مشائخ عظام رحمه الله گفته اند که یافتم چهار کس را
از اولیاء الله که تصرف می کنند در قبور مثل تصرف ایشان که در حالت حیات دنیا
داشتند یا زیاده ازان ومقصود حصر نیست بلکه انچه خود دیده ویافته بیان نموده یکی حضرت
شیخ معروف کرخی رح دوم شیخ محی الدین عبد القادر رح ووجه تلقب محی الدین جنابش
افاده فرمودند که یک بار از سیاحت بازگشته رو بجانب بغداد داشتم ناگاه در راه
شخصی چون مریض تباه برنگ کاه رو بمن آورد دیدم چون نهال خشک سال پیش پای
من از پا در افتاد وگفت یا سید مرا بدست رحمت بنشان وازین چشمه حیوان بر من رشحه
بیفشان پس اورا بنشاندم برونق برآمد درهمین لحظه چون شاخ نورسته گل گل بشگفت وگفت مرا
میشناسی گفتم نه گفت من جد توام که بدین حالت رسیده ام خدا مرا بتو زنده گردانید
وبمرتبه اولی رساند فانت محی الدین او را همانجا گذاشتم ورو بجانب مسجد جامع بغداد
آوردم پا برهنه بودم مردی نعلین پیش من آورد وگفت یا سید محی الدین بعد ازان
بمسجد در آمدم ودوگانه نماز گزاردم چون سلام دادم مردم بر من هجوم کردند وهمین
لقب مرا خواندند اگرچه پیش از من کسی مرا باین لقب نخوانده بود کذا فی التحفة القادریة وابو محسن

نوز

نور الدین یوسف رح مصنف کتاب بهجة الاسرار در مدح آنحضرت قدس سره قصیده انشا کرده
تبرکاً چند ابیات آن را درین مقام مع ترجمه اشرکه از افادات شیخ [illegible]
فاروقی [illegible] شیخ المشائخ شیخ محمد چشتی کشمیری رح مترجم رساله زبدة الآثار منتخب بهجة
الاسرار است نقل میکنم شعر عبد له فوق السماء رتبة ۞ وله المماجد والـ [illegible]
یعنی حضرت شیخ بنده ایست از بندگان که او راست مرتبه بالاتر از مراتب عالیه که در
درک مردم نیاید یعنی مرتبه فوق مرتبه صاحبان مراتب بلند است که دیگر اولیا باشند
و او راست بزرگیها و او راست نازش بسیار یعنی مراتب فخر بسیار. و ارند وله الحقائق
والطرائق فی الهدی ۞ وله المعارف کالکواکب تزهر یعنی او راست حقائق و راه ها در راه
یابی و او راست معارف مانند ستاره ها که روشن میشود و چه ایشان سر حلقه مشائخ
اند پس در مقامات سلوک و اسرار طریقت مهارت دارند و برای مسترشدان
قانون می فرمودند وله الفضائل والمکارم فی الهدی ۞ وله المناقب فی المحافل تنشر
یعنی او راست شریف اوصاف و مکارم در راه یابی و راه نمائی و او راست منقبتها
کمالات که در مجالس اولیا و ملائکه مذکور می شوند ۞ وله التقدیم والتعالی فی العلی ۞
وله المراتب فی النهایة تکثر ۞ و او راست تقدم و پیش دستی در علو مرتبه و او راست
نهایت سلوک که بسیار اند ۞ غوث الوری غیث الندی نور الهدی ۞ بدر الدجی شمس الضحی
بل انور ۞ یعنی ملجای خلائق است و شرف مرتبه غوثیت باران جود و عطا ست نور
رهنمائی ست ماهتاب شب چهاردهم ست برای رفع تاریکی حرمان. و بود آفتاب چاشت
است در کمال روشنائی بلکه روشن تر از آفتاب هست ۞ مافی علاه مقالة لمخالف ۞
ومنائل الاجماع فیه تسطر ۞ یعنی منیت و بزرگی آن حضرت قدس سره هیچ مخالفی را

گفتگوی پس مسائل اجماع در وی نوشته می شوند یعنی بر بزرگی و علای شان آنحضرت قدس سره

اجماع ناس منعقد شده و سوم شیخ عقیل و چهارم شیخ حیات رحمه الله و فی القلائد لابن الحجر المکی اعلم انه

لم یزل العلماء و ذووا الحاجات یزورون قبر ابی حنیفة رح و یتوسلون عنده فی قضاء حوائجهم و منهم الامام الشافعی

رح قال انی اتبرک بابی حنیفة رح و اتی الی قبره فاذا عرضت لی حاجة صلیت رکعتین و

سالت الله تعالی عنده فتقضی سریعًا یعنی در قلائد ابن حجر مکی مرقوم است که علما

و حاجتمندان همیشه زیارت قبر امام اعظم ابوحنیفه رح میکنند و برای بر آمدن مطالب خود ها

وسیله میجویند نزد قبر شریف وی و امام شافعی رح نیز از جمله آن متوسلان هستند

و فرمود امام شافعی رح که ما برکت میجوییم به امام ابوحنیفه و می آییم بسوی قبر وی

پس هرگاه پیش می آید مرا حاجت دو رکعت نماز نفل میگزارم و از خدا عزوجل مطلب خود

میخواهم نزدیک قبر شان پس بزودی بر می آید مطلب من مخفی نماند که اینجا دو سه

روایت که مشتمل بر تعظیم و علو شان امام اعظم رح است مذکور میکنم که حنفیه را از آن برکتی

دست دهد پس بدانکه در خزانة الروایات مذکور است عن خلف بن ایوب البلخی رح

قال ان الله جعل العلم بعد نبیه فی صحابة ثم بعدهم فی التابعین ثم بعدهم فی ابی حنیفة

رح و صحابه فمن شاء فلیرض و من شاء فلیسخط انتهی یعنی الله سبحانه اولا علم را بجناب

رسول مقبول صلی الله علیه و سلم عنایت فرمود باز باصحاب آنحضرت باز بتابعین باز بامام

ابوحنیفه و یاران او پس هرکه خواهد راضی شود باین تقسیم علم و هرکه خواهد

ناخوش شود از این تقسیم و قال الامام محیی الدین النووی فی روضة الطالبین

الناس کالمجمعین علی انه لا مجتهد الیوم فلو منعنا تقلید الماضین لترکنا الناس حیاری

یعنی مردمان باتفاق کرده اند بر انکه درین وقت کسی مجتهد نیست پس اگر منع کنیم

ف: تعظیم و علوشان حضرت امام اعظم رح

تقلید مجتهدین گوشه نشینی اختیار نمایند بگذاریم مردمان متحیر و سرگشته وقال الامام النووی فی تهذیب
الاسماء واللغات کان فی زمنه اربعة من الصحابة انس بن مالک وعبد الله بن ابی اوفی
وسهل بن سعد وابو الطفیل وفی معدن الیواقیت الملتمعة ان اباحنیفه رح قصد العزلة
فی اول الامر ولبس الصوف وصرف وجهه عن الخلق وتوجه الی الحق سبحانه وتعالی
فرأی النبی صلی الله علیه وسلم فی المنام قال له یا اباحنیفة ان الله خلقک لتحیی سنتی و
تنشرها فی الناس ولا تقصد العزلة یعنی امام اعظم ابوحنیفه رح اولا اراده گوشه نشینی
نمودند ولباس گلیم پوشیدند واز مخلوقات اعراض کرده بسوی حق جل شانه
متوجه شدند پس درخواب دیدند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را که میفرمایند ای ابو
حنیفه بتحقیق پیدا کرد ترا خدا تعالی تا زنده کنی طریقه مرا و مشهور نمائی آنرا میان
مردمان وقصد گوشه نشینی مکن و در منتهی الکلام مذکور است که حضرت امام شافعی
باعتراف اکابر شافعیه و اظهار علمای امامیه مثل جلال الدین سیوطی و خضر بن علی
المشهدی در توضیح انوار الحجج الوارده لدفع شبه الاعور مداح ابوحنیفه هستند و
گفته اند کلهم عیال ابی حنیفه رح یعنی جمله فقها محکوم و زیر دست اویند و بسیاری از
اوصاف جلیله او علی ما رواه بعض الثقات در سلک نظم کشیده که ازان جمله است
شعر لقد زان البلاد ومن علیها ٭ امام المسلمین ابوحنیفة ٭ بآیات واسناد وفقه
کآیات الزبور علی الصحیفة ٭ اماما صار فی الاسلام نورا ٭ امینا للرسول وللخلیفة
وما بالمشرقین له نظیر ٭ ولا بالمغربین ولا بکوفة ٭ انتهی وفی المیزان الشعرانی عن شقیق
البلخی انه کان یقول کان الامام ابوحنیفه من اورع الناس واعلم الناس واعبد الناس واکرم الناس واکثرهم احتیاطا فی الدین وابعدهم
عن القول بالرأی فی دین الله عز وجل انتهی وقال فی الرسالة الرشیدیة نقلا عن التحقیقات الرفیعیة واما اثبات الاستمداد بحسب اقوال الحکما فانما

بعض کاملین تو اجابعی الاشراقیه فی رسالة المسما بالالواح ان والمدبرات امرا فی کلام الله تعالی ارواح الکاملین بعد مفارقتها عن الابدان فانها تدبر امور الکمالات و تلقیها

فی قلوب طالبیها وتعینهم علی کسبها کالعقول النیرة الخالیة عن شوائب النقصان والشرور
یعنی ثابت کردن استمداد از ارواح موافق اقوال حکما پس انچه بعضی از تابعان اشراقیه
در رسالهٔ مترجم بالواح گفته که مراد از آیه کریمه والمدبرات امرا ارواح کاملین اند که
جدا شده اند از بدنها چرا که آنها تدبیر می کنند امور کمالات را و القا می کنند آن
امور را در دلهای طالبان کمالات و مددگاری طالبان می نمایند بر حاصل کردن
کمالات مانند عقول مجرده نورانی که منزه اند از آمیزش نقصان و شرور و اما اثبات
الاستمداد عن الارواح بالادلة الشرعیة فمبتنیة بقولی وقد ثبت بالادلة الشرعیة ان
الارواح لا فناء لها بل تبقی ابدا او تفنی آنا بعد نفخ الصور ثم تدوم علی الاختلاف
الواقع بین العلما یعنی از دلائل شرعیه ثابت شده که ارواح فنا نمی شوند بلکه همیشه
باقی می مانند یا که ایشان را فنا آنی بعد نفخ صور خواهد شد باز علی الدوام موجود
خواهند بود فی البدور السافرة فی احوال الآخرة لجلال الملة والدین السیوطی نقلا
عما قال النسفی فی بحر الکلام قال اهل السنة والجماعة سبعة لا تفنی العرش والکرسی
واللوح والقلم والجنة والنار باهلهما من ملائکة العذاب والحور العین والارواح انتهی واما
قوله تعالی کل شیء هالک الا وجهه فمعناه قابل للهلاک وکل محدث قابل للهلاک وان لم
یهلک بخلاف القدیم الازلی انتهی وفی الطریقة الوسطی نقلا عما قال الامام الرازی فی
الاربعین ثم قد دللتم علی ان کل ما سوی الله فانه یفنی ویصیر معدوما فالنفس الانسانیة
ایضا تفنی وتعدم وحینئذ یعود الاشکال قلنا نحن اثبتنا بالدلیل العقلی ان کل ما سوی الله
تعالی فانه جائز العدم فاما ان هذا الجائز یقع فانما عولنا فیه علی ظاهر العمومات وتخصیص العموم

الارواح لا فناء لها

بالدلیل

بالليل جائز انتهى وفى شرح الصدور واما ما اخرجه ابن السنى عن ابن مسعود رضى الله عنه ان النبى
صلى الله عليه وسلم كان اذا دخل المقابر قال السلام عليكم ايتها الارواح الفانية والابدان
البالية والعظام النخرة التى خرجت من الدنيا اللهم ادخل عليهم روحا منك وسلاما منا
فانه مع ضعف سنده مأول بان المراد بفناء الارواح ذهابها عن الاجساد المشاهدة
انتهى وقال المحقق الدهلوى رح فى شرح المشكوة قد ثبت فى الدين ان الروح باقية
ولها علم وشعور بالزائرين وللارواح الكمل قرب مكان من جناب الحق تعالى كما كان فى
الحيوة او اتم من ذلك انتهى فكل من كان اقرب عند الله زلفى يكون قوة حياته فى البرزخ
اقوى من حيوته فى الدنيا فى ترتب بعض اثارها وظهور بعض من شعارها پس هركه
نزديك تر باشد نزد بارى تعالى از روى قرب ومنزلت قوى تر خواهد بود قوت حيات
او در برزخ از حيات وى در دنيا باعتبار مرتب شدن بعضى آثار حيات وظاهر شدن بعضى از علامات آن فاقرب الكل عند الله منزلة نبينا
الامى ثم ابو البشر آدم وبعده الانبياء الاخر فانهم ايضا احياء يتعاملون بالاحياء معاملة الاحياء
كحج بيت الله الحرام كما ورد فى الصحاح واداء الصلوة والمكالمة كما وقع فى ليلة الاسرار
پس نزديك تر به نسبت همه نزد خداى تعالى در عزت ومرتبه پيغمبر خدا عليه الصلوة
والثنا هستند وبعد آن ديگر انبيا عليهم التسليمات اند پس بتحقيق ايشان زنده اند معامله
ميكنند با زندگان مانند معامله زنده با زنده مانند حج كردن خانه كعبه زادها الله شرفا
وخواندن نماز وكلام كردن انبيا عليهم السلام با رسول مقبول صلى الله عليه وسلم چنانكه
واقع شده در شب معراج وتفصيل اين مقام در رسائل معراجيه معاينه بايد كرد خوفا
للاطناب ذكر نه نموديم وبعد هم ابراهيم بن نبينا صلى الله عليه وسلم فانه ورد بالروايات
الجيدة ان له مرضعة فى الجنة كما يكون لاطفالنا فى الدنيا يعنى وبعد از انبيا عليهم السلام

حضرت ابراہیم اند صاحبزادهٔ رسول خدا صلی الله علیه وسلم چه از روایات معتبره بثبوت
رسیده که برای حضرت ابراهیم دایهٔ شیر دهنده هست در بهشت چنانچه ملیاست
مرضعه برای بچه های مادر دنیا و بعده الشهداء فانهم یرزقون بحکم الآیة ولا تحسبن الذین
قتلوا الآیة و بعد ابراهیم شهیدان اند که ایشان روزی داده می شوند چه قول
او تعالی ولا تحسبن الذین الآیة دران نص صریح است و تفصیل این مقام سابقا
مذکور شد فاذا ثبت حیات هولاء الکرام البررة فی عالم البرزخ مثل حیات الدنیا
فی ترتب بعض آثارها یعنی پس چون ثابت شد زندگی ایشان در عالم برزخ مانند زندگانی
دنیا در مرتب شدن بعضی علامات آن فاعلم انهم کانوا فیها قادرین علی انجاح مآرب
الملتجین الیهم بالدعاء الی الله والتضرع الی جنابه کما قیل **شعر** اولیا را هست قدرت
از اله تیر جسته باز گردانند زراه یعنی پس بدانکه اینها در حالت حیات دنیا قادر بودند
بعنایت او تعالی جلت قدرته بر بر آوردن مطالب التجا کنندگان بسوی آنان
بدعا کردن و عاجزی نمودن بجناب خدای تعالی و تقدس فکذا بعد الانتقال من
هذه الدار الی عالم البرزخ فان هذه القوة لا تنقص بل تشتد بمفارقتهم عن هذه الدار
الفاسدة و تجردهم عن تعلق المادة و دنوهم من حضرت الحق و تشبههم بالملأ الاعلی
و بالتشبه به یقدرون علی افعال کانوا قادرین علیها فی حال الحیوة فان للتشبه تاثیرا
عجیبا فی الاعطاء لا صدیما حکم الآخر یعنی پس همچنین بعد انتقال ازین دار فانی بسوی
عالم برزخ پس بتحقیق این قوت در آنجا کم نمیگردد بلکه در ترقی می شود بسبب جدا
شدن ایشان ازین دار فاسد و مجرد گشتن شان از تعلقات مادی و نزدیک شدن
اینها از خدای تعالی و مشابه گردیدن ایشان بملائکه پس بسبب همین مشابهت

قادر

قادر نشوند بر فعلهائیکه قادر بودند بر آنها در زندگی دنیا پس بتحقیق [illegible] تشبیه

است عجیب در بخشیدن حکم مشبه به بمشبه الاتری ان الخضر علیه السلام لما تشبه بالملائکة

فی الغیبة عن اعین الناس نزول الفیض والبرکات بوسطته فی العالم فصار علمه مغایرا

لعلمنا وفعاله مخالفة لافعالنا وموافقة بافعال الملائکة یعنی آیا نمی بینی که خضر علیه السلام

هرگاه مشابه شدند بملائکه در غائب شدن از چشم خلائق و فرود آمدن فیض و برکات

بوسطه ایشان درین عالم پس گردید علم حضرت خضر علیه السلام مغایر بعلم ما و افعال

شان مخالف بافعال ما و بافعال ایشان موافقت پیدا کردند با افعال ملائکه چنانچه

وارد است در حدیث صحیح هر که مشابه شد بقومی پس آنکس از ان قوم است فهذا وجه

اثبات قدرتهم بعد الموت علی ما ادعینا بحسب الشرع واما اثباتها بحسب الکشف فبیانه

انه قال ارباب الکشف والعرفان ان ارواح الکملة تنخرط فی سلک الملائکة المقربین

وتصیر بکثرة محبتها به تعالی منظورا فیها بنظر العنایة یعنی پس اینهمه که مذکور شد وجهی است

برای دعوی اثبات قدرت کاملین بعد از موت موافق شرع شریف واما ثابت کردن

قدرت موافق کشف پس بیانش اینست که افاده فرموده‌اند ارباب کشف و عرفان که ارواح کاملین منسلک میشوند در زمره فرشتگان مقربین

ومیگردند بجهت کثرت عشق بخدای عز و جل که او تعالی در حق ایشان نظر عنایت و رحمت

متوجه میکند کالعبید المخصوصة للسلاطین الکرام الحریین بان یومروا بالامور العظیمة فیامرها

الحکیم بالامور الخطیرة فتمتثل کما امرت ولایکون لها الخیرة مانند غلامان مخصوص پادشاهان

بزرگ که سزاوار اند برای اینکه حکم کرده شوند بکارهای عظیم پس حکم می فرماید

حکیم مطلق ارواح را بامور کلان پس ایشان فرمان او تعالی فی الفور بجا می آرند

ونمی باشند اختیار می تا خلاف آن کنند مثل حمل السکینة والوقار من حضرة العزة

انجبار والتفاته فی قلة عباده الاخیار [illegible] استمداد الکبار یعنی امور
عظیمه عبارت است از مانند برداشتن اطمینان از بارگاه سلطان حقیقی و اندازه آن تا
آن در لباس بندگان نیک و رها کردن دوستان خدا از حسبتهای [illegible] و [illegible]
التجارب فینقل کثیر من العقلاء ان بعض الفیوض کان جاریا من اکثر قبور العرفاء فانقطع
منها بعض الاسباب جار من بعضها الی الآن فمن الجاریة فیضها مزار السید الاشرف
جهانگیر قدس سره فی کچهوچه ینتهی الیه الممسوسون [illegible] ن له ایاما عدیدة
فیبرؤن باذن خالق الارض والسماء [illegible] ت قدرت بحسب
تجربه پس بیانش آنکه اکثر عقلاء نقل کردند که بعضی فیض از اکثر مزار بزرگان جاری
بود پس موقوف شد فیض از مزار بعض بزرگان و از بعضی مزار هنوز دروازه
فیض مفتوح است چنانچه از مزار مبارک حضرت سید اشرف جهانگیر قدس سره تا ایندم
بسیار فیض جاری است چه جن زدگان آنجا میروند و چند روز در آن مقام متبرک اقامت
می کنند پس صحیح و سالم می شوند بحکم پروردگار جلت قدرته و درینجا سری
است جلیل الشان تقریرش آنکه عارفان حق بر سه قسم اند اول مستغرقین دوم غیر مستغرقین
سوم متوسطین درمیان این هر دو پس کسانیکه در حالت استغراق وصال یافته رحلت
کردند استمداد از ایشان محال چرا که از خود محو اند از غیر مستغرقین البته استمداد و استعانت
متصور است و متوسطین بر دو حال اند اگر در ابتدای مقام وصال مستغرق شده وفات
کردند پس حال شان مثل مستغرقین تصور باید نمود و اگر در انتهای مرتبه وصال اینان
را کیفیت استغراق حاصل شد اولا استمداد از ایشان جاری است و آخر موقوف و تحقیق
اینمقام بدون اطلاع بر اصطلاحات حضرات صوفیه قدست اسرارهم و بغیر ادراک

مقامات

مقامات ... رسید بمجال فمن شاء الاطلاع علی حقیقة الحال فلیرجع الی اسفارهم المسفرة هذا
بصیر من انه ثبت الرد لمذهب الوهابی الذی یعتقد امتناع الاستمداد من الاموات
...تنا ان بعضهم کالاحیاء فی قوة الحیوة وکالملائکة فی الافعال فهم قادرون
باقدار الله تعالی علی انقاذ ملتجیهم عن المهالک لما کان یسوغ منهم فی حالة الحیوة ولا یرده
شئ من ادلة الشرع بل تثبته یعنی وازهمین مقام مردود شد مذهب وهابی که اعتقاد میکند
که اصلا استمداد از اموات درست نیست چراکه ما ثابت کرده ایم که بعضی از کاملین بعد
انتقال ازین دار فانی مانند زندگان اند در قوت وبعضی از ایشان مانند فرشتگان
اند در صدور افعال پس قادر حقیقی ایشان را قدرتی عطا فرموده که بسبب آن
حاجتمندان وملتجیان را از مهلکه ها نجات میدهند چنانچه در حالت حیات نیز همین قسم
قدرت ایشان را از بارگاه سلطان حقیقی عنایت شده بود ورد نمی کند این را
هیچ دلیل شرعی بلکه ثابت میکرداند او را واما من یعتقدهم موثرین فی الامور
حقیقة فلا نزاع لنا معه فی کونه مشرکا فاذا دریت هذه الادلة حق الدرایة لا تبقی
لک ریب فیما ادعینا من اعانة ارواح الکاملین بعد مفارقة البدن علی اسعاف مرام
الملتجیین الیهم بقدرة الله واذنه یعنی کسیکه اعتقاد نماید که ارواح کمل در انجاح مطالب
وتخلص از مهالک موثر حقیقی وقادر تام هستند پس بلا شبهه آن کس مشرک هست مارا
هیچ نزاعی وگفتگوی در مشرک بودن او نیست پس عقلا ونقلا وتجربة استمداد وامداد
بر آوردن حاجت ملتجیان بقدرت وحکم او تعالی جلت قدرته ثبوت پیوست وفی
ترجمة المشکوة للشیخ الاجل المحقق الدهلوی قدس سره امام شافعی رح گفته است که قبر
موسی کاظم تریاق مجرب است مراجابت دعا را چه آن مقام متبرک مهبط برکات وانوار است

پس در اسرع اوقات حصول مطلوب متصور وایضا فی الترجمة المذکورة سید احمد [illegible]

که از اعاظم فقها و علما و مشایخ دیار مغرب است گفت که روزی بشیخ ابو العباس گفته

کامداد حی بیشتر است یا امداد میت کامل من گفتم قومی میگویند که امداد حی قوی تر میگویم که امداد میت قوی تر است

شیخ ابو العباس رح گفت نعم زیرا که وی در بساط حق و در حضرت اوست و نقل درین

ازین طایفه بیشتر ازان است که حصر و احصا کرده شود و یافته نمی شود در کتاب و سنت

و اقوال سلف صالح که مخالف این قول باشد و رد کند این را بلکه ازینها اثبات وی

می شود کما در یت تفصیله آنفا و فی المرقاة شرح مشکوة مولانا علی القاری علیه

رحمة الله الباری لهم فی برازخهم تصرفات و برکات لایحصی عددها ولایحصر یعنی مر ارواح

کاملین عارفین را در عالم برزخ تصرفهای فراوان و برکتهای بی پایان ثابت است و کتاب

انفاس العارفین تصنیف حضرت مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی قدس سره

که از ذکر استمدادهای کرایشان و پیران و اساتذه ایشان از قبور مجامع النور نموده

اند پر است ملاحظه باید کرد و طریق مستقیم باید ورزید و از راه مجادله اعراض باید نمود

و داد انصاف باید داد و درینجا چند حکایت ازان یعنی از کتاب انفاس العارفین مذکور

میکرد تا اهل حق را مرتبه حق الیقین بلکه عین الیقین دست دهد پس بدانکه شاه صاحب

ممدوح در کتاب مسطور میفرمایند که چون این فقیر بزیارت مدینه منوره و بقعه طیبه علی

صاحبها الصلوة و التحیة رسید و مدتی بر قبر مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم متوجه شد

مراتب جذب و سلوک همه از ابتدا تا انتها در نظر آن حضرت صلی الله علیه وسلم طی کرد

آنگاه من این فقیر را بزکی و حکیم ملقب ساختند و طریقه حقه عنایت فرمودند و آنچه در علم

مشکلات داشتم پرسیدم جواب باصواب ظاهر فرمودند اگر آن چیزها در رساله فیوض الحرمین

[illegible] اند بجهت خوف اطناب در شرح [illegible] و بیان طریقه و در رساله [illegible]

[illegible] در آن مرقوم است که حضرت شیخ ابراهیم کردی قدس سره عالم بود عالم

[illegible] علم از فقه امام شافعی و حدیث و عربیت و در هر یکی ازین فنون تصانیف دارد

[illegible] دو سال در بغداد ساکن شد و طالب ذوق از انجا اخذ نمود و در ایام آنکه

[illegible] بروح پر فتوح حضرت شیخ محیی الدین عربی قدس سره متوجه شد تا مطلع شود

[illegible] در آن وقت کشید یا [illegible] شیخ ممدوح را در عالم رویای صادقه دید که عبا

از پاپوس [illegible] حضرت ابراهیم کردی رح دور می کنند دانست که باقی

میفرمایند و نیز حضرت شاه صاحب ممدوح در کتاب مذکور ترقیم فرموده اند که حضرت

مولانا شیخ عبد الرحیم قدس سره چون نزدیک قبر مخدومی شیخ محمد قدس سره

۲ [illegible] معتقد میفرمودند که روح ایشان در نماز بمن اقتدا می کند و از من استماع [illegible]

می نماید یکبار باین فقیر متوجه شدند و بعض معارف فرمودند و نیز حضرت ایشان [illegible]

که در بلده رهتک بتفرج برآمدم چون ماندگی راه و حرارت آفتاب احساس کردم

بمقبره در آمدم تا آنجا می استراحت کنم بمجرد در آمدن محسوس شد که دران قبور

آتشی عظیم شعله می زند و گرمی آن بمن در گرفت یاران گفتم ازینجا زود برآیند

که این مقبره باتش مملو است و نمی پندارم که آنجا مسلمانی باشد بشنیدند و دران صحبت

حاضر بود تعجب کرد و گفت بچه طریق معلوم گردید گفتم بطریق کشف [illegible] که اینها

قبور مسلمان نیستند جوگیان اند که زنده در گور [illegible] اند [illegible] قبور آنها را اهل

قبور مسلمانان [illegible] در القول الجلی فی ذکر آثار [illegible] حضرت مولانا شاه ولی الله

[illegible] رح روزی در مرض موت خود بحضرت مولانا شاه عبد العزیز قدس

سره العزیز فرمودند که حضرت قبله گاه ما چون ازین عالم انتقال [illegible] مثل عید
و میان اہل اللہ یعنی برادر خورد بسن رفیع الدین بود پس ما بر مزار شریف بشان
اوقات متوجہ بر وحانیت شان می نشستیم پس راقم حنیف بر ما کشاده [illegible]
عزیزی بخدمت حضرت شاه ولی اللہ قدس سره ذکر کرد که بزیارت [illegible] بزرگا
و قبور ایشان می روم و در بعضی [illegible] انس و سکون و راحت و آرام در خود
ادراک مینمایم الا در روضۂ شریفہ حضرت سلطان نظام الدین قدس سره که اثر حتی
یافته نمی شود و سبب آن را در نمی یابم امید وارم که حضرت افاده فرمایند و برین سر
آگاه کنانند حضرت ایشان فرمودند که بعض کاملین که ارواح ایشان از قیود بشری
خلاص شده از آلایش مقتضیات جسمانی پاک گشته توجه ایشان بسوی ذات بحت و
[illegible] نشان صرف است پس کسیکه بزیارت قبور ایشان رود البته بحال او هیچ تغیر [illegible]
مثل شخصی که داخل آئینه خانه شود آنجا هر طرف که می نگرد خود را بیند و بغیر خود کس چیزی
بنظر نمی آید حضرت سلطان المشائخ قدس سره از جملۂ این طائفه اند و بعض اہل
ولایت که ارواح ایشان از ان قیود مجرد نگشته اند و توجه ایشان بالکل بجانب مرتبۂ
اطلاق نیست ازین جهت التفات ایشان بنحوی از انحاء مناسبه بسوی زیارت
کنندگان واقع میشود و تاثیر آن التفات ایشان در خود ها حساس می نمایند و حضرت
مولانا شاه عبد العزیز قدس سره العزیز در تفسیر فتح العزیز و در رساله رد و مانی
و در جواب استفتاء های عدیده باتم وجه تصریح فرموده اند که اموات را شعور و سماع
بلا ارتیاب حاصل است و نیز تصیص فرموده اند که استمداد از ارواح کاملین بطوریکه
مظنۂ شرک در ان نباشد رواست و توضیحش در ما سبق ملاحظه باید کرد و حضرت

[illegible] المشکلین [illegible] باب دفترها نوشته اند و تصریح فرموده اند که سماع و شعور اموات [illegible]

[illegible] تبدع و ضال است نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا ربنا افتح

بیننا و بین قومنا اعنی المنکرین لسماع الاموات والاستمداد عن ارواح الکاملین بالحق وانت

خیر الفاتحین وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله الامین وآله

الطاهرین وصحابه الاجمعین. خاتمه مخفی مباد که [illegible] از صحف موثوقه و معتبره تنقیح

مانند تفسیر کبیر و تفسیر مدارک و حسینی و [illegible] و معالم التنزیل تصنیف امام بغوی

و تفسیر احمدی و [illegible] و تفسیر بیضاوی و مشکوة المصابیح و مرقاة المفاتیح

و حصن حصین و [illegible] جلیل و شرح مصابیح تصنیف امام نووی و عین العلم و شرح آن تصنیف

ملا علی قاری و شرح سفر السعادة و ترجمه مشکوة شریف و مواهب لدنیه و صحیح بخاری

و شرح مقاصد و شرح طوالع و شرح عقائد عضدی و شرح مواقف و شرح الصدور و

شرح عقائد نسفی و بحر الرائق و شرعة الاسلام و بنایه شرح هدایه و فتاوی عالمگیری

و ذخیرة العقبی و جامع الرموز شرح مختصر وقایه و تجهیز الاموات و الفرح فی احوال الارواح

و انفاس العارفین و مائة مسائل و الشعور علی دار السرور و الطریقة الوسطی و تنبیه الوهابیه

و القول الجلی فی ذکر آثار الولی و رسائل عزیزیه و رساله هاشمیه و قاسمیه و رساله رفیعیه

و رشیدیه و میزان شعرانی و مدارج النبوة و مظاهر حق و ما عداها من تصانیف المعتبرة

والکتاب المعتمدة استخراج نموده بقلم حواله نموده ایم و نیز در بیرون [illegible] و ابن

عبد الله و ابن عبد الملک و ابن قیم و علامه قسطلانی و ابن حجر و قاضی عیاض مالکی و

علامه عینی شافعی و مولانا جلال الدین سیوطی و علامه تورپشتی و امام حجة الاسلام

غزالی و امام فخر الدین رازی و امام نووی و ملا علی قاری و حضرت شیخ [illegible]

[illegible] و بحر العلوم مولانا عبد العلی و شیخ عبد الحق محدث دہلوی و [illegible] الامانت
و شاہ عبد الرحیم و شاہ عبد العزیز و مولوی شاہ عبد القادر و مولانا [illegible]
و مولانا حسن علی ہاشمی قدست اسرارہم بالجملہ جمیع [illegible] صوفیہ و اکثر [illegible]
محدثین و فقہا قائل شدہ اند [illegible] سلام و کلام زائران می شنوند و از ان [illegible]
می شوند چنانچہ تفصیلش [illegible] سبق [illegible] شدہ فما تفوہ بہ بعض حملۃ عرش الجہل من انہ
ذہب اہل الحق و التحقیق الی ان الموتی لا یسمعون کلام الاحیاء عادۃ و اتفق العلماء من
المفسرین و المحدثین و الفقہاء علی عدم سماع الموتی کلام الاحیاء [illegible] ہو افک مبین
کما لا یخفی علی اہل الحق و الیقین فانصف و کن من الشاکرین حتی یاتیک الیقین قد تمت الرسالۃ

المرحمۃ بالتحقیقات الشامخات فی اثبات السماع للاموات و الملقبۃ بتحصیل الفلاح

بسماع الارواح فی الثانی من ربیع الاول سنۃ خمس و خمسین و الف و مائتین من الہجرۃ علی صاحبہا الصلوۃ [illegible]

[illegible] و فرغنا عن تحریر ہذا الشرح الموسوم بالتدقیقات الراسخات فی شرح
التحقیقات الشامخات و الملقب بسبیل النجاح الی تحصیل الفلاح
فی یوم الجمعۃ الرابع عشر من الجمادی الاولی عام
ثمان و خمسین و الف و مائتین من الہجرۃ
النبویۃ علیہ الصلوۃ البہیۃ

رسالہ سبیل النجاح الی تحصیل الفلاح تصنیف کشاف مشکلات دقائق
مفتاح معضلات حقائق تحریر یلمعی مولانا مولوی تراب علی [illegible] العالی

صحیح نامه سبیل النجاح

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵	۱۹	[illegible]	+	۳۲	۶	نوروی	نووی	۶۱	۱۳	میکنند	میکند
		المقبرة	فی المقبرة	۳۲	۸	نورووی	نووی	۶۱	۱۶	غشی	عشی
۸	۹	اللال	اللآلي	۳۲	۱۴	[illegible]	[illegible]	۶۲	۱۸	ازقهم	رزقهم
۱۱	۱۱	مرلو	فراد	۳۳	۱۴	آت	آنت	[illegible]	۱۰	نبیي	ونبیي
۱۱	۱	تا	[illegible]	[illegible]	۱۴	[illegible]	[illegible]	۶۹	۱۹	العذاب	عذاب
۱۲	۱۴	[illegible]	[illegible]	۳۵	۱۴	[illegible]	[illegible]	۷۰	۱۳	لثواب	الثواب
۱۴	۴	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۷۳	۸	اینست	است
۱۴	۱۳	سیکرد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مرغت	[illegible]	۷۸	۱۹	این	این
۱۵	۶	نتقی	تتقی	[illegible]	۱۳	اکه	+	۸۲	۳	بیننا	[illegible]
۱۵	۱۶	ـه	نه	۴۲	۱۸	بزیارة	زیارة	۸۴	۳	المصابیح	المفاتیح
[illegible]	۳	وقد	قد	۴۲	۱۲	مرور	مزور	۸۶	۷	این صاحب	صاحب [illegible]
۲۱	۸	هذه	هذا	۴۲	۱۵	بیان	این	۸۸	۱	آت	[illegible]
۲۲	۴	فرود	فرود	۴۳	۱۵	آنت	انت	۸۸	۶	[illegible]	الکتابة
۲۲	۷	وخدا	خدا	۴۴	۱	آنت	انت	۸۹	۱۲	نیستند	نیستید
۲۴	۱۴	بلاکت	بلاکت است	۴۵	۱۷	بسیاز	بسیار	۹۲	۱۴	همین	همه
۲۴	۱۲	از	که از	۴۵	۱۸	نعمات	نغمات	۹۳	۳	ودلالتین	دلالتین
۲۶	۱	وعرس	او خضر گراز [illegible]	۴۶	۱	الشیخ	الکشیح	۹۳	۱۶	لباری	الباری
۲۶	۱	ینی	بنی	۵۲	۱۰	لموتة	الموتة	۹۷	۵	المسرفة	المسرة
۲۷	۳	بردن	برد	۵۶	۱۰	معمولان	محمولان	۹۸	۱۶	العقل	الفعل
۲۷	۹	الهکم	البکم	۵۸	۱۵	تفسیر	تقسیر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سوم
۲۹	۴	ادخلتم	دخلتم	۵۹	۳	یقتضی	تقتضی	۱۰۴	۲	[illegible]	[illegible]
۲۹	۷	فی	مافی	۶۰	۱	النها	النار	۱۰۹	۵	[illegible]	[illegible]
۳۱	۷	تمات	متممات	۶۰	۱۶	ذر	در	۱۱۰	۹	هزل	مرل
۳۲	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۶۱	۱۳	غشی	[illegible]	۱۱	۱	بنوجه	بتوجه

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۱۱	۹	العد	اللہ
۱۱۳	۵	بالاتماع	بالاجماع
۱۱۴	۸	مجبوبی	محجوبین
۱۱۵	۱	خصعاد	[illegible]
۱۱۵	۱۰	یحب	یستحب
۱۱۸	۱۰	جنبس	اجتبس
۱۲۲	۲	بالصتم	بالصم
۱۲۲	۱۹	لایسمع	یسمع
[illegible]	۷	[illegible]	فی نفسہ
[illegible]	۹	الا	لا
[illegible]	۱۱	لیمون	لیسمین
[illegible]	۹	تام	منام
[illegible]	۹	بحقیقت	بحیثیت
[illegible]	۳	الاروح	الارواح
[illegible]	۳	متعلقہا	تعلقہا
۱۳۶	۱۰	مادرہم	ما دام
۱۳۶	۱۴	دمیعاد	میعاد
۱۳۷	۱	الممرت	الموت
۱۳۷	۸	بہی	ہی
۱۳۸	۱	لاالتسد	لاالسد
۱۴۱	۱۴	التہ	[illegible]
۱۴۲	۲	ور	در
۱۴۲	۲	است	درست

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۴۸	۵	لعبادة	بعبادة
۱۵۰	۱۱	بعض	بعض
۱۵۲	۱۶	انتم	نتم
۱۵۵	۹	بیلة	لیلة
[illegible]۸	۱۰	با	ما
۱۶۵	۸	وتحسہ	تحسہ
۱۶۶	۶	ومر	مر
۱۷۱	۵	جال	حال
۱۷۱	۱۹	اموات از	اموات
۱۷۵	۷	روود	رود
۱۸۶	۱	رسالة	رسالتہ
۱۸۱	۱۰	ودر	اودر
۱۸۲	۳	لذین	الذین
۱۸۴	۱۸	تحقیق	وتحقیق
۱۸۵	۱	اطلاع	الاطلاع
۱۸۶	۱۰	انفاص	انفاس
۱۸۶	۱۸	من این	این
۱۹۱	۱۷	ہت	ہیئت

تمت